دانش
۴۲
پاییز ۱۳۷۴
فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
واندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت
گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت
خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم
کاینهمه نقش عجب در گردش پرگار داشت

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسؤول

رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سیّد سبط حسن رضوی

با همکاره

شورای نویسندگان دانش
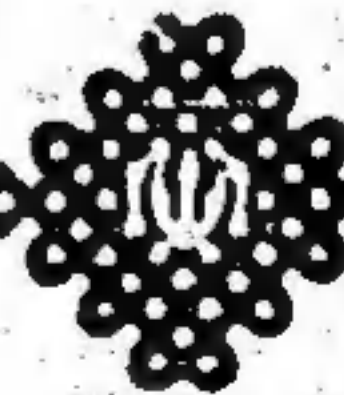
شایان توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

* فصلنامه دانش مشتمل بر مقالاتی درباره زبان وادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قارّه و آسیای مرکزی و افغانستان است .
* بخش اصلی فصلنامه به مقالات فارسی و بخشی به مقالات اردو اختصاص می یابد.
* مقالات ارسالی برای چاپ در" دانش " نباید قبلا" منتشر شده باشد .
* مقاله ها باید تایپ شده باشد و پاورقی ها و توضیحات وفهرست منابع درپایان مقاله ذکر شود.
* دانش داوطلب معرفی کتابهایی درزمینه های زبان وادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایران شناسی و پاکستان شناسی است. برای معرفی ، لازم است دو نسخهٔ از هرکتاب به دفتر دانش ارسال شود.
* آرا و دیدگاه های مندرج درمقاله ها ، نقدها و نامه ها ضرورتا" مبیّن رای و نظر رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست .
* فصلنامه دانش درویرایش مطالب آزاد است. مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود بازپس فرستاده نخواهد شد .
* هرگونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به نشانی زیر ارسال فرمایید.

دفتر فصلنامهٔ دانش
خانه ۲۵ ، کوچه ۲۷ ، ایف ۲/۶ ، اسلام آباد ، پاکستان .
تلفن : ۲۱۰۱۴۹ - ۲۱۰۲۰۴

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

باسم الحق

«دانش» ، فصلنامه ای است در زمینۀ فارسی و فرهنگ ایران ، و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره ، و متعلق به همۀ کسانی که به این درخت کهن وپربار ، تعلق خاطری دارند و برای رشد و تعالی آن ، احساس وظیفه ای.

زبان فارسی را نمی توان از فرهنگ ایرانی ، تهی کرد و فرهنگ ایران را نیز نمی توان از زبان فارسی، بیرون کشید، رابطۀ «زبان» و «فرهنگ» ، رابطه ای ناگسستنی است و از رابطۀ مکانیکی «قالب» و «محتوا» ، فراتر است، و به همین علت ، هر فرهنگی را نمی توان با هرزبانی بیان کرد و هر زبانی را نیز نمی توان برای القاء هر فرهنگی ، به کار گرفت. «زبان فارسی» ، به برکت اسلام و معارف عمیق قرآنی و پس از پذیرفتن اسلام توسط ایرانیان، تولد جدیدی یافت و زمانی دراز، به عنوان زبان علم و دین، در بخشی گسترده در شرق سرزمین اسلامی، به کار گرفته شد و نفوذ یافت. و «فرهنگ ایرانی» ، در دهه های اخیر تکوین و رشد نهضت اسلامی در ایران ، و بیشتر پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، خصوصیات و ویژگی های منحصربه‌فردی یافت و آمیخته باروح تعهد و حرکت ناشی از انقلاب اسلامی شد. بنابراین، اگر «دانش» ، باید زبان فارسی و مشترکات فرهنگی ایران و شبه قاره را تبیین ،ترویج و نقادی کند ، باید به همۀ آنچه مربوط به روح اسلامی و دینی جاری و ساری در این زبان و فرهنگ است ، نیز بپردازد و نمی تواند از واقعیات فرهنگ و زبان فارسی امروز ایران ،فاصله گرفته صرفاً به نبش قبرها و مباحث تخصصی آکادمیک که اثری در بالندگی متعلقین به این زبان و فرهنگ ندارد ، خود و دیگران را سرگرم کند!

«دانش» ، نباید فصلنامه ای تفننی تلقی شودکه مخاطبان آن ، از سربیکاری و برای پرکردن وقت فراغت خود ، بدان بپردازند ! پس باید روحی تازه در این کالبد دمید و طرحی نو در افکند. امّا توسط چه کسانی ؟ و با چه بضاعتی ؟ با همت همان کسانی که تعلق خاطری به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی دارند و در همه نقاط عالم ، پراکنده اند.

برای فراهم شدن چنین زمینه ای ، عده ای از علاقه مندان و اندیشه مندان

فرهنگ و ادب فارسی و ایرانی ، به عنوان «شورای نویسندگان دانش» گردهم جمع آمده اند و همت خود را برای مفید تر کردن و ارتقاء «دانش» ، در طبق اخلاص نهاده اند. اگرچه این تلاش و همت ، در این شمارهٔ دانش، چندان نمودی ندارد ، ولی بهار سال نکوئی را نوید می دهد و از همهٔ این عزیزان و بخصوص مدیر محترم دانش که با جدیت و شور فراوان، فروغ دانش را روز افزون ساخته‌اند، تقدیر و سپاسگزاری می نمایم، و همهٔ مخاطبان و دریافت کنندگان دانش را به یاری شورای نویسندگان به وسیلهٔ ارسال مقاله، اعلام نظر ، نقد و معرفی کتاب جدید و موارد دیگر مرتبط با موضوعات فصلنامه دعوت می‌کنم.

و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین

مدیر مسئول

سخن دانش

شعر و ادب ناب، زمان ناپذیر است، از این رو آفتاب عالمتاب آثار پیشینیان، اعم از نظم و نثر، کماکان برجان و دل مردم صاحبنظر می تابد و دلها را گرم و مجذوب می سازد، چراکه سازمان هنر و ادب مانند علوم ریاضی و فیزیک، پای بست آهنین تضادهای منطقی و فلسفی ندارد و هنرمند خردگرای، همچون نوآموزان، خود را به دام کشمکشهای علمی و استدلالی در نمی اندازد.

باغ آراسته شعر و ادب و عرفان در هر زمان سرشار از زیباییها و گاههای رنگارنگ و سرو و چمنها و درختان بارور و نسیم صبح سعادت و هزار دستانهای ارغنون نواز است.

در شاهکارهای ادبی، همواره سخن از دانش و خرد و شور و شوق و عشق، وصف طبیعت و مرگ و حیات ساز شده است.

زبان هنر و ادب، به ویژه در شرق، حال و هوای دیگری دارد. شاید به این لحاظ که ترجمه غزلی از حافظ به انگلیسی یا زبانی دیگر، آن شور و حال اصلی را بر نمی تابد و به عبارتی، الفاظ، هرگز ناقل معانی، آن هم از شرق به غرب نیست، چراکه:

گفتن ناگفتنی ها مشکل است نیست این کار زبان، کار دل است

در این میان، هنر کلامی و شوروشعر و شیدایی روییده در دشتهای سبزوخرم کتاب، هرگز در مقتضیات عصری غرق نمی شود و از یک ارتفاع معنوی به مسائل می نگرد و همچنان تلألو خود را در سرزمین شرق، به ویژه در شبه قاره، و بخصوص درمیان فارسی زبانان، به نمایش می گذارد.

مختصری سیر در آفاق اندیشه بزرگمردان این دیار به مرغ اندیشه، مجال پرواز هنری می دهد وکمی ورزش ادبی در فضای پاک و سالم نظم و نثر و هوای دل انگیز کتاب، و باور بزرگانی که عمر شریف خود را در کار معرفت و ادب پارسی و فرهنگ اسلامی سپری کرده اند، به نیروی پژوهندگی و آفرینندگی ما می افزاید و همزبانی و همدلی و گفت و شنود درمیان پارسی زبانان و ادب پروران و شیفتگان این وادی در شبه قاره را بیش از پیش رواج می دهد و موجب

تقویت مناسبات و تحکیم مبانی فکری ، فرهنگی ، اجتماعی وغیره می شود.

فصلنامه دانش به حول و قوهٔ الهی از این شماره به بعد در صدد آن است که کوشاتر از گذشته پلی ارتباطی و صمیمی میان خود و خوانندگان وفادار و صاحبنظر و کمال ایجاد کند، تا ضمن بهره گیری از اثر و آثار ارزنده جویندگان معرفت و فضلیت، خود نیز سیاه مشقی بر این آثار و مجموعه بیفزاید و هر بار، به مناسبت، یا بی مناسبت، نغمه‌ای سازکند و مقاله ای پیشکش نماید. چه، در عرصه زبان و ادب فارسی فقدان ارتباطی دو جانبه و صحیح ممکن است موجب نشستن خرمهره ها به جای گوهرها باشد و آثار عاری از ذوق و هنر ماد حین و غرب باوران، درکنارکلام بلند مولوی و حافظ و فردوسی ، امیر خسرو دهلوی، علی بن عثمان هجویری، غالب، بیدل ، عطار ، آشیان گزیند و آثار گران سنگ و گهربار شرق باوران را مخدوش سازد.

شاید برای بسیاری، از جمله جوانان دانشجو ، این فرصت گرانبها تاکنون دست نداده که با زبان و ادب پارسی امروز آشنایی بیشتر حاصل کنند و لذا این وظیفه و رسالت، بار سنگینی بردوش ما می گذاردکه با درج مقالاتی سودمند در این وادی و در اذهان آماده به اشتعال آنان، ذوق و شوق بیافرینیم.

در اولین گام، فصلنامهٔ دانش به اصلاح سرفصلهای مجله پرداخت و باالتفات به نیاز مخاطبان، به صورت زیر بخش بندی کرد :

۱ - متون منتشر نشده

۲ - اندیشه و اندیشه مندان

۳ - ادب امروز ایران

۴ - فارسی امروز شبه قاره

۵ - گزارش و پژوهش

۶ - تجلیل و یاد

۷ - نامه ها

۸ - بخش اردو

۹ - بخش انگلیسی

و اما :

سخنی با همه عاشقان و شیفتگان سخن پارسی :

صدهزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخواست

عندلیبان راچه افتاد و هزاران را چه شد؟

چرا لب فرو بسته، قلم در نیام کشیده ، ازمایه های علمی و ادبی خود دوستان و همرهان را بهره‌مند نمی سازید ؟ چرا برخی از یاران، خدای ناخواسته «زکوة العلم نشره» را فراموش کرده‌اند ؟
چرا پاره‌ای از دوستان ما از مطالعه غفلت می ورزند ؟ چرا دست، دوستی ما را آن گونه که انتظار داریم، به گرمی نمی فشارند و برای مجله خودشان مقاله و مطلب و نامه نمی فرستند ؟ مگر نه اینکه هم اینان وارثان بحق گنجینه های کهن این سرزمین پهناور (شبه قاره) هستند.
شایان ذکر اینکه مجله، بستر زبان و ادب فارسی است و بیشتر جنبه ادبی و اندیشه ورزی دارد تا به خواست خدا دقایق شیرین زبان رسای فارسی برای همگان خوشتر شناخته شود و همان گونه که گفتیم به یمن دولت یار در ذهن گروهی که این نوشته ها را خواهند خواند، شعله ای از آتشکده فرهنگ، خاور برافروزیم و مصداق آن گفته حافظ باشیم که گفت :

غلام آن کلماتم که آتش افروزد

به امید خدمتی شایسته در راه اعتلای فرهنگ و زبان و ادب پارسی و افزایش جاذبه های آن، خدمتی که ان شاء الله دیرپاید و مقبول درگاه ذات قیوم سرمدی واقع شود. چون بر این باوریم که :
گنج خانهٔ معرفت میراث بشریت است و باید در دسترس همهٔ فرزندان آدم قرار گیرد، بخصوص که در لایه های سخنان استوار پیشینیان فرهنگ پرور ، همواره یک پیام معنوی که جان کلام است، نهاده شده است. این پیام را باید شناخت و جلاداد و به بازار هنر و فرهنگ عرضه داشت. با این اعتقادکه در جهان بی تفاهم و بی تعادل امروز، گسترش زبان فارسی و فرهنگ سنتی اسلامی، حتی

به تأیید بسیاری از غرب باوران، مهمترین عامل وحدت و پیوند مسلمانان در جهان، از جمله شبه قاره است. سیر در عالم ادبیات بس دل انگیز است، آدمی به خدای کیهان اعظم می گوید که : من به بهشت برین توکاری ندارم ، این جمال و جلال پرشکوه توست که مرا شیدای تو کرده است و من " رایت، ربی فی احسن صوره " را از پردهٔ دل و با قلب و زبانی که خود به ما بخشیدی، فریاد می کنم.

سخن پایانی آنکه ما در بازار معرفت نه سر سوداگری داریم و نه غم سود و زیان، بل ، این فصلنامه، زبان گویای فرهنگ و هنر کشوری است که خود هماره پرچمدار راستین علم و ادب در همه ادوارواعصار بوده و تا امروز نیز گرههای کور دنیای معاصر را با همین زبان فرهنگ غنی اسلامی و ملی گشوده است.

شایان ذکر است که ما به نامه ها و درد دلهای شما، بی اعتنا به بالا و پست، بادلق تقوا و امانت و از پس خرقهٔ ادبی، گوش جان می سپاریم و هرگز درکارگاه معرفت و کمال آنچه خود آفریده ایم و حی منزل نمی شماریم.

حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می نوشت
طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود (۱)

با این همه فراگیری دانشها و ادب و آداب، وقتی مفید و سرمایهٔ کمال انسانی است که به خورد روح برود و مقدمه تهذیب نفس و قوت قلب و برد یقین باشد، وگرنه:

علم چون بر دل زندیاری شود — علم چون برتن زند باری شود
لیک چون این بار را نیکو کشی — بار برگیرند و بخشندت خوشی

مؤید من عند الله باشید
مدیر دانش

---

۱) عباراتی از نوشته‌های پروفسور فضل‌الله رضا در این سر مقاله آمده است.

عروض فارسی

در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان رساله‌ای است در عروض فارسی به زبان فارسی. گردآورنده یا مؤلف آن شناخته نشد. نثر فارسی و اشعار و امثال آن ساده و سودمند برای خواننده و طالب صنعت عروض است. ظاهراً برداشتی است از کتاب «المعجم فی معاییر اشعارالعجم» تألیف شمس قیس رازی. مؤلف کوشیده است که با جملات کوتاه و مثالهای ساده کلیهٔ اوزان عروض فارسی را به خوانندگان بفهماند. دوایر عروضی را رسم کرده، بحور عروضی را شرح داده، اوزان را نمایش داده و هربیت را براساس قانون عروض، تقطیع کرده و نام هر بحر را به دست داده است. اسامی کلیه بحرهای عروضی با زحافات گوناگون و معانی و مفاهیم آنها شرح داده شده است و روی هم رفته رساله‌ای جالب و خواندنی به یادگار به ما سپرده است.(شمارهٔ نسخه ۱۵۱۹۶)

به کوشش : دکتر محمد حسین تسبیحی

«سپاس وافر قادری راکه حرکت سریع دوایر افلاک را سَبَبِ ازدواج اصول و امتزاج ارکان گردانید، و دُرودِ متواتر کاملی راکه به تأیید فتح قریب از بسیط خاک طیّ بساط ضلال و خذلان کرد-صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیته -اجمعین.

بدان که ارباب صناعت بناء اوزان شعر را بر سه رُکن نهاده اند: سبب، و وَتَد و فاصله. سَبَب بر دو قسم است : سَبَب خفیف، و این لفظی است مشتمل بر یک متحرّک و یک ساکن چون گُل و مُل. سَبَبِ ثقیل، آن لفظی است بردو متحرّک و یک ساکن، چون گَلَه و گِلَه. حرف «ها» که در امثال این کلمات بنویسند، برای بیان حرکت است که به ما قَبل راست و به تلفّظ در نمی آید.

و وَتَد نیز بر دو قسم است : وَتَدِ مجموع، و آن لفظی است مشتمل بر دو متحرّک و یک ساکن در آخر، چنان که سَمَن و چَمَن. وَتَدِ مَفروق، و آن لفظی است مشتمل بر دو متحرّک و یک ساکن در میان ایشان، چون لاله و ژاله. و فاصله، نیز بر دو قسم است : فاصلهٔ صُغری، و آن کلمه یی است مشتمل بر سه متحرّک و یک ساکن، چون : صَنَما و بِنَما. فاصلهٔ کُبری، و آن کلمه یی است مشتمل بر چهار متحرّک و یک ساکن، چنانکه: فِکَنَمَش و شِکَنَمَش. و مجموع این ارکان درین کلمات مندرج است، مصراع : بی گُلِ رُخَت لاله بچَمَن نَنِگَرَم

فصل : تألیف کلام موزون از هیچ یک از این ارکان بی آن که با دیگری ترکیب کنند ، مستحسن طِباع نمی افتند نه از اسباب تنها ، نظم :

هر دم پیشت دارم زاری ‌ ‌ ‌ کز غم تاکی زارم داری

و نه از اوتاد مجرّد چنانکه ، نظم :

به سویم اَز نظر کُنی ، زهی عجب زهی عجب ‌ ‌ ‌ به رُوِیَت اَزنَظَرکنی زهی‌طَرَب زهی طَرَب

و نه از فواصل تنها، چنان که ، نظم :

پسرا بگشا لب خوش پسرا ‌ ‌ ‌ به سُرُودِ خوشت بنواز مَرا

پس در تألیف کلام موزون ، ناچار باشد از اجتماع این ارکان با یکدیگر ، و اصول که از اجتماع این ارکان حاصل می آید. و بناء جمله اشعار عرب و عجم برین است ، و عروضیان آنرا ، اَفاعیل و مَفاعیل گویند، مختصر در هشت اصل اند :

فَعُولُنْ : به تقدیم وَتَد مجموع بر سبب خفیف.

فاعِلُنْ : به تقدیم سبب خفیف بروَتَدِ مجموع

مَفاعیلُنْ : به تقدیم وَتَد مجموع بر دو سببِ خفیف.

مُستَفعِلُنْ : به تقدیم دو سبب خفیف بروَتَدِ مجموع.

فاعِلاتُنْ : به آوردن وَتَدِ مجموع درمیان دو سبب خفیف.

مُفاعِلَتُنْ : به تقدیم وَتَدِ مجموع بر فاصلهٔ صُغری.

مُتَفاعِلُنْ : به تقدیم فاصله صُغری بر وَتَدِ مجموع.

مَفعُولاتُ : به تقدیم دو سبب خفیف بر وَتَدِ مفروق.

و آن چه از این اصول در اوزان شعر پارسی ، کثیر الوقوع است ، از پنج ارکان بیش نیست : مَفاعیلُنْ و مُستَفعِلُنْ وَ فاعِلاتُن و فَعُولُنْ وَ مَفعُولاتُ. هر یک از این اصول پنجگانه را فروعی چَند هست ، به جهت تغییری که عروضیان آنرا زِحاف خوانند ، حاصل می شود ، و لا جَرَم ، فصلی در بیان زِحافات ترتیب داده می‌شود.

فصل : زحاف مَفاعیلُنْ یازده است ، و فروع آن هم یازده است. امّا زِحاف او :

قَبْض : اِسْقاطِ یاءِ مَفاعیلُنْ است تا مَفاعِلُن بماند.

کَفّ : اِسقاطِ نونِ مفاعیلُنْ است تا مَفاعیلُ بماند.

خَرْم : اِسقاط میم مَفاعیلُنْ است تا فاعیلُنْ بماند ، مفعولُن به جَای او نهند.

خَرْب : اسقاط میم و نون مَفاعیلُن است تا «فاعیلُ» بماند، مفعول به جای او نهند.

شَترْ: اِسقاطِ میم و یاء مَفاعیلن است تا فاعِلُنْ بماند.

حَذف: اِسقاط سَبَب خفیف آخر است، چون از مَفاعیلُنْ، «لُنْ» بیندازند، مَفاعِی بماند، «فَعُولُنْ» به جای او نهند.

قَصْر: اِسقاطِ ساکن سَبَبِ آخِرِ جُزو است و اِسکانِ متحرّک آن، پس مَفاعیلُنْ، «مَفاعیلْ» شود.

هَتم: اجتماع حذف و قصر است در مفاعیلن، «مَفاعُ» بماند، «فَعُولُ» به جای او نهند.

جَبّ: اسقاط دو سبب خفیف از آخِرِ مفاعیلن است تا «مَفا» بماند، «فَعَل» به جای او نهند.

زَلَل: اجتماعِ «هَتم» و «خَرم» است در مفاعیلن تا «فاع».

بَتر: اجتماع "جَبّ" و "حزم" است درمَفاعیلُن تا" فا" بماند، «فَعْ» به جای اونهند.

اما فروعِ او: «مَفاعِلُن» مَقبُوض. مَفاعِیلُ، مَکفُوف. مَفعُولُنْ، اَخرَم. مَفعُولُنْ، اَخرَب. فاعِلُنْ، اشتر. فَعُولُن، مَحذوف. مَفاعیلُ، مقصور، فَعُولُ، اهتم. فَعَل، مجَبُوب. فاع، اَزَلَل. فع، اَبتَر.

زحافاتِ فاعلاتن، ده است، و فروع آن پانزده. امّا زحافات او: خَبن: اسقاط حرف دوم ساکن اوّل جُزو است، چون اَلِف را از فاعلاتن بیندازند، «فَعَلاتُن» بماند.

کَف: اِسقاط حرفِ سابع است، چون نون از «فاعلاتن» بیندازند، «فاعلات» بماند.

شَکْل: اجتماع خَبن و کفّ است در «فاعلاتُ»، «فَعَلاتُ» بماند.

حَذف: اِسقاطِ سَبَب آخر است تا در «فاعِلاتُن»، «فاعِلا» باشد، «فاعِلُنْ» به جای او نهند.

قَصْر: در فاعلاتُن، فاعِلاتْ، بُوَد به سُکونِ «تا»، «فاعلانْ» به جای او نهند.

قطع: در فاعلاتُن، اسقاطِ سَبَب آخر است و اسقاط ساکن وَتَد و اِسکان ما قبل او، پس «فاعِل» بماند، «فَعْلَنْ» به جای او نهند.

تشعیث: اِسقاطِ یکی از دو متحرّک وَتَد «فاعلاتن» است تا «فاعاتُن» یا «فالاتن» بماند، «مَفعولُن» به جای آن نهند.

جَحف: این است که «فاعلاتُن» را «خَبن» تا «فعلاتن» شود، و آنگاه

«فاصله» را بیندازند «تُن» بماند، «فَع» به جای آن نهند.

تسبیغ : زیادت کردنِ ساکن بُوَد بر سَبَب خفیف آخِرِ جُزو، پس «فاعلاتن» «فاعِلاتان» شود، «فاعِلییان» به جای آنهند بنهد.

رَبْع : اجتماع «قطْع» و «حبْس» است در «فاعِلاتُن» تا «فَعَل» بماند. امّا فروع او ، فَعلاتُن: مَخبون. فاعلاتُ :مکفوف. «فعلات :مَشکول. فاعِلُن : محذوف. فاعلان: مقصور. فَعَلَن: مَخْبونِ محذوف .فَعَلان : مخبون مقصور. فَعْلَن: مقطوع. مفَعْوُلُن : مُشَعّث. فَعْلان : مقطوع مُسَبّغ. فَعَل : مرَبوع. فاعلییان :مُسَبّغ. فعلییان : مخبونِ مُسَبّغ : فاع. مَجْحُوفِ مُسَبَّغ : فع.

زحافاتِ مُسْتَفْعِلُن، نُه است ، و فروع او چهارده :

امّا زحافات او : خَبْس در مستفعلن، مُتَفعِلُن باشد ، مَفاعِلُن به جای او بنهند.

طِیّ،اسقاطِ جزو چهارم‌است‌ازمستَفْعِلُن،مُسْتَعِلُن بماند،«مُفْتَعِلُن»به جای او نهند.

قطْع : إسقاط «نون» مستفعلن و اسکان «لام» اوست تا مستفعل بماند ، «مَفْعُولُن» به جای او نهند.

تخلیع : در مستفعلن ، اجتماع خَبْس و قَطْع بُوَد تا «مُتَفعِل » بماند، «فَعُولُن» به جای او بنهند.

رَفْع : اِسقاطِ سَبَب خفیف بُوَد از اوّل ؛ پس از مستفعِلن ، «تَفْعِلُن» بماند، «فاعِلُن» به جای او بنهند.

خَزْو : اِسقاطِ وَتَدِ مُستَفْعِلُن بُوَد، «مُسْتَف» بماند، فَعْلَن» به جای او بنهند.

خُبْل : اسقاط «سین» و «فاء» باشد از مُستفعِلُن ، یعنی اجتماع خَبْس و طَی بُوَد، مُتَعِلُن بماند «فعلن» به جای او بنهند.

إذالت : زیادت کردن ساکن باشد بروَتَدِ مجموع آخر جُزو، چنانکه «مُسْتَفْعِلَن» ، «مُسْتَفْعِلان» شود.

تَزْفیل : زیادت کردن سبب خفیف بُوَد بروَتَدِ مجموع آخر جزو، پس مستفعلن، «مستفعلُن تُن» شود، «مستفعلاتُن» به جای او بنهند.

اما فروع او : مَفاعِلُن : مخبون. مُفْتَعِلُن : مَطْویّ ، مَفْعُولُن : مقطوع، فَعُولُن : مخلع. فَعَلَنْ : احزو. فاعِلُن : مَرفوع. فَعْلَن : مَخْبُون. مَستفعِلان : مذال. فاعلاتن : مخبون مرفل. مُفْعِلاتن : مرفّل. مُسْتَفْعِلاتُن : مخبون مُذال. مفعلان : مَطْوی مُذال. فعلتان : مَخْبُول مُذال.

زحافاتِ مَفعولاتُ، نُه است، و فروع او، چهارده.
امّا زحافاتِ او: خَبن در "مفعولاتُ"، "مَفُولاتُ" بود، "مَفاعیل" به جای او، بنهند. طیّ در "مفعولاتُ"، "مُفعَلاتُ" بُوَد، "فاعلاتُ" به جای او نهند. خَبل، در مَفعولاتُ، اجتماعِ خَبن و طیّ باشد.
کَشف: اسقاطِ تای مفعولات باشد، "مفعولا" بماند، "مَفعولُن" به جای او نهند.
صلم: اسقاط وَتِدِ مفعولاتُ باشد، "مَفعُو" بماند، "فَعْلَن" به جای او نهند.
جَدع: اِسقاطِ هر دو سَبَب و اسکان تای "مفعولاتُ" باشد، "لاتْ" بمانَد، "فاعْ" به جای آن نهند.
نَحر: اجتماع جَدع و کَشف باشد، "لا" بماند، "فَعْ" به جای او نهند.
رَفع: در مفعولاتُ، "عُولاتُ" بُوَد، مَفعُولُ به جای او نهند.
امّا فروع او، مفاعیلُ: مخبون، فاعِلاتُ: مَطویّ. فَعِلاتُ: مَخبُولِ موقوف. فَعْلَن: مخبول مَکشُوف. مَفاعیلْ: مَخبُون موقُوف. مَفعولُن مکسوف. فَعُولان: مَخبونِ موقوف. فعلن: اَصلَم. فاعِلان: مطویّ موقوف. فاعلن: مطویّ مکسوف. فعول: مرفُوع، فاع: مَجدوع. فَع: مَنحور.
زحافات فَعُولُن شش است، و فروع نیز شش است. امّا زحافات او:
قَبض: در فعولن، "فَعُولُ" باشد به ضمّ لام.
قَصر: در فَعولُن، فَعُولْ" باشد به سکون لام.
حَذف: اِسقاط "فاءِ" فَعولُن باشد، "عُولُن" بماند، فَعْلَن به جای او نهند.
ثَلم: در فَعولُن، "فَعو" بود، "فَعْل" به جای او نهند.
ثَرم: اسقاطِ "فاء" و "نُونِ" "فَعُولُن" باشد، "عُولْ" بماند، فَعَل به جای او نهند.
بتر: در فَعُولُن، اِسقاط وَتِدِ مجموع بُوَد، "لُن" بماند، فَع" به جای او نهند.
امّا فروع او: فَعُولُ: مقبوض. فَعُولْ: مقصور. فَعَل: محذوف. فَعْلَن: اَثْلَم. فَعْلْ اَثرم. فع: اَبْتَر.
فصل: چون اُصُولِ اوزان و بعضی از زحافات و فروع آن که محتاجُ الیه بود. دانسته شد. بدان که بحوری که از تکرار بعضی با بعضی حاصل می شود، "نوزده" است. بعضی مخصوص عَرَب، و بعضی مخصوص به عَجَم. و بعضی مشترک. و آن این است: طَویل، و مَدید، و بسیط، و وافِر، و کامِل، و هَزَج، و رجَز، و رَمَل و مُنسَرِح، و مُضارِع، و مُقتَضب، و مُجتَثّ، و سَریع، و جَدید، و قریب، و خفیف،

و مُشاکل و مُتقارِب، و مُتدارِک.
بنای طویل و مَدید و بسیط، هر دو جزء مختلف است: یکی خُماسی و یکی سُباعی. اَجزای طَویل، دوبار: فَعُولُنْ مَفاعِیلُنْ فعُولُنْ مَفاعِیلُن:

چگویم نگاریناکه با من چه کردی قرارم زدل بردی، زصبرم جُداکردی

اَجزای مدید، دو بار:
فاعِلاتُن فاعِلُنْ، فاعِلاتُن فاعِلُنْ:

بی وفا، یارا، گهی، یادِ غمخواری بکن عاشق بیچاره یی را، چارهٔ کاری بکن

اَجزای بسیط، دوبار:
مُسْتَفْعِلُنْ فاعِلُنْ، مُسْتَفْعِلُن فاعِلُن:

چون خاروخس، روزوشب افتاده‌ام در رهت باشد که بر حال من افتد نظر ناگهت

و بنای "وافر" و "کامِل" بر سُباعیّات است، مرکّب از پنج متحرّک و دو ساکن.
اَجزای وافِر، شش بار، مُفاعِلَتُنْ:

خوش آن سحَری که آن شَبَم کُنَد اَثَری ز راه وفا به سوی مَنَت فُتد گُذَری

اَجزای "کامل" شش بار "مُتَفاعِلُن":

چه کند ستمش چو جُدا شود ستمش از صنم مگر آن که روز و شبان نشسته بود به غم

و بعضی از متأخرین شعرای عَجم بر "کامل مثمّن" شعر گفته اند، و خالی از لطفی نیست

چنان که خواجه سلمان فرماید:

به‌صنوبرقدِدلکشش‌اگرای صباگذری‌کنی به هوای جان‌خزین‌من‌دل‌خسته‌راخبری‌کنی

و همچنین "مثمّن وافر" از مسدسّ او به قبول طبع، اَقرب می نماید، چنان که، شعر:

چه شُد صَنَما که سُوی کَسی به چشم رضا نمی نگری
ز رسم جفا نمی گذری، طریق وفا، نمی سپری

و شعرای عجم را در این پنج بحر شعری که مُستَعْذَبِ نفُوس باشد، کمتر اتفاق افتاده، لاجَرَم در وضع و استخراج فروع آن شروع نمی رود.
امّا بنای "هزَج" و "رَجز" و "رَمَل" بر سباعیاّت "طویل" و مدَید" و بسیط است.
اَجزای هَزَج، هشت بار "مفاعیلن" و "اجزای رَجَز، هشت بار "مُستَفعِلُن" و اَجزای رَمَل، هشت بار، "فاعلاتُن"، و این هر سه بحر را در یک دائره نهاده اند و لقب آن

مؤتلفه کرده اند، بر این صورت است:
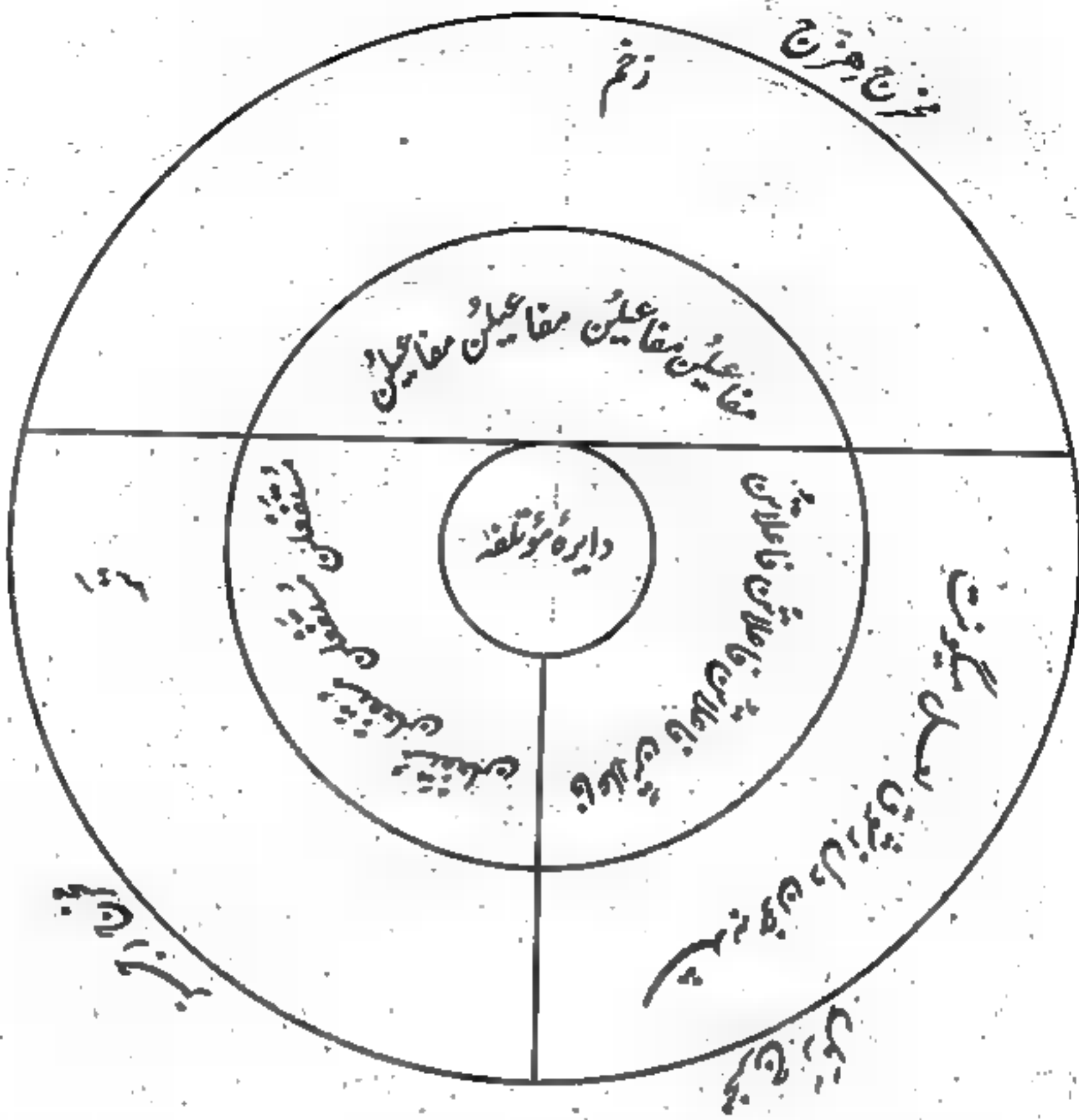
و بنای مُنسَرِح و مُضارِع و مُقتَضَب و مُجتَثّ و سَریع و جَدید و قریب و خفیف و مشاکل بر سباعیّات است که در ترکیب آن اختلاف است.

اجزای مُنسرح ، چهار بار: مُستَفعِلن مَفعُولات بوَد.

و آجزای مضارع ، چهاربار: مَفاعیلُن فاعلاتُن،

و آجزای مقتضب ، چهاربار: مَفعُولاتُ مُستَفعِلن بُوَد

و آجزای مجتثّ ، چهار یار: مستفعلن فاعلاتن

و آجزای سَریع ، دوبار: مُستفعلُن مُستفعلُن مَفعولات

و اجزای جدید ، دوبار، فاعلاتُن فاعلاتُن مُستَفعِلُن

و اجزای قریب ، دوبار: مَفاعیلن مَفاعیلن فاعلاتُن

و اجزای خفیف ، دوبار: فاعلاتُن مستفعلُن فاعلاتُن

و آجزای مشاکل دوبار: فاعلاتُن مفاعیلن مفاعیلن

چون آجزای سالم هیچ یک از این بحر درکلام عَجَم، شعری مطبوع نیامده است، "منسرحِ مطویّ" و مضارع مکفوف" و "مقتضب مطویّ" و "مجتثّ مخبون" راکه مثمّن الاجزااند، در یک دایره نهاده اند،و نام " مختلفه "کرده‌اند، بدین نوع است :
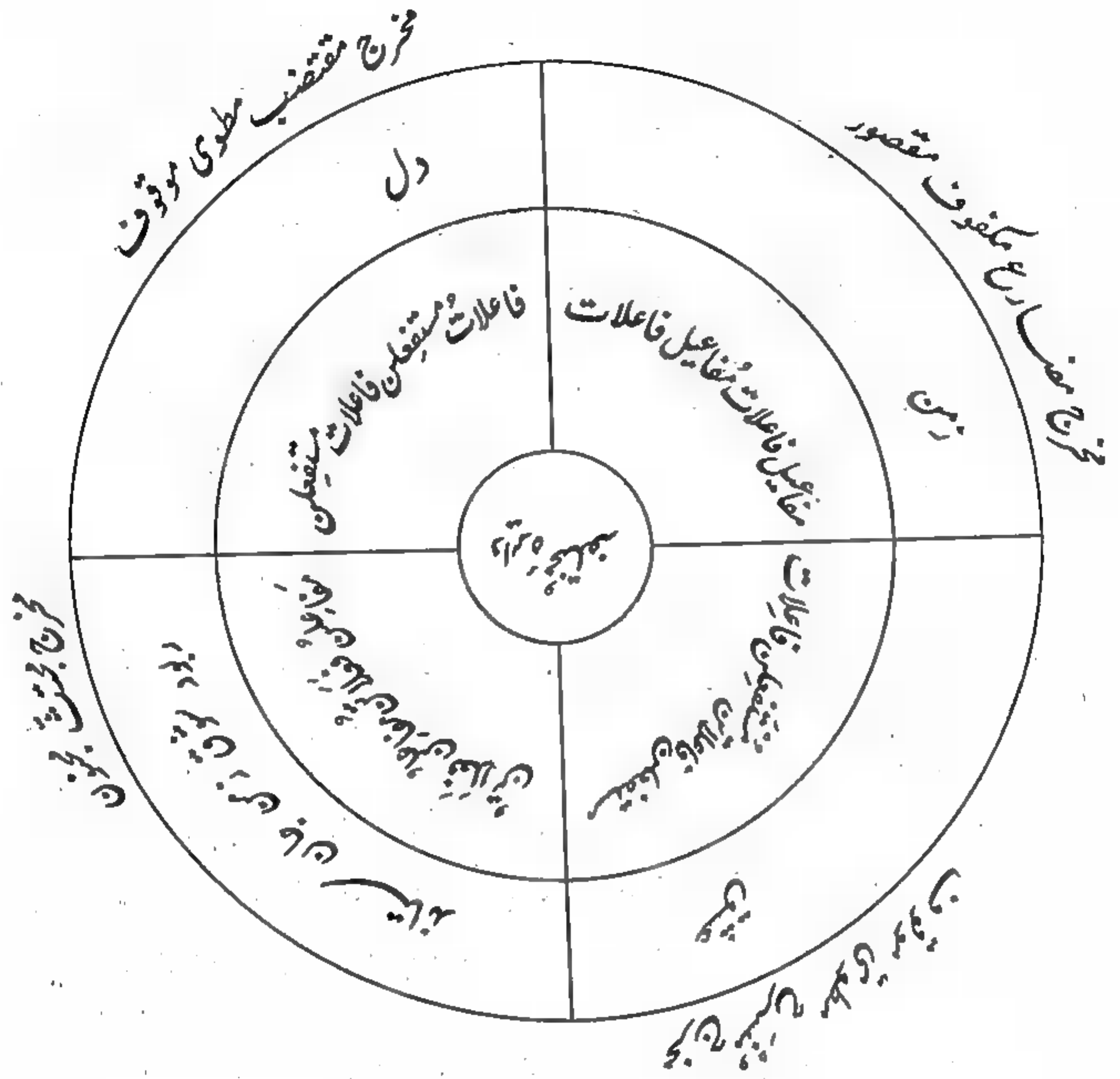
و "سریع مطوی" و "جدید مخبون" و "قریب مکفوف" و "خفیف مخبون" و "مُشاکل مکفوف" را که مسدّس الاجزاء اند در یک دایره نهاده اند، و نام "منتزعه" کرده‌اند، بدین هیأت :
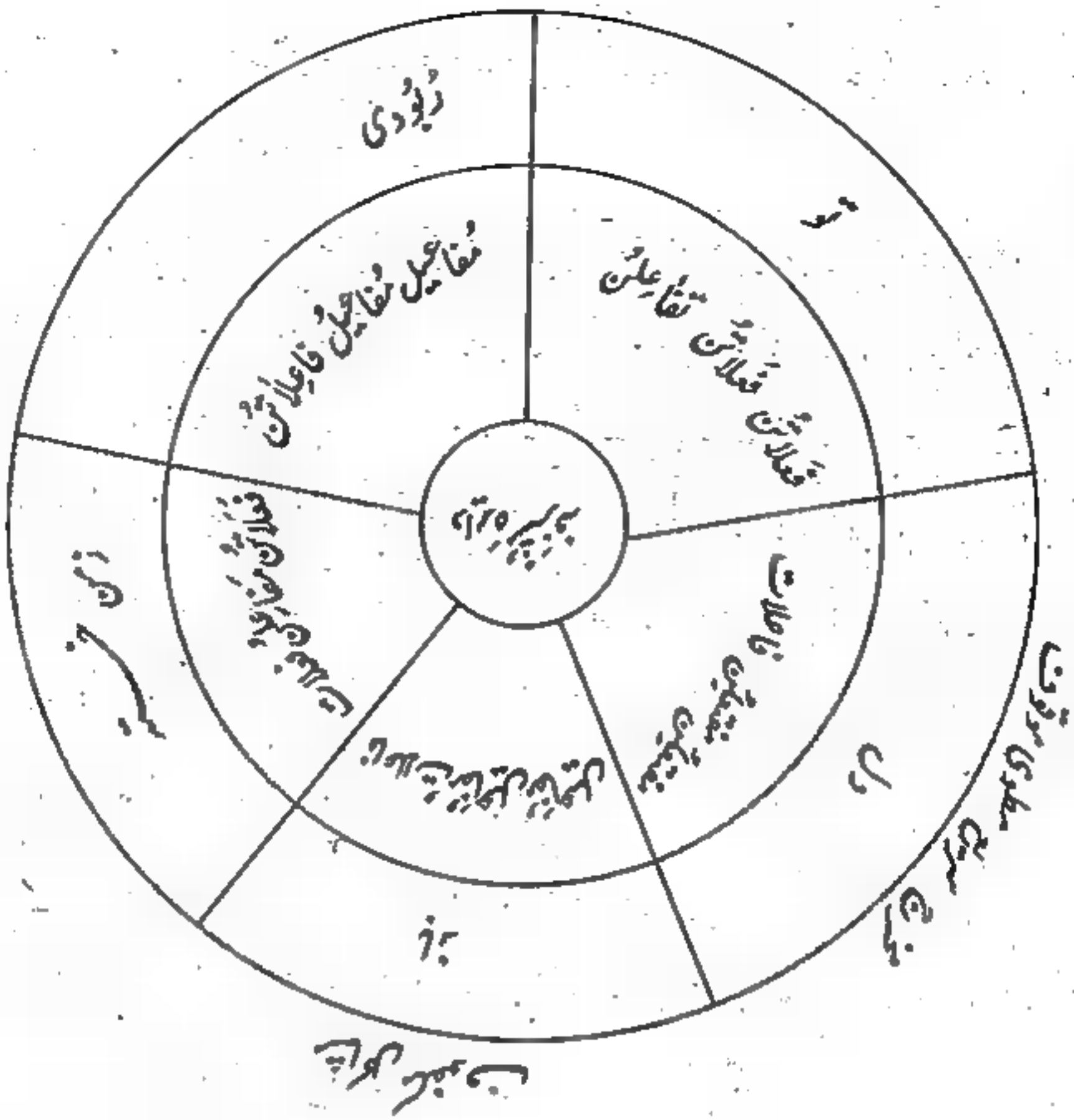
و بنای متقارب و مدارک بر خُماسیّات است مرکّب از سه متحرّک و دو ساکن. اجزای متقارب، هشت بار: "فَعُولُنْ"، و اَجزای مدارک: هشت بار "فاعِلُنْ" باشد. و این دو بحر را در یک دایره نهاده اند، و این دایره را "متّفقه" نامیده‌اند، بدین صورت:
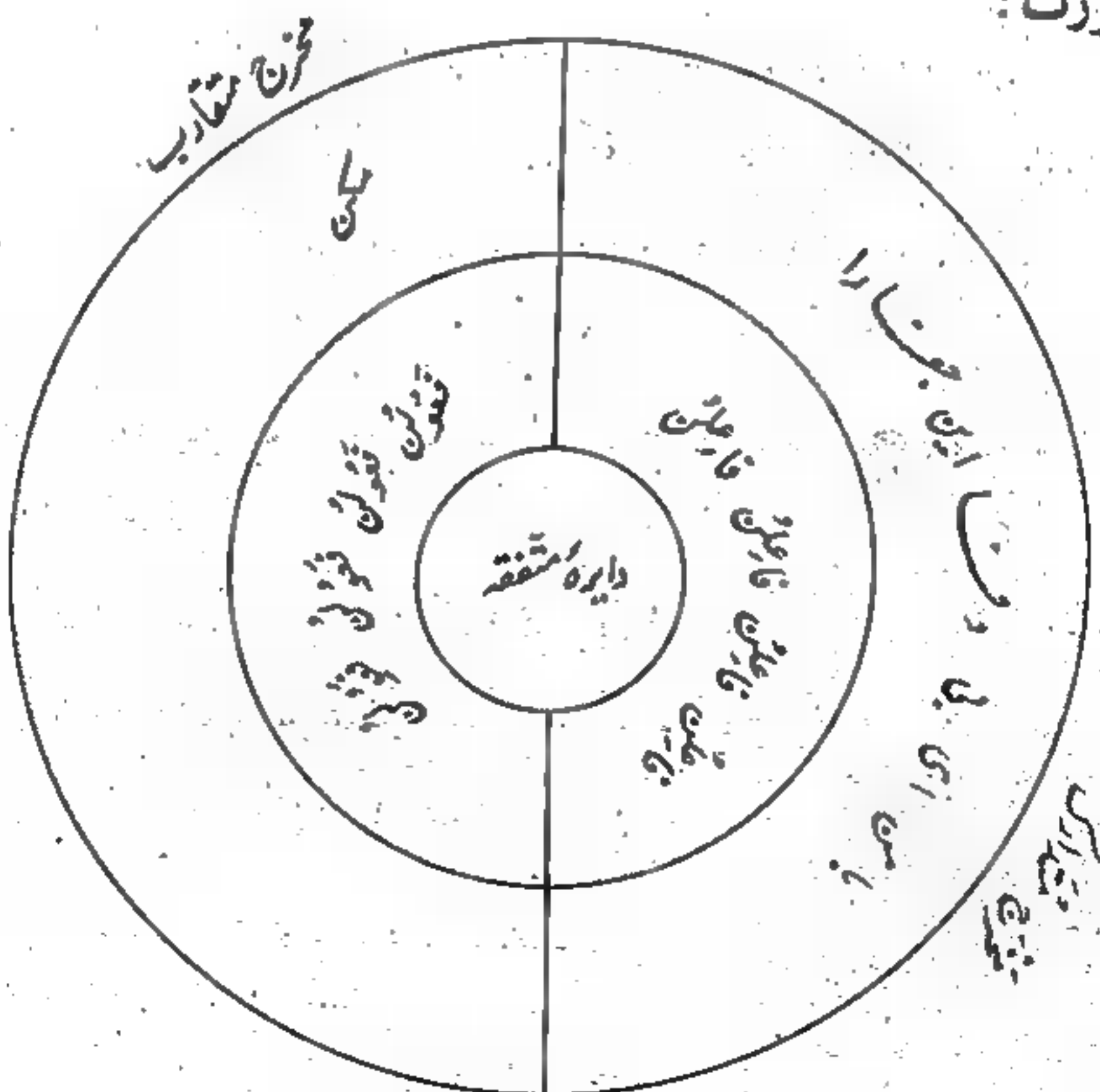
پس دوایر شعر عجم، چهار باشد ▪ چنان که گفته آمد: دائرهٔ شعر عجم: مؤتلفه، مختلفه، ثالث آن منتزعه، رابع آن متّفقه.

تقطیع شعر: عبارتی است که بیت را از هم بگشایند بروجهی که هر مقداری از آن بیت، مُوازن افتد، با یکی از افاعیل بحری، که آن بیت از آن بحر واقع شده است.

و طریقش این است که نظر بر نفس حرکت کنند، نه به احوال که ضمّه و فتح و کسره است. و اعتبار ملفوظ کنند نه مکتوب، و هر حرف که در لفظ آید، اگر در کتابت نبُود، در تقطیع محسوب افتد ▪ چون حرف مشدّد و اَلِفی که از اشباع همزه حاصل می شود، چنان که ، نظم :

ای قَدِ تو آفت جهانی، تَقْطِیعُه :

ای قَدْدِ : مَفْعَولُ. تُآفَتِي : مَفَاعِلُن، جهانی : فَعُولُن

و چون یایی که در مَثَل شکسته و بسته و خاره در حال اضافت کردن و نکره ساختن به تلفّظ در می آید و در کتابت نه. چنان که :

غَمزهٔ خون خوارهٔ عّیاره را : غمزی خو خاری عی یاری.

و امّا آن چه در کتابت هست ، و در تلفّظ نه. مثل واو عطف است، چون خان و مان، مثل دُو و تو و اشمام ضمّه، چون : خواب و خور، و جامع این هر سه و او افتاده است، این مصرع :

خواب خورم زلف دوتای برد حالمرم، زلف[1] تا بیشتر. دو دیگر حرف "ها" است که به تلفّظ در نمی آید، چون : "کِه و چِه و گفته و شکفته" ، اگر در میان بیت افتد، از تقطیع ساقط شود، و اگر در آخر بیت بُوَد، به حرف ساکن محسوب گردد، چنان که ، نظم :

مشکین خط تو که تازه رُسته　　بر گل ز بنفشه، دسته بسته

"مفعُوْل مَفاعِلُن فَعُوْلُنْ "

دیگر حرف "نون" است. هر "نون" ساکن بعد از "الف" و "واو" و "یاء" واقع شود، آنرا حرکت عارض نشود، از تقطیع ساقط شود، و اگر در آخر بُود، به حرف ساکن محسوب گردد، چنان که ، نظم :

---

۱ – در اصل چنین است، خوانده نشد.

چون‌فشاندی زلف‌مشکین،مُشک چین آمد برون

فـاعلاتن فـاعلاتن فـاعلاتن فـاعلان

و دیگر هر "تایی" که پیش از و یک ساکن باشد، چون "دست" و "مست" و "گفت" و "خُفت". چون درمیان‌بیت واقع شود، به حرف متحرّک محسوب گردد. و اگر در آخر بیت به حساب ساکن باشد، چنان که ، نظم :

زان نرگس مست شد، دلم دیوانه ، تَقْطِیعُهٗ : مـفعولُ مفـاعلن مَفـاعِل،

و از این قبیل است هر حرف ساکن که بعد از ساکن دیگر واقع شود، چنان که ، نظم :

یـار دارد بـاز ازیـن بیمـار عـار تَـقْطِیعُهٗ :فـاعْلاتُنْ فـاعِلاتُنْ فـاعِلانْ

و هر "تا"که پیش از دو ساکن دیگر بُوَد، چون میان بیت افتد، و به تلفُّظ درآید، با ما قبل خویش در حساب متحرّک باشد :

سوخت دل را اشتیاق کاست تن اندر فراق مُـفتَعِلُنْ فـاعِلات مُـفتَعِلُن فـاعلان

و اگر در تلَفّظ در نیاید، از تقطیع ساقط شود، ما قبل او به متحرّک محسوب گردد، چنان که ، نظم :

سوخت دلم اشتیاق کاست تنم در فراق

و اگر در آخر بیت افتد، به هر حال از تقطیع ساقط شود، زیراکه در اوزانِ عروض، ساکن به هیچ وجه جمع نشود، نظم :

بنده را با تو دوستداری خوست گرچه تـو بنده را نداری دوست

تَقْطیعُهٗ :فَاعِلاتُن مفاعِلُن فَعْلان.

و از این قبیل است حرف "دال" در مِثْلِ : "کارد بگذارد" چنان که : کاردْ برداشت کار او بگذارد.

تَقْطیعُهٗ: فَاعِلاتُن مفاعِلُن فَعْلان

و حرف "با" در مِثْلِ : گشتاسب و لُهراسب" ، چنان که ، نظم :

چو گشتاسب، لُهراسب را داد تخت بخت فَـعُولُنْ فَـعُلُن فَـعُولُنْ فَـعُول

و دیگر حرف "الف" است. "اَلِفِ" متحرّک که حرکت او را ما قبل نقل کنند، از تقطیع ساقط شود، نظم :

جزاتـن مـن از آن نـرگس خمـاری پُرس هـلاک جـانم از آن غُـنچهٔ بهاری پُرس

مَفاعِلُن فَعَلاتُن مفاعِلُن فَعْلان

و دیگر حرف "یا" یی است که بعد از او، الف متحرّک واقع می شود، گاه باشد که در تلفّظ در نیاید و از تقطیع ساقط شود، چنان که، نظم :

رفتی از چشم بردی از دل هـوش　　　فـــاعلاتن مفـــاعلن فـــعلان

فاعلاتُن مَفاعِلُن فَعْلان

و می باید که حرف ملفوظ غیر مکتوب و مکتوب غیر ملفوظ را در آن چه مذکور شد، منحصر ندانند که مقصود تنبیه بود بر بعض صُوَر آن و بیان انحصار، واللّٰهُ اَعْلَم بِحَقایقِ اْلاسْرار.

فصل : ارباب این صناعت، جزو اول نخست مصراع را صَدْر گویند و جزو آخِرش را عَروض، و جزو اوّل مصراع ثانی را، ابتدا خوانند و جزو آخرش را ضَرْب. و آن چه درمیانهٔ عروض و ابتدا و ضَرْب واقع شود، خشوع خوانند. و بیتی را که در صَدْر و خشوع خالی واقع شده باشد، و خواه نشده باشد، و بیتی را که از اصل آن، دایره، کم کرده باشند، مجزو خوانند، و بیتی را که ازو نیم انداخته باشند، منظور خوانند،

فصل : دایرهٔ اوّل را سه بحر است : هَزَج، رَجَز، رَمَل.

هزج، ابیات سالم، نظم :

چُـورُویَت‌هرگزم‌نـقشی،به‌خـاطردرنمی‌آید　　مَرا خود جُز تو در خاطر، کسی دیگر نمی آید

تَقطیعُهُ: مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن

مسدّس سالم، و آن را مجزو خوانند، نظم :

کُجـایی ای غـزالِ مُشکـبُوی مـن　　چـرا هـرگز نمی آیی به شُویِ مَن

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن

مربّع، و آن را منظور خوانند، شعر :

بـعد سـروگُل انـدامـی　　خوشـا وقـتی کـه بـخرامـی

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن

مسدّس مقصور عروض و ضَرْب :

دِلَم پیرانه سر با خُرْد سالی است [1]　　که باغِ حُسن را نازک نهالی است

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن مَفاعیلْ.

---

۱ - در اصل : دلم پیرانه پیر سرانه با خورد سالیست

مسدّس مَحْذوفِ عروض و خَرب ، نظم :

چنین کا فتاده ام از جان خویشم　　چگونه زنده ام، حیران خویشم

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن فَعُولُن

ابیات مثمّن مکفوف مقصور،[1] نظم :

تُرا لعل شکر ریزد، مرا چشم گُهربار است

تُراخنده بُوَد، خُوبی ، مَرا خود گریه درکاراست

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن [مَفاعِیلُن] مثمّنِ سالم

مثمّن مکفوف محذوف عروض و خَرب ، نظم :

مرانیست چون بخت که با یار نشینم　　درون ریش،جگرخون،دلفگارنشینم

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن مَفاعِیلُن فَعُولُن .

محذوف مقصور.

من آن مدهوش عشقم که از یارم خبرنیست　　مرا شد دل از دست، دگرپروای سر نیست

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن فَعُولُن مَفاعِیلُن مَفاعِیل .

مکفوف محذوف ، نظم :

به رُخ ماه تمامی، به قَدّ سَر و روانی　　به‌لَب‌راحتِ رُوحی،به‌چشم‌آفت‌جانی

تَقْطیعُهُ : مَفاعِیلُن فَعُولُن مَفاعِیلُن فَعُولُن

مثمّن اَخرَب :

من دوست ترا دارم ، ای دوست تر از جانم　　شمع شب تاریکم، گنج دل ویرانم

تَقْطیعُهُ : مَفْعُولُ مَفاعِیلُ مَفْعُول مَفاعِیل

مثمّن مخرّب مکفوف عروض و خَرب سالم، نظم :

دَرْدا که علاج دِلِ بیمار نفرمودی　　یک بار بر این جان گرفتار نبخشودی

تَقْطیعُهُ : مَفْعُولُ مَفاعِیلُ مَفاعِیلُ مَفاعِیلُن

مقبوض مکفوف مقصور:

مَراغم تو ای دوست، از خانمان برآورد　　مرا فراقت ای ماه ز جان فغان برآورد

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُن مَفاعِیل مَفاعِلُن مَفاعیل

اَخرَب مکفوفِ مقصور:

---

[1] – افتادگی دارد. در این جا باید " هزج مثّمن سالم باشد"

هر صبح خروشی ، ز دل تنگ بر آریم   فریاد ز مُرغان شب آهنگ بر آریم

مَفْعُولُ مَفاعیلُ مَفْعُولُ مَفاعیلُ

اَخْرَب مکفوفِ محذوف :

آسوده دِلا، حالِ دلِ زارچه دانی   خون خواری عُشّاق جگرخوار چه دانی

تَقْطیعُهُ :مَفْعُولُ مَفاعیلُ مَفاعیلُ فَعُولُن

مسدّس مکفوف مقصور:

تنم کاست از آن ماه دلفروز   دلم سوخت از آن شمع شب افروز[1]

تَقْطیعُهُ: مَفاعیلُ مَفاعیلُ مَفاعیل

مکفوف محذوف :

نکو رویی، نکو خویی، نگاری   چرا از من وفا جویی نداری

تَقْطیعُهُ: مَفاعیلُ مَفاعیلُ فَعُولُن

اخرب مکفوف عروض و خَرْبِ سالم، نظم : (ورق ۱۳)

از لعل تو یک بوسه طلب کردم   از چشم تو صدگونه بلا خوردم

تَقْطیعُهُ :مَفْعُول مَفاعیلُ مَفاعیل

اَخْرَبِ مَکْفُوف مقصور:

مهری که مَرا هَست تُرا نیست   صبری که تُرا هست مَرا نیست

تَقْطیعُهُ: مَفْعُول مَفاعیلُ مَفاعیل

اَخْرَبِ مکفوف محذوف :

تا باز گرفتی نظر از من   کس نیست جگر خوارتر از من

تَقْطیعُهُ: مَفْعُولُ مَفاعیلُ فَعُولُن

اَخْرَب مقبوض عروض و خُرب سالم، نظم :

ای دوست که حال من نمی پُرسی   نیکوست که حال من نمی پُرسی

تَقْطیعُهُ :مَفْعُول مَفاعِلُن مَفاعِیلُنْ

اَخْرَب مقبوض مقصور، نظم :

هر چند تُو شاه و ما گدایيم   دامن مفِشان که مُبتلاییم

تَقْطیعُهُ :مَفْعُول مَفاعِلُن مَفاعیل

---

۱ – در اصل : دلفروز

اَخرَب مقبوض محذوف، نظم:

اشک چون عقیق از آن فشانم　　کز لعل تو می دهد نشانم

تَقطیعُهٗ: مَفعُول مَفاعِلُن فَعُولُن

اَخرَم اشتر عروض و خَرَب سالم، نظم:

خرسندم از رُخت به دیداری　　خشنودم از لَبَت به گفتاری

تَقطیعُهٗ: مَفعُول مَفاعِلُن مَفاعیل

اَخرَب اشتر مقصور:

صد بارم بیش اگر کُشی زار　　برخیزم تا کُشی دگربار

تَقطیعُهٗ: مَفعُول مَفاعِلُن مَفاعیل

اخرم اشتر محذوف، نظم:

از لعل تو خطّ سبز سرزد　　در جانم آت شی دگر زد

تقطیعه: مفعولُن فاعِلُن فَعُولُن

مربّع مکفوف مقصور، [نظم]:

بیا ای بت بدخوی　　بیار آن می گل بوی

تقطیعه: مَفاعیلُ مَفاعِیلُ

مکفوف محذوف، [نظم]:

زکف تیغ جفا نه　　ز لب کام مَرا دِه

تقطیعه: مَفاعیلُ فَعُولُن

اخرب، نظم:

آن غنچهٔ خندان کو　　آن لعل سخن دان کو

تقطیعه: مَفعُول مَفاعِیلُن

وَزن دو بیتی که رُباعی و ترانه نیز گویند، از وَزن اَخربَ و اَخرم بحر هَزَج برون آورده‌اند، وَزنی به غایت خوش، و نظم به غایت دلکش است، از اوزان شعر همین وزن است که استادان نظم این وزن، به غایت خوش نموده اند. این وزن را حدّ معیّن مقرّر فرموده‌اند. از غایت لطافت آن، بَر ده بیت اختصار نموده اند، و آن بر بیست و چهار نوع است، و همه بر دو قِسم منحصر است:

یکی آن که جُزو اوّل "مَفعُولُن" باشد، که اَخرَم است و این قسم را اَخرَم گویند. و این بر دوازده گونه است. و دیگری آنکه جُزو اوّل او، "مَفعُولُن" باشد که اَخرب

است. و این قسم را اَخرب گویند، و این نیز دوازده گونه است، و از برای هر قسمی، رُباعی آورده اند، مشتمل بر چهار قسم از اوزان.

امّا رباعیات اَخرَم :

۱ – می خواهم تا ریزم ای طُرفه نگار — هر لحظه دریای توجان بهر نثار

مَفعولُنْ مَفعولُنْ مَفعُول فعول — مَفعولُنْ مفعولُ مَفاعیلُ فَعَولُن

۲ – کی بنارم من لعلت از دیده گُهر — کی باشد لحظه مرا پیش تو بار

مَفعولُنْ مَفعولُنْ مَفعُول فَعَل — مَفعولُنْ فاعِلُنْ مَفاعیلُ فَعُولُ

۳ – در گلشن اشک فشان می گشتم دوش — از گُل آمد بوی تو رفتم اَز هُوش

مَفعولُنْ مَفعولُنْ مَفعولُنْ فاع — مَفعولُنْ مَفعولُنْ مَفاعیلُ فاع

۴ – مرغان کردند سوی من یکیک گوش

مَفعولُنْ مَفعُول مَفاعیلُ فعل — مَفعولُنْ فاعِلُنْ مَفاعیلُ فاع

۵ – کی دارد زلفت درهم مارا — اکی بخشد لعلت مرهم مارا

مَفعولُنْ مَفعولُنْ مَفعولُنْ فَع — مَفعولُنْ مَفعُولُ مَفاعیلُنْ فَع

۶ – من دانستم چورُست خط گرد رخت — کاخر سوزد رُخ تو از غم مارا

مَفعولُنْ فاعِلُنْ مَفاعِلُنْ فَعَل — مَفعولُنْ فاعِلُنْ مَفاعیلُنْ فَع

امّا به رباعیات، قسم اَخرَب، نظم :

چون قد تو بخرامَد ای سیم اندام — صددل شده خاک ره شوه در هرگام

مَفعولُنْ مَفاعیلُن مَفاعیلُن فاع

نظم :

از جَعْد تو گر آرد یک شمّه شمال — از عاشق غم دیده رباید آرام

مَفعولُنْ مَفاعیلُن مَفعُولُ فَعُولُ — مفعول مَفاعیلُ مَفاعیلُن فاع

بر خاک دَرِت هر دم رُخ می سایم — زان روشنی بَصَر همی افزایم

مَفعُولُ مَفاعیلُن مَفعولُنْ فَع — مَفعُولُ مَفاعیلُن مَفاعیلُن فَع

باشد که ز در درآیی از گوهر اشک — محنت کدهٔ خویش همی آرایم

مَفعُولُ مَفاعِلُن مَفاعیل فَعُول — مَفعُولُ مَفاعیلُ مَفاعیلُن فَع

بیمار توام جانا حالم بنگر — چون بهر تو جان دهم به خاکم بگذر

مَفعُولُ مَفاعیلُن مَفعُولُ فَعَلَ — مَفعُولُ مَفاعِلُن مَفاعیلُ فَعَل

خواهی شوی آگاه ز حال دل ریش — بین چهرهٔ من غرقه به خُوناب جگر

مَفعُولُ مَفـاعیلُ مَفـاعیلُ فَعُولُ   مَفعُولُ مَفـاعیلُ مَفـاعیلُ فَـعُل

بعضی از برای ضبط تمامی این اقسام، "دایره" نهاده‌اند، و صورتش این است :
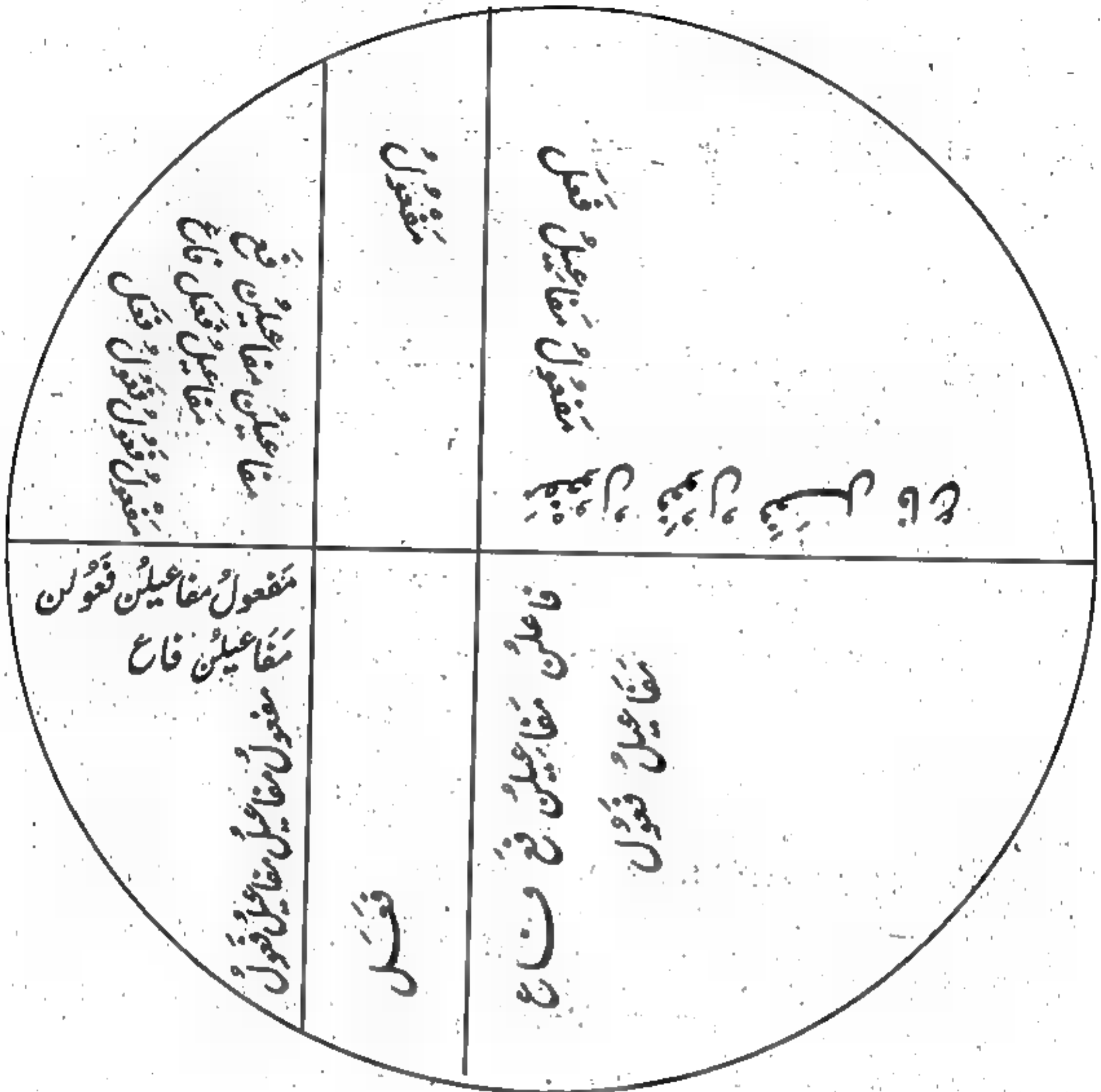
بحر رَجَز ابیات سالم ، نظم :

۱ - ای زندگانی بخش من، لعل شکر گفتار تو

تَقطیعُهُ : مُستَفعِلُن مُستَفعِلُن مُستَفعِلُن مُستَفعِلُن

۲ - مُسَدّس مُجَرّد، نظم :

ای هر گزم نا رفته از پیش نظر   روزی به چشم مرحمت، سویم نگر

تَقطیعُهُ : مُستَفعِلُن مُستَفعِلُن مُستَفعِلُن

۳ - مُرَبّع سطور، نظم :

عـــاشق بـــه روی، پـــری   ســـنگین دلی ســیمین بـری

تَقطیعُهُ : مُستَفعِلُن مُستَفعِلُن

۴ - مُسدّس مقطوع عَروض و خَرب، نظم :

زَخم بکُن ای نازنین به یکباری　　عاشق دلخستهٔ بیماری

تَقطیعُهُ : مُستَفعِلُن مُستَفعِلُن مَفعُولُن

۵ - مثمّن مطوّی (نظم) :

تاتو چو آیینه دلا با هَمَه یک رو نکنی　　دیدن جان آینه آن رخ نیکو نکنی

تقطیعه:: مُفتَعِلُن مُفتَعِلُن مُفتَعِلُن مُفتَعِلُن

۶ - مُثمّن مَطویّ مَخبُون ، نظم :

ای ز تو کوه کوه غم بر دل مبتلای من　　نیست مراد خاطرت جز غم جز بلای من

تقطیعه:مُفتَعِلُن مَفاعِلُن مُفتَعِلُن مَفاعِلُن

۷ - مَخبُون مَطوِیّ ، نظم :

فغان کنان هر سحری به کوی تو می گذرم

چو نیست ره به سوی توام ، به بام و در تو می گذرم

تَقطیعُهُ :مَفاعِلُن مُفتَعِلُن مَفاعِلُن مُفتَعِلُن

۸ - جزو آخر مخبون و باقی مطویّ ، نظم :

دردمَراچاره بکن،که من به دردتوخوشم　　ور بکنی ور نکنی ز حکم [تو] سر نکشم

تَقطیعُهُ : مُفتَعِلُن مُفتَعِلُن مَفاعِلُن مُفتَعِلُن

۹ - مطویّ مخبون مقطوع عروض و خَرب سالم، نظم :

سَرو نخوانمت که او نیست بدین رعنایی　　ماه نگویمت که او نیست بدین زیبایی

تَقطیعُهُ : مُفتَعِلُن مَفاعِلُن مُفتَعِلُن مَفعُولُن

۱۰ - مخبون مُطویّ ، که مناسبت میان اجزای مقابله مرعی نیست، نظم :

چه‌خوش‌بُودگرشَبکی،سوی‌غَریبی‌نگری　　ز روی یاری نفسی، به حال زارش نگری

تَقطیعُهُ : مَفاعِلُن مُفتَعِلُن مَفاعِلُن (مُفتَعِلُن)

۱۱ - مسدّس مطویّ ، نظم :

نیست مَرا جُز تو نگاری دگری　　نمی کُنی هیچ به کارم نظری

تَقطیعُهُ : مُفتَعِلُن مُفتَعِلُن مُفتَعِلُن

۱۲ - مسدّس مَطویّ مقطوع عروض و خرب است ، [نظم] :

این دل من هست به درد ارزانی   تا تکند هاکبر[1] نادانی

مُفْتَعِلُنْ مُفْتَعِلُنْ مَفْعُولُنْ

۱۳ - مسدّس مخبون، نظم :

کنون که گردد از بهار خوش هوا   فزون شود به هر دلی درون هوا

تَقْطِيعُهُ : مَفاعِلُنْ مَفاعِلُنْ مَفاعِلُنْ

۱۴ - مسدّس مَطویّ مخبون، [نظم]:

گر برهد دل من از هوای تو   کو دگری که دل دهم به جای تو

تَقْطِيعُهُ : مُفْتَعِلُنْ مَفاعِلُنْ مَفاعِلُنْ

مربّع مطویّ رباعی، [نظم]:

ای لب تو مرهم من   ای غم تو ماتم من

تَقْطِيعُهُ : مُفْتَعِلُنْ مُفْتَعِلُنْ

ابیات سالم مثمّن، نظم :

هرکسی درپای گل دامن کشان با گُلْعُذار   من نشسته درنظر خاری و در دل خارخار

تَقْطِيعُهُ : فاعِلاتُنْ فاعِلاتُنْ فاعِلاتُنْ فاعِلانْ

محذوف عروض و خرب، نظم :

گربدانی قیمت یک تار موی خویش را   کی دهی برباد زُلف مُشکبویِ خویش را

تَقْطِيعُهُ : فاعِلاتُنْ فاعِلاتُنْ فاعِلاتُنْ فاعِلانْ

[رمل مسدّس سالم، نظم]:

شوخ چشمی تیر چشمی تند خویی   از همه خُوبان فزونی در نکویی

تَقْطِيعُهُ : فاعِلاتُنْ فاعِلاتُنْ فاعِلانْ

مربّع، نظم :

چشم آن دارم که گاهی   اَفگنی سویم نگاهی

تَقْطِيعُهُ : فاعِلاتُنْ فاعِلاتُنْ

مسدّس مقصور، نظم :

باز بوی گل مرا دیوانه ساخت   باز از عقلم صبابیگانه ساخت

تَقْطِيعُهُ : فاعِلاتُنْ فاعِلاتُنْ فاعِلانْ

---

۱ - در اصل چنین است، خوانده نشد.

مسدّس محذوف ، نظم :

مانده ام از یار دور زنده ام زین گُنَه تا زنده‌ام، شرمنده‌ام

تَقْطیعُهٗ : فاعِلاتُنْ فاعِلاتُنْ فاعِلانْ

[رمل] ابیات مُزاحف مثمن مخبون سالم ابتدا، نظم :

به‌چه کارآیدَم آن دل‌که نه درکار توآید گل‌برآن‌دیده هزاران که نه برخارتوآید

تَقْطیعُهٗ : فاعِلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلاتُنْ

مخبون سالم صدر مقصورِ عروض و خَرْب ، [نظم]

تا آه ترا نیست بَسرِاَهْل نیاز نظری کُنْ ز بَسر نازو گدارا بنواز

تَقْطیعُهٗ : فاعِلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلاتُنْ

مخبون سالم صدر و ابتدا محذوف عروض مقطوع خرب، [نظم]

جِرْمِ خورشید که ازحُوت‌درآیدبه حَمَل ادهم روز کنداشهب شب را اَرْجِل

تَقْطیعُهٗ : فاعِلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلَنْ فاعِلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلَنْ

مشکول ، [نظم]:

به سَر او نازنینا به کرشمه گاه گاهی اگر اتّفاقت افتد به فتادگان نگاهی

تَقْطیعُهٗ : فَعَلاتُ فَاعِلاتُنْ فَعَلاتُ فاعِلاتُنْ

مسدّس مخبون مقصور عروض و خرب ،نظم :

این چه رخساره چه زلف و چه لب است وین چه خطّ خوش و خال عجب است

تَقْطیعُهٗ :فاعِلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلانْ

مخبون محذوف مقصور و عروض و خرب، نظم :

ای ز سر تا به قدم جان کسی جان دهم پیش تو جانان کسی

تَقْطیعُهٗ :فاعِلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَلَنْ

مَرَبّع مَخْبُون ، نظم :

دل من هیچ نیرزد به توگر عشق نورزد

تَقْطیعُهٗ :فَعَلاتُنْ فَعَلاتُنْ فَعَل

دایرهٔ دوم چهار بحر است: مُنْسَرِح ، مَضارِع ، مُقْتَضَب ، مُجْتَث.

بحر منسرح مطویّ مکفوف ، نظم :

غارَتِ عشقت رسید رَخْتِ دِلِ ما بِبُرد

فتنه به کین سر کشید شحنه به خون پی فشرد

مُــفتعلُن فـــاعلاتُن ـ مُــفتعلُن فـــاعلاتُن

مطوی مکفوف ، [نظم]

نوش لبی در رسید، هوش ببرد از حسن حمد خداوند راست، اَذْهَبَ عَنَّاالْحزن

تَقْطیعُهٗ :مُفتعلُن فاعِلُن مُفتعلُن فاعِلُن

مخبون مکسوف، [نظم] :

مرا سَحَر چون گذر طَرَف بستان فتد زشوق آن گلعذار دیده باران فتد

تَقْطیعُهٗ : مَفاعِلُن فاعِلُن مَفاعِلُن فاعِلُن

مطویّ موقوف مکسوف ، نظم:

خیز به بستان خرام، کآمده ایّام گل مُرغ چَمَن زد نَوا، نوش میِ از جام گُل

تَقطیعُهٗ :مُفتعلُن فاعلاتْ مُفتعلُن فـاعِلُنْ مُــفتعلُنْ فـاعِلُن مُــفتعلُن فـاعِلُنْ

مطویّ مجدوع، نظم :

حلقهٔ زلفش گشود، باد سحرگاه اَشْرَق شَمس الضُّحَی بنور مُحِبّاه

تَقْطیعُهٗ :مُفتعلُن فاعلاتْ مُفتعلُن فاع

مطویّ مَنحور، نظم :

آن چه تو داری به حُسن ماه ندارد جاه و جلال تو، پادشاه ندارد

تَقْطیعُهٗ :مُفتعلُن فاعلاتْ مُفتعلُن فاع

مطویّ مقطوع مَنحور، نظم :

تا به سلامت به حله آمده سای حلّه بند ار حرمی جنّت مأوای

تَقْطیعُهٗ :مُفتعلُن فاعِلاتْ مَفعُولُن فع

مسدّس مطویّ ، نظم

باد صبا گو بَرَد به طرف چمن بوی تو باید مرانه بوی سمن

تَقطیعُهٗ :مُفتعلُن فاعِلاتُن مُفتعلُن

مطویّ مقطوع ، نظم :

از تو مَرا داغ های پنهانی داغ تو راحت فزاست تادانی

تَقْطیعُهٗ :مُفتعلُن فاعِلاتْ مَفعُولُن

مُربّع مطوّی موقوف ، نظم:

فصل گُل است ای نگار بادهٔ گلگون بیار

تَقْطیعُهٗ :مُفتعلُن فاعِلُن

مطویّ مخبون موقوف ، نظم :

دلبـــر مـــن کجـــا رفت وزیـــر مـــن کجـــا رفت

تَقْطیعُهُ :مُفتعِلُنْ مَفاعیل

بحر مضارع مکفوف مقصور مثال ، نظم :

خوش وقت نوبهار که بر طرف جویبـار نهد یار گلعذار به کف جـام خـوشگوار

تَقْطیعُهُ :مَفاعیلُ فاعِلاتُ مَفاعیلُ فاعِلاتُ

اَخْرب ، نظم :

ابر بهار گریان، وین چشم خون فشان هم بلبل به باغ نالان، عاشق به صدفغان هم

تَقْطیعُهُ :مَفْعولُ فاعِلاتُنْ مَفْعولُ فاعِلاتُنْ

اَخْرب مُسَبَّغ : نظم :

ای لعل نوش خندت، کام شکر دهـانان سِرِّدهانت بیرون از فـهم نکـته دانـان

تَقْطیعُهُ :مَفْعولُ فاعِلاتُنْ مَفْعولُ فاعلییان

اخرب مکفوف مقصور، نظم :

ای غمزه زن که تیر جفا در کمان تُست آهسته ترکه تـیر دُعـا در عنـان تُست

تَقْطیعُهُ : فاعِلاتُ مَفاعیلُ فاعِلانْ

اَخرَب مکفوف محذوف ، [نظم]:

گیرم که نیست پرسش آزادگـان مـتت کم ز انکه باری آگهی باشد از آنِ مستت

تَقْطیعُهُ :مَفعولُ فاعِلاتُ مَفاعیل فاعِلُنْ

اَخرَب محذوف ، [نظم] :

ای آرزوی جـانم، جـانم فـدای تـو بازآی که جان فشانم برخاک پـای تُـو

تَقْطیعُهُ :مَفعولُ فاعِلاتُنْ مَفْعولُ فاعِلُن

اَخرب مکفوف سالم عروض و خرب ، نظم :

ای حجر مظفّر تو پیشت مـلک و عـالم ای گوهر مطهر تـو پـیشت سـلک آدم

تَقْطیعُهُ :مَفعولُ فاعِلاتُ مَفاعیلُ فاعلاتُنْ

مسدّس مکفوف مقصور، نظم :

به نـام ایـزد ای نگـار پـری روی شکـر لفـظ لاله چـهر سـمن بـوی

تَقْطیعُهُ :مَفعولُ فاعِلاتُ مَفاعیلُ

مکفوف محذوف ، نظم :

ای کـرده گـره ، مـاه ز شب خـرمن　　گریـان ز حسـرت تـو چوبـاران مـن

تَقطیعُهُ :مَفعولُ فاعِلاتُ مُفاعلاتُن

آخرب مکفوف محذوف، [نظم]:

ای خـون مـن گـرفته بـه گـردن　　تـا چـند بـرین مجـادله کـردن

تَقطیعُهُ :مَفعولُ فاعِلاتُ فَعُولُن

بحر مقتضب مثّمن مَطوِیّ ، نظم :

بگذری ای‌نسیم‌صباصبحدم‌به‌طرف‌چمن　　نکهتی بیار از آن گلعذار غـنچه دهـن

تَقطیعُهُ : فاعِلاتُن مُستَفعلُن فاعِلاتُن مُستَفعلُن

مَطویّ مقطوع ، نظم :

وقت را غنیمت دان آن قـدَر کـه بـتوانـی　　حاصل‌ازحیات‌ای‌جان‌یک‌دم‌است تـادانـی

تَقطیعُهُ :فاعِلاتُ مَفعُولُن فاعِلاتُ مَفعُولُن

مَرفَّع مطویّ ، نظم :

نـیـست چـون تـو سـرو چـمن　　گــلعذار غــنچه دهــن

تَقطیعُهُ :فاعِلاتُ مستفعلن

مطویّ مقطوع ، نظم :

ای نگار سمن بر دراسم خود بنگر

تَقطیعُهُ :فاعِلاتُ مَفعُولُن

مخبون مرفوع مُذال ،نظم :

رخت هــوش مــن بـرد　　لَـبَت خـون مـن خـورد

تَقطیعُهُ :مَفاعیلُ فاعلان

مضمون سالم عروض و خرب ، [نظم]:

گـر شـراب گـلگون بُـوَد　　بـی لَب تـوأم خـون بـود

تَقطیعُهُ :فاعِلاتُ مستفعلن

بحر مجتّث مثّمن مخبون ، نظم :

ز دوری است میسّر نظر به روی تو مارا　　چه دولت است تعالی اللّٰه از قد تو قبا را

تَقطیعُهُ : مَفاعِلُن فَعِلاتُن مَفاعِلُن فَعِلاتُن

مخبون مقصور، نظم :

ازآن‌گهی‌که‌دل من به سوی یار من‌است　　ره دراز جو شبهای ابر تـار مـن است

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ فَعِلاتُنْ مَفاعِلُنْ فَعلان

مخبون محذوف ، [نظم]:

تو همچو صُبحی و من شمع خلوت سحَرَم　　تبسّمی کن و جان بین که چون همی سپرم

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ فَعَلاتُن مَفاعِلُنْ فَعَلن

مخبونِ مقطوع ، نظم :

برفت عقل و دل و دین ، بماند تنها جان　　چو آن غریب که ماند ز کاروان تنها

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ فَعَلاتُن مَفاعِلُنْ فَعْلَنْ

مخبون مقطوع مُسَّبغ ، نظم :

غلام نرگس مست توتا جدا رانند　　خراب بادهٔ لعل تو هوشیارانند

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ فَعَلاتُن مَفاعِلُنْ فَعلان

مُشَعَّث ، نظم :

بر من آمد خورشید نیکوان شبگیر　　به قد چو سروی همتا به رخ چو بدر منیر

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ مَفعُولُنْ مَفاعِلُنْ فَعْلان

مشعّث مجحوف ، نظم :

اگر گشایی تاری ، ز سُنْبُل تر　　همیشه آید باد صبا معطّر

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ مَفعُولُنْ مَفاعِلُنْ فَعْ

مُرَبّع مخبون ، نظم :

مرا چو روی تو باید　　ز مهر و مه چه گشاید

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ فَعَلاتُن

مخبون مقطوع مسبّغ ، [نظم]:

دلم به تو هست شاد　　که از من ندارد یاد

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ فَعْلان

فصل : دایرهٔ سیوم، پنج بحر است : سریع و جدید و قریب و مشاکل.

بَحر سَریع مطویّ موقوف ، [نظم]:

دل چه کند بحر تماشای باغ　　تا به تُوأم از همه دارم فراغ

تَقْطیعُهُ : مُفْتَعِلُنْ مُفْتَعِلُن فَعِلانْ

مطوی محذوف ، نظم :

رُخ بنما ای قَمَر خانگی　　تا نکشد عقل به دیوانگی

تَقْطیعُهُ : مُفْتَعِلُنْ مُفْتَعِلُنْ فاعِلُنْ

مطویّ مقطوع ، [نظم] :

بسم الله الرّحمن الرّحیم

تَقْطیعُهُ : مَفْعُولُنْ مَفْعُولُنْ فاعِلان

مَطْویّ اَصْلَم ، نظم :

ور بکشی ور تکشی ، مارا   نیست غم از سرتکشی مارا

تَقْطیعُهُ : مُفْتَعِلُنْ مُفْتَعِلُنْ فَعْلُن

مَخْبُون مطویّ مکسوف ، نظم :

نگار من نگار من درنگر   ز صبرم بیمار من درگذر

تَقْطیعُهُ : مَفاعِلُنْ مَفاعِلُنْ فاعِلُن

مخبون مکسوف عروض و خرب ، نظم :

ارعشق تو من در جهان شمرم   خون شد ازین درد نهانی جگرم

تَقْطیعُهُ : مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ فَعْلَن

بحر جدید. این از بحر مستحدث. و این را غریب نیز خوانند.

مخبون مقبوض ، نظم :

ملکا تیغ تو هر بد سگال را   بخورد همچو غضنفر شگال را

تَقْطیعُهُ :فَعِلاتُن فَعِلاتُن مَفاعِلُن

بحر قریب ، و این نیز از بحُوُر مستحدث است. مکفوف مقصور، نظم :

فغان زان سرزلفین تابدار   فروهشته زیاقوت آبدار

تَقْطیعُهُ :مَفاعِیلُ مفاعِیلُ فاعلان

اَخرَب مکفوف، نظم :

تا مُلک و جهان را مدار باشد   فرمانده او شهریار بباشد

تَقْطیعُهُ :مَفْعُولُ مَفاعِیلُ فاعلاتُن

اخرب مکفوف مقصور ، نظم :

کو آصف جم کو بیا ببین   بر تخت سلیمان راستین

تَقْطیعُهُ :مَفْعُولُ مَفاعِیلُ فاعِلان

بحر خفیف مخبون سالم صدر و ابتدا ، نظم :

سبزه [ها] نودمید یار نیامد   تازه شد باغ آن نگار نیامد

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُن مَفاعِلُن فَعَلاتُن

نظم :

نو بهار آمد و حریف سرابم　　به تماشای نوبهار نیامد

مقطوع ، نظم :

مُهر بگشا لعل میگون را　　مست کُن عاشقان محزون را

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُن مَفاعِلُن فَعْلَن

مقطوع مسبّغ ، نظم :

پیش تو جان نمی توانم کرد　　و ز تو خود وانمی توانم کرد

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُن مَفاعِلُن فَعْلان

مخبون مقصور ، [نظم]:

ماه رویا به خون من مشتاب　　کشتن عاشقان که دید صواب

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُن مَفاعِلُن فَعَلان

مخبون محذوف ، نظم :

هر شب از شوق جامه پاره کنم　　عاشقم عاشقم چه چاره کنم

تَقْطیعُهُ :مفاعلاتُن مَفاعِلُن فَعَلَن

مشعّث ، [نظم]:

وقت گل شد هوای گلشن دارم　　ذوقِ جام شراب روشن دارم

مجحوف مسبّغ ، [نظم]:

غمزه چون تیر و طرّه چون قیر　　چشم پُر خُمار زلف آن زنجیر

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُن مَفاعِلُن فاع

و رودکی بر مثمن این بحر غزلی گفته ، و مطلعش[1] این است :

گر کند یاری مرا به غم عشق آن صنم　　نتواند زدود ازین دل بیچاره ز یک غم

تَقْطیعُهُ :فاعِلاتُن مَفاعِلُن فَعَلاتُن مَفاعِلُن　　فَعَلاتُن مَفاعِلُنْ فَعَلاتُن مَفاعِلُنْ

بحر مُشاکل، این نیز از بحور مستحدث است، و اشعار بهلولی بیشتر از فارسی است.

مکفوف مقصور، نظم :

---

۱ – در اصل : مطلیش

ای نگار سیه چشم و سیه موی　　سرو قدّی نیکو رویی نیکو خوی

تَقطیعُهُ :فاعلاتُ مَفاعِیل مَفاعِیل

مُرَبّع مکفوف مقصور، نظم :

روزگار خزان است　　باد سَرْد وَزان است

تَقطیعُهُ :فاعلاتُ مَفاعِیل

محذوف ، [نظم] :

سرولاله حسینی ماه خانه نشینی

تَقطیعُهُ :فاعلاتُ فَعُولُن

و بر مثمّن این بحر نیز شعر گفته اند ، نظم :

خیز،طرف چمن گیربا حریف سَمَن بوی　　گاه سُنْبُل تر چین و گاه شاخ سَمَن بوی

تَقطیعُهُ :فاعلاتُ مَفاعِیلُ فاعِلاتُ مَفاعِیل

فصل : دایرهٔ چهارم : دو بحر است : مُتَقارِب و مُتَدارک.

بحر متقارب ، نظم :

زهی ابروی تو قبلهٔ پاک دنیا　　نیاز تو خوش خاطر ناز نینا

تَقطیعُهُ :فَعُولُن فَعُولُن فَعُولُن فَعُولُن

مقصور، [نظم] :

دلم را بَرو حقّ وفایی نداشت　　دلش را غمِ آشنایی نداشت

محذوف ، [نظم] :

زهی رویت از برگ گُل تازه تر　　چو سروی که داری گل تازه بر

تَقطیعُهُ :فَعُولُن فَعُولُن فَعُولُن فَعَل

مسدّس سالم ، نظم :

ز دَرد جُدایی چنانم　　که از زندگانی به جانم

تَقطیعُهُ :فَعُولُن فَعُولُن فَعُولُن

محذوف ، نظم :

چو زلفت فشاند صبا　　دل من بسیفتد زجای

تَقطیعُهُ :فَعُولُن فَعُولُن فَعَل

مثمّن، نظم :

آشوب جهانی شورجانی　　بی اعتقادی نامهربانی

تَقْطیعُهُ :فَعْلَنْ فَعُولُنْ فَعْلَنْ فَعُولُنْ

اَثْرَم ، نظم :

غمزده را دل نوازی دل شده را، چاره سازی

تَقْطیعُهُ :فَعَل فَعُولُنْ فَعَل فَعُولُنْ

اَثْرَمَ مَقْصور ، [نظم] :

ای شب زلفت غالیه سای ای مه رویت غالیه پوش

نرگس مستت باده پرست لعل خوشت باده فروش

تَقْطیعُهُ :فَعَل فَعُولُنْ فَعَل فَعُولُنْ

مقبوض اَثْلَم ، [نظم] :

گرم بخوانی، وگر برانی دل حزین را، به جای جانی

تَقْطیعُهُ :فَعَوْلُ فَعْلَنْ فَعُولُ فَعْلَنْ

و رودکی بروزن مقبوض اَثْلَم، غزلی گفته است، و در آن سَجْع نگاه داشته است، و این دو بیت در آن است، نظم:

گُل بهاری، بت نهاری بلند روشن از ابر بهمن به طرف گلشن چرانباری

تَقْطیعُهُ :فَعَوْلُ فَعْلَنْ فَعُولُ فَعْلَنْ

و بعضی از شعرا بنای مقبوض اَثْلَم بر شانزده رخ نهاده اند، چنان چه خواجه عصمت الله گفته است، نظم :

زهی دو چشمت به خون مردم گشاده کین وکشید خنجر

رخ چو ماهت، صباح دولت خط سیاهت، شب معبّر

تَقْطیعُهُ :فَعَوْلُ فَعْلَنْ فَعُولُ فَعْلَنْ فَعَوْلُ فَعْلَنْ فَعُولُ فَعْلَنْ

محذوف ، نظم :

نگارین من جفا می کند بُت چین من خطای کند

تَقْطیعُهُ :فَعَوْلُ فَعْلَنْ فَعُولُ فَعْلَنْ

بحر متدارک. این بحر را ، رکض الخیل و صوت النّاقُوس نیز گویند.

مثمّن سالم ، نظم :

ای تُتُق بسته از تیره شب برقمر طوطی خَطّت افکَنْد پَر بر شکر

تَقْطیعُهُ :فاعِلُنْ فاعِلُنْ فاعِلُنْ فاعِلُنْ

مخبون ، (نظم) :

صَنَمــا بِنُمــا رخ و جــان رُبــا　　کــه تُــرا بُــوَد بــه آن نــه مَـرا

تَقْطیعُهُ : فَعَلَنْ فَعَلَنْ فَعَلَنْ فَعَلَنْ

مقطوع ، [نظم]:

تــاکــی مــارا بــه غــم داری　　تــاکــی آری، برمــا خــواری

تَقْطیعُهُ : فَعَلَنْ فَعْلَنْ فَعْلَنْ فَعَلَنْ

مخبون مقطوع ، [نظم]

اِی گُــل ســپه بــر سَمَن مَزَن　　لَشکــر چــین بــرخُــتَن مَزَن

تَقْطیعُهُ :فاعِلُنْ فَعَلَنْ فاعِلُنْ فَعْلَنْ

مسدّس مخبون ، [نظم]:

گُــذَرم هــمه بــر در تُست　　چکــنَم دِلِ مــن مــایِلِ تُست

تَقْطیعُهُ : فَعَلَنْ فَعَلَنْ فَعْلَنْ

مقطوع ، نظم :

هــر دم آیــم ســویت　　تــا بُــبینم رویت

تمّت هذه الرّسالة العروض من یَدِ فقیر حقیر عبد...(افتاده)

گربه هم برزده‌بینی خطّ‌من عیب مکن　　که مَرا محنت ایّام به هــم بــرزده‌است

تَمّ تَمّ تَمّ

مطلع :

نویسندگان با قلم شور آفرین خود می توانند احساسات و عواطف ملتی را به سود یا زیان یک جریان یا حرکتی برانگیزند و به افراد خمود و خموش حرکت و جنبش دهند. از این رو در تاریخ بشر، هیچ تحول و انقلابی را نمی توان سراغ کرد که نویسندگان و گویندگان در صف اول آن قرار نگرفته نقشی تعیین کننده در جهت دهی حرکتها نداشته باشند.

مسؤولیت نویسنده متعهد بسیار سنگین است، زیرا نویسنده برای خود نمی نویسد تا منافع و مطامع شخصی را بر مصالح و منافع عمومی ترجیح دهد.

نویسندهٔ خوب کسی است که خوب ببیند، خوب بشنود و خوب درک کند و آنچه دریافته است با قوّت تخیل، چیره دستی به دامان دفتر آورد و با قلم سحر آفرین خود، دلهای مشتاق را صید کند. حافظ می گوید :

غلام آن کلماتم که آتش افروزد :

نویسنده باید در چشمه صافی ذهن خویش، معانی بکر و مضمونهای بدیع برانگیزد و در طبیعت یا در زندگی انسانی، زوایایی را که از نظر دیگران پنهان مانده است، بداند و بشناسد و با بوشکافی در برابر خوانندگان عرضه کند. از طرفی، نویسندگان توانا کسانی هستند که زبان راکار آمد و زنده نگاه دارند و دقیق و پاک بنویسند. چه، می گویند اگر ادب ملتی سقوط کند، ملت تکیده می شود و به زوال می گراید.

در این راه علاوه بر وسعت اندیشه، باریک بینی و نوآوری و آشنایی با ادبیات ملی و تسلط بر زبان مادری و قواعد درست نویسی و بسیاری موارد دیگر، ضروری است که ان شاء الله ما قصد آن داریم که به مرور به این مهّمات بپردازیم.

ایرج تبریزی
مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان
اسلام‌آباد

پیکره مقاله و هنر مقاله نویسی

مقاله، صورت فارسی کلمه "مقالة" عربی، به معنای گفتن است. این کلمه از ریشهٔ "قول" و در اصطلاح، نوشته‌ای است درباره موضوعی خاص، شامل انواع بی شماری از نوشته های علمی، ادبی، تحقیقی، مذهبی، انتقادی و نظایر آن، برای مثال اگر مقاله‌ای :

درباره علل و انگیزه‌های مهاجرت روستائیان به شهرها باشد، **پژوهشی**

در خصوص مضرات دروغگویی و عوارض و عواقب نابهنجار اجتماعی و تربیتی باشد، **اخلاقی**

درباره تأثیر ایمان به خدا و روز رستاخیز یا در اخلاق فردی و اجتماعی باشد، **دینی**

در قلمرو تعلیم و تربیت کودکان استثنایی باشد، **تربیتی**
و در زمینه مسائلی از قبیل سرما و یخبندان و سیل و بیماریها و امثال آن باشد،
خبری است.

انتخاب موضوع

نخستین گام در راه نگارش مطلب یا مقاله، انتخاب موضوع مناسب است. موضوعی که برای خواننده جالب و آگاهی بخش و شوق انگیز باشد. پیداکردن و گزینش موضوع، کار دشواری نیست، نگاهی دقیق به آنچه در پیرامون ما می‌گذرد، می تواند برای ما مسئله یاب باشد و هر چیزی که ذهن و اندیشه و احساس و التفات ما را به خود جلب کند، می تواند الهام بخش ما در نگارش مطلب، مقاله یا داستان باشد. به عبارت دیگر آنچه می بینیم و می شنویم و می خوانیم و تجربه می‌کنیم و متأثر یا شاد می شویم، همه و همه منبع سرشار و فیاضی برای ما در امر نوشتن هستند و ما می توانیم به مدد آنها حاصل اندیشه و ذوق و احساس خود را روی کاغذ بیاوریم.

آقای مهرداد مهرین کتاب مطلوبی زیر عنوان "فن نویسندگی" تالیف کرده و ضمن آن به این مضمون یادآور می شود که: "گوته" فاوست را در ظرف ۵۸ سال نوشت، "لیتره" پس از ۳۰ سال با زحمت شبانه روزی، فرهنگ خود را به پایان برد. "فردوسی" کاخ عظیم خود را سی ساله پی افکند و نام ایران را پرآوازه ساخت. "تولستوی" ▮ سال مانند کارگر معدن زغال سنگ برای نوشتن کتاب "جنگ و صلح" زحمت کشید و زمانی که "منتسکیو" یکی از آثار خود را به دوستی عاریت داد. اظهار داشت که: "تو در یک شب این کتاب را مطالعه می‌کنی در صورتی که من موی خود را برای نوشتن آن سپید کردم"

بنابر این، نوشتن یک اثر خوب کار ساده‌ای نیست. به قول صائب:

دامن فکر بلند آسان نمی آید به دست   سرو می پیچد به خود تا مصرعی موزون کند

نباید انتظار داشت اثری که سریعاً و بدون مطالعه قبلی نوشته شده باشد، زیاد عمر کند، زیرا پیداست قارچهایی که یک شبه می رویند، به همان سرعت هم می‌میرند، فقط درختان بلوط هستند که عمری دراز دارند

چهره ستبر نوشته و اهمیت تفکر و مطالعه

جهد کن تا بیش از آن باشی که آیی درنظر   در لباس لفظ اندک، معنی بسیار باش

از تراوش خامهٔ ژرف اندیشان چنین بر می‌آید که نوشته اگر چهره اصیل خود را بنماید، عارضی سخت و ستبر دارد و چون صخره‌ای تند و تیز به سهولت تن به فتح نمی سپارد.

نوشته را فکر بدیعی گفته اند که به قالب کلمات در می آید، و نطفه یک نوشته هنگامی بسته می شود که فکر تازه‌ای در ذهن آدمی پدیدار شود. از این نظرگاه، نوشتن فعالیت ذهنی بسیار پیچیده‌ای است که به مراتب از خواندن فراتر و دشوارتر است.

این فعالیت ذهنی پیچیده را باید در سکوت غالمانی جست که قلم به دست، مات شطرنج سپیدی می مانند که می خواهند بر آن بنگارند و قلم از ثقل کلمه‌ای که آبستن آن است، چنان به زانو در می‌آید که گویی از زادن چنین پیلی پروا دارد.

استاد سمیعی در ص ۴۵ "آیین نگارش" می نویسد:

"نوشته باید چنان باشد که خواننده احساس کند نویسنده به آنچه می نویسد معتقد است. سخن متصنع و ریا کارانه یا عاریتی، خود را نشان می دهد. خواننده در می یابد که آنچه می خواند، حرف دل نویسنده نیست، یا اصلاً حرف او نیست".

قدر مسلم این زبان رسا و بلیغ نویسندگان و خامه ژرف اندیشان در نمایاندن ظریفترین اندیشه های ناب بشری و عواطف انسانی است که همواره به کمک قیامها و انقلابها آمده و مشکلات را از سر راه نهضتها برداشته است.

در طول تاریخ چه حقهایی که با بیان و دفاع زیبا صورت نگرفته و چه فریاد مظلومیتهایی که با زبان رسا سروده نشده و نیشخند ستمبارگان به محاکمه نشده است. تابش تفکر تکلم است و تابش تکلم نوشتن و نوشتار، لذا هویت نوشتن را به جای آنکه تابعی از خواندن بدانیم، باید تابعی از تفکر در نظر آوریم.

باید در نظر داشت که نویسندگان مدتها قبل از نوشتن درباره موضوعی که می‌خواهند درباره‌اش مطلب بنویسند، فکر و مطالعه می کنند. وقت کوتاه، فقط

صرف نوشتن می شود، نه صرف فکر کردن کما اینکه کانت ۱۲ سال درباره مطلب کتاب "نقادی عقل مطلق" فکر کرد و سه ماهه آن را نوشت.

آقای مهرین در کتاب یاد شده مثالهای خوبی زده و قریب به این مضمون می‌نویسند: مدتی را که نویسنده‌ای صرف تفکر و مطالعه می کند، می توان به رشد جنین در شکم ما در طفل تشبیه کرد. عمل زاییدن به سرعت انجام می شود، اما درد و رنج دوران بار داری فراوان است، اما رشد جنین با تأنی صورت می گیرد و مستلزم ماهها صبر و انتظار است. مراحل تبدیل فکر همچنین شبیه پیمودن مراحل میوه در حین رسیدن است. میوه وقتی خوب برسد خود به خود از درخت می افتد. همین طور هم افکار وقتی پخته شد خود به خود لباس لفظ در برمی کند. بنابر این الهام، چیزی جز تفکر دایم دربارهٔ یک موضوع نیست، به همین لحاظ گوته می گوید:

"وقتی نویسنده می تواند اثر مهمی به وجود آورد که کاملاً منزوی شود" زیرا فقط در تنهایی است که آدمی به تمرکز حواس می رسد و تمرکز حواس هم سرچشمه الهام است.

ولتر می نویسد: "کتابها از کتابها به وجود می آیند" این حرف درستی است زیرا فکر وقتی زاییده می شود که با فکر دیگر اصطکاک حاصل کند، البته گروهی فقط به گردآوری مطلب می پردازند و در پیرامون آنچه خوانده‌اند نمی‌اندیشند. قسمت اعظم نویسندگان به این طریق می نویسند. عده معدودی، هم مطالعه می کنند و هم فکر، نویسندگان گروه دوم هستند که آثار بزرگ پدید می آورند.

نوابغ از این دسته هستند که ستاره می شکنند و آفتاب می سازند. یعنی کتابهای دانشمندان را مطالعه می کنند و از این مطالعات افکار بدیع خود را پدید می آورند.

گو اینکه ارزش مطالعات برای نوابغ فقط به لحاظ فراهم آوردن بعضی اطلاعات برای اثبات عقاید خویش است، به قول شوپنهاور "کتاب نوابغ، خود جهان است" و جهان هم به گفته گوته "یگانه کتابی است که تمام کلماتش با معنی است" آری، نوابغ خود جهان را مطالعه می کنند ولی نویسندگان دیگر از کتابها کتابی به وجود می آورند. به عبارت دیگر نویسندگان بزرگ فرهنگ و تاریخ پس

از مطالعه کتابهای بسیار و تفکر عمیق، کتاب می نویسند، اما نویسندگان عادی فقط به نقل نوشته های دیگران اکتفا می کنند.

برخی از بزرگان زیاد مطالعه می کردند، اما برخی مطالعه زیاد را مضر می‌دانستند.

ازاین رو نویسندگان باید این حقیقت را مدنظر داشته باشند که اندیشه خود را برای تجزیه و تحلیل مشاهدات به کار برند و مطالعات آنها باید. فعال باشد نه انفعالی. عده‌ای همچون سعدی، سروانتس و ویکتورهوگو و لامارتین از تجارب زندگی خود استفاده کردند، ولی عده‌ای برای یافتن اسرار جهان به طبیعت روی آوردند.

برای نویسندگی باید علاوه بر آشنا بودن به رموز زبان و نیز کاربرد واژه‌هایی که در این سلسله مقالات می‌آید و در سایر کتب فصحا و دستور نویسان نیز مندرج است، دارای اطلاعات وسیع و صاحب ذوق و حال بود. هنگامی که سعدی با قلم معجز آسای خود گلستان را نوشت، سالها در راه مطالعه و سیر آفاق رنج کشید و سختی ها دید، با علم قلیل و فکر علیل، دلیل هیچ راهی نمی توان شد. تجربه، پختگی، حوصله، ذوق و قریحه لازم است تا کسی بتواند در راه نویسندگی گام نهد و اثری جاویدان از خویشتن باقی گذارد. به قول حافظ:

صد نکته غیر حسن بباید که تا کسی　　مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

تأملی در عنوان مقاله

عنوان مقاله نیز بستری است که مقاله بر آن جاری می شود. عنوان نامناسب، رود جاری مقاله را به جویبارهای پراکنده‌ای بدل می کند که به هرز می روند.

درگذشته عنوان را مهم تلقی می کردند و به آن ارزشی همسنگ "موضوع" و "فایده" می دادند. البته خواننده انتظار دارد که عنوان معلوم کند مقاله درباره چیست. این کیفیت به او حق می دهد که مقاله را بخواند یا نخواند. از طرف دیگر اگر عنوان، موضوع و محتوای مقاله را روشن کند کار طبقه بندی موضوعی مقالات آسانتر خواهد شد.

صراحت و روشنی و استقلال عنوان:

مقصود از استقلال عنوان آن است که خواننده بدون سابقه ذهنی و بی آنکه لزوماً شماره های پیشین مجله را خوانده باشد، بفهمد که مقاله درباره چیست. مثلاً: نظری به "کلام و پیام حافظ" (۲) اثر حسینعلی هروی، علی رغم استفاده از گیومه در عنوان، این پندار را بر می انگیزد که مقاله، نقد کلامی و محتوای دیوان خواجه است، در صورتی که محتوای مقاله نقدی است بر "کلام و پیام حافظ"، نوشته احمد سمیعی، که اضافه کردن یک عنوان فرعی در توضیح این مطلب می توانست مشکل را حل کند. همچنین از عنوانهای کلی هم باید پرهیز کرد، چراکه عنوان کلی، سنگ بزرگی است علامت نزدن و هیچ دلیلی ندارد که نویسنده تعهد کاری را ادعا کند که از عهدهٔ آن بر نمی آید. تنها عنوانی را باید اختیار کرد که به طور دقیق موضوعهای مطرح شده در مقاله را از پیش اعلام کند. و نیز تفننهای زبانی در عنوان، مقاله را از اعتبار می اندازد. در عین حال عنوان شایسته نیست که از نظر معنا مخدوش جلوه کند.

برخی عنوانها نیز بود و نبود شان یکی است. معمولاً رسم این است که پس از آوردن عنوان نقد، مشخصات کتابشناسی کتاب نقد شده بیاید، اما در بیشتر موارد، عنوان مقاله چیزی جز تکرار عنوان کتاب نیست و تنها عبارتهایی مثل دربارهٔ...، نگاهی به .... بر سر عنوان کتاب قرار گرفته است.

حاصل سخن آنکه:

۱ - میان عنوان و مقاله باید تناسب برقرار باشد.

۲ - عنوان، روشن، صریح و مستقل باشد. دو ویژگی اول خاص مقالاتی است که جنبه اطلاع دهندگی دارند.

۳ - از عنوانهای کلی باید پرهیز کرد.

۴ - الگوهای ساختی، معنایی و املایی زبان معیار در عنوان مقاله مورد ملاحظه قرار گیرد.

۵ - عنوان نقد هم بهتر است چیزی بیشتر و فراتر از عنوان کتاب نقد شده باشد و دست کم معلوم کند که نقد از چه نظرگاهی نوشته شده است.

ما در آینده ضمن بحثهای دیگر، از جمله درست نویسی، باز هم در این باره سخن خواهیم گفت. ان شاءالله تعالی، اما آنچه ذکر آن مهم است این است که

تاجوهراندیشه ای نباشد که درقالبها بریزند،کار،نقش ایوان است.

نـــقش دیـــوارخـــانه ای تـــو هـــنوز   گـــرهمین صـــورتی والقـــابی

(ســـعدی)

****

خانم دکتر فرحت ناز
استاد زبان فارسی
دانشکده دولتی مرکزی اسلام آباد

بازتاب شعر پارسی در اندیشه اقبال لاهوری

ساکنان شبه قاره از دیرباز پیوندهای نزدیک و استواری با همسایگان و همنژادان ایرانی خود داشته اند که در پیشرفت فرهنگ و تمدن هر دو منطقه نقشی مهم و بسزا ایفا کرده است، تاجایی که ما احساس می کنیم بر هر دو منطقه فرهنگ و تمدن واحدی بایک روح ویک کالبد حکومت می‌کند، یعنی روح اسلامی و کالبد فارسی از قرن یازدهم تا قرن نوزدهم میلادی، زبان فارسی زبان رسمی و فرهنگی سراسر شبه قاره شد و فرهنگ زبان و ادب فارسی در این سرزمین، نفوذی بسیار پیدا کرد، لکن از آغاز قرن نوزدهم میلادی ، که انگلیسی ها حکومت شبه قاره را به تصرف خویش در آوردند، انگلیسی زبان رسمی مستعمرات آنان شد. در نتیجه، زبان فارسی که پیشینهٔ هشتصد ساله داشت، ناگهان از رسمیت افتاد و تاحد زیادی اهمیت خود را از دست داد، ولی الحق، زبان و ادب فارسی آنچنان در دلهای مردم ریشه دوانده است که نیازمند توضیح نیست و همواره در طبع مردمان روشن ضمیر ، باغنچه‌های شعر و اندیشه ، خودنمایی کرده است. به همین دلیل، ادیبان و سخن سرایان همچنان شیوهٔ مطلوب خود را از دست فرو نگذاشتند و در راه حفظ و گسترش زبان و ادب فارسی خدماتی سزاوار انجام دادند، چنانکه جملگی آگاهیم علامه اقبال نیز آشیانهٔ اندیشه‌های بلند خود را بر شاخسار همان شجر کهن سال زبان فارسی استوار ساخت، و نغمه های دل انگیز سرود. ظهور اقبال بی تردید بارقه‌ای درخشان و طلوع ستاره‌ای بی همتا و ماهی تابان در آسمان ادبیات جهان، خاصه ایران و پاکستان به شمار می رود. چرا که او نه تنها در شهر "سیالکوت" به دنیا آمده و در جوار مرکز تاریخی و فرهنگی مهمی چون لاهور بالیده است، بلکه در تمامی عمر پر برکت خویش همواره اندیشه های اسلامی را راهنمای حیات فکری خود ساخته و در کلیه آثاری که از وی برجای مانده، اعم از نظم و نثر، همه جا پیروی مخلصانه از دستورهای دینی

را راه فلاح، و بل، تنها طریق نجات مسلمین بر شمرده است.

اقبال در آغاز به زبان اردو شعر می سرود، ولی زود متوجه شد که زبان اردو به دو علت نمی تواند ابزار محکمی برای انتشار اندیشه های فلسفی و دینی و فرهنگی او باشد. ابتدا به این لحاظ که دامنهٔ اصطلاحات و تعبیرات زبان اردو محدود است ، ثانیاً این که این زبان در خارج از شبه قاره و در جهان اسلام ، کمتر شناخته می شود، به همین لحاظ، زبان فارسی را برای ابلاغ اندیشه های انقلاب آفرین و روح پرور خویش برگزید و گفت :

گرچه هندی در عذوبت شکر است　　طرز گفتار دری شیرین تر است
فکر من از جلوه‌اش مسحور گشت　　خامهٔ من شاخ نخل طور گشت
پارسی از رفعت اندیشه‌ام　　در خورد با فطرت اندیشه‌ام
(زبور عجم ص ۱۰۰)

از آن به بعد ، اقبال بیشتر اشعار خود را به زبان فصیح فارسی که زبان روح او بود، سرود. او به زبان و ادب فارسی ارادتی بی شائبه و وافر داشت، سه چهارم اشعاری که اقبال، بنابر ذوق لطیف و فطرت ارجمند خویش سروده به همین زبان است و تنها سه مجموعه به زبان اردو نوشته است. و آن نیز آمیخته به رنگ فارسی است. اقبال، لغات و کلمات را به درستی می شناخت، آهنگ سخن را به خوبی درک می کرد و صور خیال را می پذیرفت. دیوان وی آکنده از چنان ظرایف ذوقی و ادبی شیرین فارسی است که یاد استادان بزرگ سخن را زنده می‌کند. کلام اقبال به سخن سرایان زبان فارسی، مانند ملای رومی، حافظ ، عرفی و فیضی دکنی و بیدل نزدیکتر است تا به شاعران اردو زبان همچون میر و ولی و درد. به روایات گونا گون اقبال مقام ارجمند داشت و نوعی سبک و اسلوب و طرز بیانی ویژه از خود به یادگار نهاد. وی تصورات جدید را به پیرایهٔ شاعری قدیم فارسی آراست و ادب را رونق تازه‌ای بخشید. زبانش از دیدگاه فارسی دانان بکلی بی عیب نیست ، در عین حال، زبان وی برای ایرانیان ذی علم نامانوس نیست به آن لحاظ که تأثیر عمیق شاعران بزرگ ایران در اشعار فارسی اقبال به وضوح دیده می‌شود. لهجه‌اش آمیخته به رنگ خاص نقش پذیر و رنگین است. بحقیقت اسلوب بیان اقبال کلاسیکی است. معلوم است که چنین فرزانه ای با بزرگان اندیشه و ادب ایرانی مؤانست فراوان دارد. الفت او با متفکران والا

مرتبه و عارفان بزرگ ایرانی، بویژه مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی از درجاتی بالا برخورداراست. در شعر اقبال از همه بیشتر نقشی از مولانا رومی، سپس حافظ و فارسی گویان هند اثر داشته‌اند. اشعاری که از اقبال بر جای مانده تأثیرات پایدار و استوار آن مفخر روزگاران مشهود است. اما در کلیهٔ آثار خود برای مولوی احترام فراوانی قایل بوده است.

پیر رومی خاک را اکسیر کرد   از غبارم جلوه ها تعمیر کرد

مقام خاص اقبال در تاریخ اسلوب شعر فارسی از این نظر است که وی شعر گویی فارسی را از سر نو تطهیر کرد. او مرجع اشارات ادبی، یعنی "رندانه" و "خمریه" را تغییر داد و در تصور عشق وسعت پیدا کرد و نیز نیکی و پاکی نظر و پاکیزگی روحانی را ارزش و اهمیت داد بنابر این در شعر او کلمه هایی همچون شوق و عشق بلندتر از منزل های مجاز و هوس است. در نظر اقبال کلمه عشق از همه صورتهای مادی و اخلاقی و روحانی برتر است و نه تنها محدود به شوق و جذبهٔ فردی نیست، بلکه بر همه مقصدهای اجتماعی احاطه دارد. این تطهیر ادب و شعر در تاریخ فرهنگ و هنر زبان حایز اهمیت زیادی است.

اقبال صاحب سبک نوین است و ناقدان ایرانی هم معتقد اند که سبک اقبال به سبک عراقی بسیار نزدیک است. تنها از روی تراکیب و معانی تازه؛ سبک اقبال مشخص می شود، اما این سبک، همان سبک عراقی است و شاید در میدان غزل، اقبال از شعرای نامدار فارسی به شمار رود. که به تتبع موفقیت آمیز خواجه پرداخته است. شعر اقبال مبتنی بر حقایق و افکار بلند است به این لحاظ که در اساس، طرز بیان او به شیوه اظهار فیلسوفانه است و همچون شاعری فیلسوف، حقایق را بدون کم و کاست بیان می کند. در اشعار اقبال موضوعات تخیلی کم، و تعقل زیاداست. وصف خاص شعر حکیمانه اقبال این است که حقایق و افکار وی در رنگ احساسات و جذبات آمیخته است و به جای تأثیرات و جذبات قلبی، غلبه تصورات اجتماعی زیاد بنظر می‌رسد، ولی شاعر، بنیاد همهٔ آن را بر احساسات همه گیر نهاده است. و برای اظهار بیان افکار و تصورات از همه اسالیب بهره‌مند شده است . بر اسلوب بیان اقبال علاوه بر جلال الدین رومی، بیدل نیز تأثیر خاصی گذاشته است. بنابر این ما در شعر اقبال بحرهای پرخروش و

علامت های صوفیانه بیدل را نیز مشاهده می‌کنیم چنانکه او به زبان فارسی تضمینی بر اشعار بیدل سرود و در ضرب کلیم یک نظم به عنوان "بیدل" به تحریر آورد:

با این ملاحظات معلوم می شود که اقبال آثار بیدل را به دقت مطالعه کرده است به همین دلیل اسلوب بیان بیدل در شعر اقبال به وضوح پیداست.

بیدل بین شعرای دورۀ مغول برای حکمت پسندی خویش شهرت خاصی داشت. او ذوق فلسفه نیز داشت، ولی فلسفه اش فلسفه عارفانه و حکمتش حکمت صوفیانه بود. او فیلسوف حقیقی نبود، بنابر این سعی کرد که فقط عقاید صوفیانه را به رنگ فیلسوفانه ظاهر کند، اما بر خلاف بیدل، اقبال فیلسوف حقیقی بود، او افکار فیلسوفانه را در اصطلاحات صوفیانه و عارفانه بیان کرد به این ترتیب اگرچه راه هر یک متفاوت است ولی در بعضی موارد راه آنان یکی می شود. بیدل اسرار تصوف را به زبان حکمت منکشف کرد و علامه اقبال در زبان تصوف شرح حکمت را بیان می داشت در شعر اقبال اساس اثبات فقط روحانی نیست. او بزرگترین ترجمان و شارح "اثبات خود" است. مفهوم تصورش غیر از اخلاقی و روحانی جسمانی، و حیاتی هم هست. اقبال بیان افکار و حقایق را روشن تر و مؤثر تر کرده است. شعر اعلای فیلسوفانه از فلسفه و حکمت آنگاه که به شعر زیبا صورت پذیرد چون افکار شاعر به جذبات آمیخته در خون دل غوطه زده، بر زبانش جاری شود. علامه اقبال می گوید هیچ گونه خیال حکیمانه ای شعر نمی گردد تا از راه جذبه و احساس بیرون نیابد، وی این نکته را در این شعر بیان کرده است.

حق اگر سوزی ندارد حکمت است　　شعر می گردد چو سوز از دل گرفت
(پیام مشرق - صفحه ۱۲۲)

اقبال غیر از اینکه حکیم بود، شاعر بلند پایه نیز بود نکته‌ای که شایان توجه است، این است که شعر زیبای فارسی بدون هیچ تأمل بر زبان شاعر جاری بود، گویا هم این شعر الهام بود و هم زبان شعر که فارسی است. در شعر اقبال افکار و حقایق بود و جذبات و احساسات نیز. گرچه تصورش حکیمانه بود، بازهم طریق اظهار شاعرانه داشت. درکلام او جذبه و فکر هم رکاب است.

ز شعر دلکش اقبال می توان دریافت | که درس فلسفه می داد و عاشقی ورزید
(پیام مشرق صفحه ۱۸۵)

اقبال باطرح و شرح فلسفه "اسرار خودی" چارهٔ دردهای مسلمانان را در خویشتن شناسی و خویشتن یابی و پناه جویی به سرچشمه اسلام راستین یا اسلام ناب محمدی می دانست. هدف علامه پیمودن راهی بود که انتهایش رسیدن و آراسته شدن به صفات و اخلاق الهی و نایل شدن به درجه پرافتخار "خلیفة الله فی الارض" بود. او برای "خودی" فرزند آدم ارزش بسیار قائل است و همه چیز را در "خود" و "خودی" می داند و رمز بزرگ توحید را در وحدت همین "خودی ها" معرفی می کند. به همین سبب درلب و لهجه علامه اقبال کیفیت اثبات و یقین فوق العاده ای به نظر می رسد، علتش این است که او به "انا" و "من" معتقد است نه تنها در افکارش این "انا" و "من" انفرادی و اجتماعی هر دو صورت را دارد، بلکه در شکل سیاسی و اخلاقی و مابعد الطبیعاتی و صوفیانه نیز موجود است در ترکیب فکرش "انا" و "من" یک تصور بسیار وسیعی است. به حدی که او در این دریای تصور از سر تا پا غرق است و یقین کامل دارد که "انا" بر حق است و همین یقین محکم در تار و پود شعرش مانند خون صالح گردش می کند. به همین جهت در شعر لهجه اش پر یقین و صدایش غیر مبهم است بنابراین اقبال هر جا که "من" و "انا" به کار برده است ، از حیث معنی و فهم و صوت، قوت خاصی پیدا کرده است در کلام فیلسوفانه اقبال اثبات و یقین محکم به حدی است که در پیشش جمله های پرسشی گونه ای کیفیت اثباتی پیدا کرده است.

درون سینهٔ ما سوز آرزو ز کجا است | سبو ز ماست ولی باده در سبو ز کجاست
گرفتیم اینکه جهان خاک و ما کف خاکیم | به ذره ذرهٔ ما درس جستجو ز کجاست
زبور عجم ص ۷
نگاه ما به گریبان کهکشان افتد | جنون ما ز کجا، شور ها و هو ز کجاست

باز می گوید:

عرب که باز دهد محفل شبانه کجاست | عجم که زنده کند رود عاشقانه کجاست
چو موج خیز و به یم جاودانه می آویز | کرانه می طلبی بی خبر کرانه کجاست
(زبور عجم ص ۱۱۲)

در این سوالها حیرت و استعجاب نیست، از بیان معلوم است که از پاسخ سوالهای خود با خبر است و در شعر شیوهٔ سوال، بحقیقت پیدا کردن کیفیت یقین در مخاطب است.

علامه اقبال در اشعار خویش اصطلاح های صوفیانه را بسیار به کار برده است وی در این اسلوب ، از همه شاعران صوفی استفاده کرده است، چنانکه در افکار و تصورات صوفیانه دو اصطلاح قدیم و مهم دیده می شود، یکی "موج" و دومی "بحر" اقبال این هر دو اصطلاح را در اشعار خویش فراوان به کار برده است. غیر از "موج و بحر" علامت های مخصوص اقبال شاهین و شاهباز و انجم و لاله و صحراست. از سخن سرایان گذشته فقط حافظ شیرازی کلمة های شاهین و شاهباز را در شعر خود آورده است آنهم نه برای علامت، بلکه به طور استعاره به کار گرفته است. غیر از اصطلاحات بالا، اقبال به دو موضوع زیر نیز در شعر خود، ارزش و اهمیت فراوان بخشیده است.

اول : بیان پیرایه های اشتیاقی شاعران صوفی مجذوب

دوم : اسالیب حافظ و تازه گویان هند

اقبال از میان شاعران مجذوب و صوفی ، از مولانا رومی الهام گرفته و استشهاد جسته است، همه آثار اقبال چه به زبان اردو، و چه به زبان فارسی، به تعریف و تجلیل از مولوی مملو و مزین است در کلیه آثار خود برای مولوی احترامی فراوان قایل است. در کتاب "جاوید نامه" در تمام احوال و مقامات از زمین تا آسمان مولوی: راهبر و راهنمای اوست. اقبال در بحرهای مولوی رومی چندین غزل سروده و در بعضی موارد، اسلوب مخصوص مولوی در آثارش، واضح به نظر می رسد، در آغاز "اسرار خودی" فیوض و برکات مولوی را در حق خود چنین بیان می کند:

پیر رومی خاک را اکسیر کرد   از غبارم جلوه ها تعمیر کرد

این غزل که در "زبور عجم" آمده در تتبع رومی سروده شده با این مطلع شروع می شود:

رقیب خام سودا مست و عاشق مست و قاصد مست — که حرف دلبران دارای چندین محمل افتاد است
(زبور عجم)

به تبعیت این غزل رومی :

رعد مطرب، برق مشعل، ابر ساقی، آب می — باغ مست و راغ مست و غنچه مست و خار مست
آسمانا چند گردی گردش عنصر ببین — خاک مست و آب مست و باد مست و نار مست

این غزل اقبال با تغییر قافیه به بحر رومی است

تیر و سنان و خنجر و شمشیرم آرزوست — با من میا که مسلک شبیرم آرزوست

مطلع غزل رومی است

بنمای رخ، که باغ و گلستانم آرزوست — بگشای لب، که قند فراوانم آرزوست

در این مختصر مجال آن نیست که بیش ازین در آثار رومی و اقبال غور و بررسی کنیم، ولی این امر مسلم است که سرمستی رومی در غزل های اقبال دیده نمی شود، بجز چند مورد یا در چند غزل

اقبال معتقد به مقام هنر بلند و برتر خواجه حافظ بوده است.

از بخش های گوناگون "پیام مشرق" اقبال پیداست که او مخصوصاً تحت تأثیر حافظ بوده، کتاب "پیام مشرق" در حد یک دیوان کامل است که به قسمتهای دو بیتی ها و قطعات و مسمطات و مثنوی و ترکیب بندها و غزلیات وغیره تقسیم شده است، قسمت غزلهای این کتاب ٤٥ چکامه دارد که شاعر با استفاده از کلمات حافظ، آنها را به "می باقی" موسوم ساخته است، غیر از عنوان غزلهای اشاره شده، مطلع غزل "زبور عجم" اقبال نیز این ترکیب را در بردارد :

این محفل که کار او گذشت از باده و ساقی — ندیمی کو که در جامش فرو ریزم "می باقی"

در کتاب پیام مشرق در بعضی، موارد اختلاف وزن یا قافیه یا ردیف هم مبرهن است، ولی به طور کلی مشهود است که اقبال به اسلوب و کلمات و تراکیب و افکار حافظ، التفات داشته ناظر به آن بوده است. اقبال در غزلیات خود از کتاب "پیام مشرق" به مولوی و عرفی شیرازی و نظیری، نیشابوری وغیره نیز توجه و تمسک داشته، ولی بیشتر از حافظ تبعیت کرده است باری، اقبال را به

لحاظ شاعری غزلسرا، همپایه حافظ نمی توان محسوب داشت ولی حقیقت این است که اقبال در زمینهٔ غزل حافظ شعر سروده است و نیز به شیوهٔ دلپذیر انفرادی خود و به طفیل فلسفهٔ مخصوص زندگی خوش، نغمهٔ وجد آور حافظ را نوایی جبرئیل آسا ساخته است.

خلاصه آنکه ، نه تنها شاعری بزرگ بود، بل، در عین حال فیلسوف و حکیم و انقلابی نیز بود. او این طلسم فرسوده و توهم باطل را در هم شکست که شاعر فقط یک فرد بی عمل و رؤیا بین است. او اشعاری برای زنده کردن روح مسلمانی سرود. او با مقتضیات زمان خود آشنا بود و درخصوص شناساندن آن وظیفه مهمی را به عهده گرفت. کلام اقبال، سرمایه و یادگارهای علمی و ادبی و فکری نوع بشر است. او افکار و سنن دینی و اسلاف ملی را احیا کرد. در خوانندهٔ کلام او، حس آزادی خواهی و اسلام دوستی به وضوح مشخص است. اشعار وی زمینه‌ای برای ورزش فکری و تقویت نیروی معنوی نیز به دست می دهد.

اقبال آثار متعددی به زبان فارسی نوشته است وی زبان فارسی را در زمانی که زبان انگلیسی تسلط داشت، زنده کرد. در شعر اقبال، همه نوع سخن، از قبیل ترجیع بند ، ترکیب بند، مخمس ، مسدس، مربع و مثلث و مسمطات و مؤشحات مشاهده می شود. وی باکمی تعویض ، تصور شعر وزن و قافیه را نیز ترک نکرد. سبک شعر اقبال، سبک خاص خود اوست. اقبال شعر فارسی را ساده و فصیح و روان و سهل ساخت تا خوانندگان بفهمند و ازافکار نغز وی استفاده ببرند حق این است که گفته شود در تأثیر کلام و آثار اقبال، جدّت به نظر می رسد و این نتیجه پیغام ویژه و افکار منفرد اقبال است. می توان گفت که علامه اقبال از شاعران و متفکران بس سرشناس جهان در عصر اخیر است تاجایی که محمد تقی بهار با آن مقام منیع و صلابت گفتار وی به نحو احسن تجلیل کرده و گفته است :

عصر حاضر خاصهٔ اقبال گشت   واحدی کز صد هزاران برگذشت
شاعران گشتند جیشی تارومار   وین مبارز کردکار صد هزار

دکتر محمد حسین تسبیحی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

سنا نامه
در احوال و آثار سنا اصفهانی

نام:

استاد جلال الدّین هُمایی (ولادت ۱۲۷۸ هـ‌ش وفات ۱۳۵۹ هـ‌ش)

شاد روان استاد جلال الدین همایی متخلص به "سنا" از دانشمندان و ریاضی دانان و ادیبان و شاعران و سخنوران بزرگ معاصر ایران است. جدّش همای شیرازی (متوفی ۱۲۹۰ هـ‌ق) نیز از عارفان و شاعران قرن سیزده هجری قمری است. پدرش محمد نصیر ابو القاسم متخلّص به طرب (متوفی ۱۳۳۰ هـ‌ق) از شاعران و خوشنویسان معروف اصفهان بوده است.

ولادت:

استاد همایی (سنا) در سال ۱۳۱۷ هـ‌ق (چهار شنبه غرّهٔ رمضان المبارک) برابر بادی ماه ۱۲۷۸ هـ‌ش برابر با سوم ژانویه ۱۹۰۰م در محلّهٔ پا قلعهٔ اصفهان چشم به جهان گشوده است. خاندان استاد همایی اهل دانش و فضل و ادب بوده و در قرن سیزده و چهارده هجری قمری در اصفهان و تهران می زیسته اند و تشنگان شعر و ادب و فضل و هنر از خرمن فضل و دانش این خاندان خوشه چین بوده اند.

تحصیلات:

استاد همایی (سنا) دربارهٔ تحصیلات خویش این گونه می نویسد: "مقدّمات فارسی و عربی را نزد پدرم "طرب" و عمویم "سُها" -رحمة الله علیهما- آموختم. تحصیلات جدید را قسمتی در "مدرسهٔ حقایق" و بیشتر در "مدرسهٔ قُدسیّه" در

اصفهان گذراندم. در این دوره از تحصیلات خود، همواره می‌کوشیدم که آن چه ممکن است بهتر و بیشتر بیاموزم.

بعد از این دورهٔ مقدّماتی ، مدت ۲۰ سال پی در پی در " مدرسهٔ نیماورد اصفهان " که از مدارس قدیمهٔ معروف اصفهان بود، مسکن گزیدم و حجره ای انتخاب کردم و تحت تعلیمات مشهور ترین و بزرگ ترین استادان علوم اسلامی قرار گرفتم. با عشقی سوزان مشغول تکمیل ادبیات و تحصیل علوم عقلی و نقلی شدم، به طوری که در علم فقه و اصول فقه به مرتبهٔ " اجتهاد " و ملکهٔ راسخهٔ استنباط و رَدّ فروع بر اصل رسیدم. از مراجع بزرگ ، تقلید کردم. به چند فقره اجازات روایتی و اجتهادی نایل آمدم. در فلسفه و ریاضیات و هیئت و نجوم و فنّ استخراج و عمل اسطرلاب از استاد بی نیاز شدم . مخصوصاً در فلسفه و طب کوشش بسیار نمودم . یک دورهٔ کامل هم از علم طبّ قدیم را نزد استادان فن آموختم.

تدریس :

در دوران تحصیل چنان که مرسوم است به تدریس در حوزه های طلبگی نیز اشتغال داشتم، تا آنجا که در چند سال آخر تدریس در این حوزه ها، مُغنی ، مُطَوّل، شرح شمسّیه در منطق به این بنده انحصار داشت و همواره هفتاد هشتاد تن از طُلّاب درس خواندهٔ فاضل به حلقهٔ درس من می نشستند". سپس مدّت ۴۵ سال در دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی و دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران به تدریس و تعلیم جوانان کشور پرداختند و موضوعات تدریس ، فقه و علوم ادبی و تاریخ ادبیّات و صنایع ادبی و عرفان اسلامی بود و بعضی از شا گردان استاد، از بزرگان ادب و فرهنگ فارسی و اسلامی هستند".

چرا معطّلی ؟

استاد همایی نقل می کردند که : " اتفّاق می افتاد که با بعضی از طلّاب علوم بحث می کردیم و مباحث علوم عقلی و نقلی به درازا می کشید به طوری که از خورد و خوراک باز می ماندیم و در حالت گرسنگی بحث خود را ادامه می دادیم. در یکی از جلسات بحث ناگهان دوست هم مباحثهٔ من افتاد و بی هوش شد. فوراً

برای او چای درست کردم و مقداری غذا برای او تهیّه کردم و در حالی که بی هوش بود به گلوی او ریختم. پس از نوشیدن و بلعیدن مقداری غذا، به هوش آمد و از من پرسید که: چرا معطّلی ؟! بحث را ادامه بده تا به نتیجه برسیم !"

فرزندان استاد همایی (سنا):

استاد همایی، در سال ۱۳۱۱ هـ.ش با دختری از خاندان شریف و ارجمند اصفهانی ازدواج کرد و ثمرهٔ ازدواج وی سه دختر به نام های: مهردخت بانو، ماهدخت بانو، و مینودخت بانوست. ایشان پسرنداشت. امّا دامادهای استاد از شخصّیت های بزرگوار و مردان نیک نام جامعهٔ ایران اند و همهٔ خاندان استاد به درجات عالی تحصیلی رسیده اند و به خدمات فرهنگی و علمی و تحقیقی در گوشه وکنارکشور ایران مشغول‌اند.

استادان او:

استادان مرحوم همایی (سنا) عبارت بودند از: شیخ محّمد خراسانی، شیخ علی مدّرس یزدی، حاج میرزا محمد صادق ایزد آبادی، ملا عبد الکریم گزی، میرزا احمد اصفهانی، حاج ملا جواد آدینه، حاج میرزا سید علی جناب، سید مهدی درچه ای، میرزا علی آقا واعظ، میرزا ابو القاسم طبیب احمد آبادی، حاج آقا رحیم ارباب، رحمة الله علیهم اجمعین.

مرحوم استاد همایی (سنا) همواره از استادان خود به نیکی و خاطره های عالی یاد می کرد، از جمله از مرحوم حاج آقا رحیم ارباب - که از مفاخر عالم اسلام درفقه و ریاضی و طب و فلسفه بود - بسیار یاد می کرد و همواره درهنگام دیدار از ایشان، محضر انوراو راگرامی می شمرد.

مسافرت های استاد همایی (سنا):

۱ - در سال ۱۳۰۷ هـ.ش از اصفهان به تهران و از آنجا به تبریز سفر کرد که تا سال ۱۳۱۰ هـ.ش به طول انجامید.

۲ - درسال ۱۳۱۴ هـ.ش به زیارت مرقد مطهّرعلّی بن موسی الرّضا(ع) مشرّف شد.

۳ - سفر به خارج از ایران برای تأسیس کرسی زبان و ادب فارسی در بیروت.

۴- سفر به لاهور در پاکستان به مناسبت صد مین سال تأسیس دانشکدۀ خاور شناسی دانشگاه پنجاب.

در دوران زندگی پُر ثمر خویش، استاد همایی سنا، در تهران و اصفهان می زیسته اند.

خوشنویسی استاد :

استاد همایی سنا، همواره با قلم و دوات و مرکّب سروکار داشت و اصلاً از خودکار و خود نویس استفاده نمی کرد. همیشه قلمِنیِ و دوات و قلمدان و قلم تراش و مرکّب در کنار خود داشت وی کلّیۀ آثار خود را به خطّ نسخ و نستعلیق خوش و تحریر خوش وگاهی شکسته کتابت می کرد و بدین جهت ، مادّه تاریخ ها و قطعات اشعار استاد همایی را همگان زینت بخش اوراق دفتر وکتاب و مجلّۀ خود می ساختند.

مقام استاد همایی (سنا) در شعر و علوم اسلامی :

مرحوم استاد همایی در فن شعر و شاعری نیز استادی مسلّم و یگانه و تخلّص او در شاعری " سنا" ست که به معنی درخشندگی و روشنایی است. قسمتی از اشعار آن شاد روان به نام " دانشنامه" در سال ۱۳۰۲ هـ ش در اصفهان به چاپ رسیده است و نیز بخشی از اشعار ایشان در مجلات ادبی ایران ، یغما، وحید، خواندنیها ، گوهر، راهنمای کتاب، آینده و همچنین درکتاب‌های مختلف درسی وغیر درسی و در تذکرۀ شاعران معاصر طبع و نشر شده است. و سپس مجموعۀ اشعار استاد همایی ، تحت عنوان " دیوان سنا" جلد اوّل به اهتمام دکتر ماهدخت بانو همایی، در سال ۱۳۶۷ هـ ش از طرف مؤسسۀ نشر هُما چاپ شده است. در پایان این گفتار نمونه یی از اشعار استاد همایی "سنا" را خواهیم آورد. مقام استاد همایی در علوم اسلامی ، فقه ، حکمت و فلسفه ،ریاضی،نجوم، هیئت ، تصوّف، اخلاق، صنایع ادبی ، صرف و نحو عربی، دستور زبان فارسی ، و تاریخ و طبّ اسلامی و علوم غریبه یگانه و بی همتاست. و این از آثار و تألیفات او معلوم و آشکار است.

آثار و تألیفات استاد همایی:

آثار و تألیفات استاد همایی (سنا) عبارت است از آثار چاپ شده و چاپ‌نشده. آثار چاپ نشده بسیار است، اما آثار چاپ شده بقرار ذیل است:

۱ - تاریخ ادبیات ایران در ۵ جلد (۲ جلد آن تاکنون ۲ بار چاپ شده است).

۲ - مثنوی ولدنامه (تصحیح و تنقیح و حواشی و تعلیقات).

۳ - کتاب التفهیم لاوایل الصّناعة التنجیم، از ابو ریحان بیرونی، تصحیح و حواشی و تعلیقات و فهارس گوناگون و مقدّمهٔ مبسوط.

۴ - غزالی نامه، در احوال و آثار و زندگی امام محّمد بن محّمد غزّالی طوسی (۴۵۰ - ۵۰۵ هـ ق).

۵ - رسالهٔ شعوبیه دربارهٔ فرقهٔ شعوبیه در اسلام.

۶ - مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، از عزّ الدین محمود کاشانی در عرفان و تصوف، تصحیح و حواشی و اعلام و مقدمهٔ مبسوط و مشروح دربارهٔ مؤلف آن.

۷ - رسالهٔ تحقیق در دستور زبان فارسی و مقایسهٔ آن با صرف و نحو عربی. این رساله در لغت نامهٔ مرحوم علاّمه علی اکبر دهخدا جلد اوّل (مقدمه) به طبع رسیده است.

۸ - کنوز المعزمین در علوم غریبه از ابو علی سینا. تصحیح و حاشیه و مقدمه.

۹ - معیار العقول در فن جرّ اِثقال، از ابو علی سینا، با مقدمه و تصحیح و حاشیه.

۱۰ - نصیحة الملوک، از امام محمد غزّالی، با مقدمه و حاشیه و تصحیح و شرح لغات و فهارس اعلام.

۱۱ - منتخب اخلاق ناصری، از خواجه نصیر الدین طوسی با مقدمه و حواشی و شرح لغات برای مدارس.

۱۲ - کتاب قرائت فارسی، در ۳ جلد برای دبیرستان ها.

۱۳ - دستور زبان فارسی، برای دبیرستان ها.

۱۴ - تاریخ اصفهان در هفت مجلد بزرگ. این کتاب را مورّخان و بزرگان ادب بسیار می ستودند. اما متأسفانه در دوران زندگی مرحوم استاد همایی چاپ نشد و ظاهراً هنوز هم چاپ نشده است.

۱۵ - ابو ریحان نامه، دربارهٔ زندگی و احوال ابو ریحان بیرونی.

۱۶ - تاریخ ادوار فقه اسلامی (فارسی).

۱۷ - قواعد فقه به زبان فارسی.
۱۸ - یک دوره فلسفهٔ قدیم به فارسی.
۱۹ - رسالهٔ ارث (از نظر فقه اسلامی).
۲۰ - قواعد فلسفه (فارسی).
۲۱ - طربخانه (رباعیّات حکیم عمر خیام نیشابوری) تصحیح و مقابله و حواشی و مقدمه در احوال خیام.
۲۲ - دیوان طرب اصفهانی (پدر استاد همایی).
۲۳ - دیوان سه شاعر اصفهانی (ملک الشعرا محمد حسین عنقا، ملک الادبا محی‌الدین محمد سُها، محمد نصیر الدین ابو القاسم طرب: عموها و پدر استاد همایی).
۲۴ - خیّامی نامه، در احوال و آثار حکیم عمر خیام نیشابوری.
۲۵ - مقام حافظ، رساله ای در احوال و اشعار حافظ شیرازی.
۲۶ - دانش نامه (قسمتی از اشعار استاد همایی).
۲۷ - دیوان حکیم عثمان مختاری، با شرح و توضیحات نکات ادبی و تاریخی و صنایع بدیعی و معنوی و مقدمهٔ مبسوط و مشروح در احوال و آثار او
۲۸ - صناعات ادبی، کتابی است بسیار ارزنده در علوم ادبی و صناعات شعری و معانی و بیان.
۲۹ - فنّ بلاغت، کتابی است بسیار مهّم در معانی و بیان و صناعات ادبی (بدیعی و معنوی).
۳۰ - عروض و بدیع و قافیه، برای دبیرستان ها.
۳۱ - مولوی چه می گوید (=مولوی نامه) در دو مجلد، چاپ تهران.
۳۲ - مختاری نامه، شرح حال و آثار حکیم عثمان مختاری، چاپ ۱۳۶۱ هـ.ش.
۳۳ - تفسیر مثنوی مولوی (= داستان قلعهٔ ذات الصُّدور) ۱۳۴۹ هـ.ش.
۳۴ - طبلهٔ عطار و نسیم گلستان، شامل دو مقالهٔ مفصل دربارهٔ شیخ عطار و شیخ سعدی.
۳۵ - رساله در مبعث حضرت ختمی مرتبت که یکی از سخن رانی های استاد است و به صورت رساله یی به طبع رسیده.

۳۶ - شرح احوال سروش اصفهانی ، چاپ ۱۳۴۰ هـ.ش (در مقدمهٔ دو جلدی دیوان سروش).
۳۷ - احوال و آثار مولوی صاحب مثنوی که درياد نامهٔ مولوی چاپ شده.
۳۸ - احوال و آثار خواند میر مؤلف کتاب حبیب السیر و میر خواند صاحب روضة الصّفا.
۳۹ - رساله در احوال شاعران اصفهان (قرن ۱۳ - ۱٤ هـ.ق) در مقدمهٔ دیوان آتش اصفهانی و غمگین اصفهانی.
٤۰ - دیوان سنا، مجموعه اشعار استاد علاّمه جلال الدین همایی ، مؤسّسهٔ نشر هما، چاپ تهران ۱۳۶۷ هـ.ق.
٤۱ - مختاری نامه (مقدّمهٔ دیوان عثمان مختاری) ، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران ، ۱۳۶۱ هـ.ش.
٤۲ - شاهنامهٔ فردوسی، شاهکار سخنوری و سخنرانی، چاپ تهران، ۱۳۵٤ هـ.ش
٤۳ - تصّوف در اسلام، (نگاهی به عرفان شیخ ابو سعیدابوالخیر) چاپ ۱۳۶۲ هـ.ش.
٤٤ - ابو ریحان بیرونی ، (اختراعات و اکتشافات و فن نجوم).

بزرگداشت استاد همایی (سنا) :

در سال ۱۳۵۵ هـ.ش گروه استادان و ادیبان و شاعران، کتابی حاوی مقالات ادبی و علمی و فلسفی تصنیف کردند تحت عنوان " هُمایی نامه " و به نام و افتخار و بزرگداشت استاد همایی (سنا) طبع و نشر کردند و در مجلسی با شکوه بدو تقدیم نمودند و فضایل و خدمات علمی و فرهنگی او را برشمردند و مقام "استاد ممتاز" بدو دادند.

وفات استاد :

شاد روان استاد همایی در سال ۱۳٤۵ هـ.ش باز نشسته شدند از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران و در سال ۱۳۵۹ هـ.ش ساعت نیم شب شنبه ۲۸ / تیر ماه مطابق ۶ / رمضان ۱٤۰۰ هـ.ق و برابر با ۱۹ / ژوئیه ۱۹۸۰م به عمر ۸۲ سال در خانهٔ شخصی خود در محلهٔ حیاط شاهی (تهران) به رحمت ایزدی پیوستند، و در

تکیۀ لسان الارض در اصفهان به خاک سپرده شد. رحمة الله علیه رحمةً واسعةً
اینک نمونه‌ای از اشعار استاد همایی (سنا):

این شعر را در سال ۱۳۵۵ هـ‌ش برابر ۱۳۹۷ هـ‌ق سروده اند:

آنان که بندگی به رضای خدا کنند — اول بگو که خلق خدا را رضا کنند
بر منعمان نعیم دو عالم حلال باد — گر التفات نیز به حال گدا کنند
یک تای نان دهند اگر برگر سنگان — بهتر از آن که پشت به طاعت دوتا کنند
خاک کنند پیش اهل نظر کیمیا گران — گیرم که خاک را به نظر کیمیا کنند
گر اژدهای جهل کنند از ادب عصا — بهتر ز معجزی که عصا اژدها کنند
در کارخانه یی که مجال خیال نیست — مشتی خیال باف فضولی چرا کنند
زان چشمه یی که در دل سعدی است منبعش — یک قطره نیز کاش به کام سنا کنند

استاد همایی (سنا) در اواخر عمر در وصف حال خود چنین سرودند:

پایان شب سخن سرایی — می گفت ز سوز دل "هُمایی"
فریاد کزین رباط کهگل — جان می کنم و نمی کنم دل
مرگ آخته تیغ بر گلویم — من مست هوا و آرزویم
مانده است دمی و آرزو ساز — من وعدۀ سال می دهم باز
آزرده تنی فسرده جانی — در پوست کشیده استخوانی
در حنجره ام به تنگ انفاس — از فر بهیم نشانه آماس
نه طاقت رفتن و نه خفتن — نه حال شنیدن و نه گفتن
جز وهم مُحال پرورم نیست — می میرم و مرگ باورم نیست
ای بار خدای صنع آرای — بربندۀ کمترین ببخشای
راهی نبود دَرِ رَجا را — جز مهر علی و آل، ما را
بادست تهی و شرمساری — دارم ز تو چشم رستگاری
هر چند که غرقۀ گناهم — بنا اکرم تو عذر خواهم
زین دود و غبار تیرۀ خاک — غُسل و کفنم مگر کند پاک

آرامگاه استاد همایی (سنا):

شاد روان استاد همایی (سنا) این ۲ بیت را برای سنگ مزار خود ساخته‌اند، همان مزار که در تکیۀ لسان الارض اصفهان (ایران) هم اکنون زیارتگاه صاحبدلان است.

"سنا" جلال هُمایی به‌گوش‌غیب نیوش — ندای اِرْجِعی از بام عرش چون بشنفت
شکفته گشت به لبّیک و بهر تاریخش — "ز آشیانۀ تن شد رها همایی" گفت
"۱۴۰۰ هـ‌ق"

مادّه تاریخ گویی (سنا)

استاد همایی سنا در قطعات مادّه تاریخ گویی استادی یگانه و دانایی فرزانه و سخن شناسی بزرگوار و مردم داری کامگار بود و آنچه در این موضوع سروده مستند و ارزنده و جالب و زیبنده است و در تاریخ زبان و ادب فارسی نمونه و بی‌مانند است. اینک نمونه‌ای برگزیده از آن اشعار مادّه تاریخ با نام و تاریخ اشخاص مذکور در قطعات مادّه تاریخ به آن ترتیب که در "دیوان سنا" آمده است:

۱ - آقا سید مجتبی روضاتی:

زد رقم کلک همایی سنا در سال فوتش — "روح وی با مجتبی سبط نبی محشور باد"
"۱۳۸۲ هـق"

۲ - آقا سید هادی سینا تبریزی:

یکی آمد برون از جمع و گفتا — "بطور وصل حق بنشست سینا" ۱۳۸۳ هـق

۳ - حاج سید نصر الله تقوی:

در جواب ازجعی لبیک زد — "راست آمد در حقش نعم المجیب"
سر همایی درمیان آورد و گفت — "جاءنصر الله مع فتح قریب" ۱۳۶۷ هـق

٤ - میرزا عبد العظیم خان قریب گرکانی:

خواستم تاریخ فوتش از همایی سنا — کز صمیم دل دریغاگوی باشد بر قریب
در جوابم گفت چون عبد العظیم ازجمع رفت — گو "دریغ و حیف استاد ادب پرور قریب"
"۱۳۸۴ هـق"

۵ - سعید نفیسی:

سنا به سال وفاتش نوشت "ای بیداد — زگنج علم و ادب گوهر نفیسی رفت"
۱۳۸۶ هـق

٦ - حاج محمد نمازی شیرازی:

تاریخ فوت او زسنا خواستم نوشت — "عقدنماز بت محمد طواف دوست"
"۱۳۹۲ هـق"

۷ - میر سید علی موسوی بهبهانی:

این خبر چون سنا شنید بگفت — یک جهان فضل از جهان رفته است
نود و پنج و سیصد است و هزار — کان بزرگ آیت زمان رفته است
"۱۳۹۵ هـق"

۸ - دکتر موسی عمید استاد دانشگاه تهران :

شد یکی بیرون و در تاریخ گفت "گوهری از چنگ دانشگاه رفت"
۱۳۸۲ هـ‌ق

۹ - آقا شیخ محمد حسن فریدی نطنزی :

برای ضبط تاریخ وفاتش سنا: "شیخ فرید دین حسن" گفت
۱۳۸۶ هـ‌ق

۱۰ - ذبیح الله بهروز :

تاریخ او به شمسی پرسید از سنا گفت: سوک ذبیح بهروز روز بد زمان باد
۱۳۵۰ هـ‌ش

۱۱ - آقا میرزا عبد الحسین خان همت یار طباطبایی اصفهانی :

از سنا تاریخ پرسیدم نوشت "رحمت یزدان بهمت یار باد"
۱۳۸۵ هـ‌ق

۱۲ - میرزا ابو الفضل بن ابراهیم محلاّتی :

ور کسی تاریخ فوتش خواست از قول سنا گو سر از فضل و مقام دین و دانش اوفتاد
"ضل + قام + ین + نش = ۱۳۸۲ هـ‌ق"

۱۳ - سید حسن مشکان طبسی :

گفت سرزنده عارفی به سنا "مرگ مُشکان مگو که دانش مُرد"
۱۳۶۸ هـ‌ق

۱۴ - آقا مجتبی دولت آبادی :

بنوشت بهر سال وفاتش که "آه از مرگ مجتبی دل مردم کباب شد"
۱۳۷۶ هـ‌ق

چون سنا بشنید در تاریخ گفت: "شمع جمع ای دوستان ناگاه رفت"
۱۳۷۶ هـ‌ق

۱۵ - حاج شیخ نور الله نجفی :

زد به تاریخش رقم کلک سنا "شمع محراب عجم بی نور شد"
۱۳۴۶ هـ‌ق

۱۶ - مطیع الله سیّد محمد حجازی :

به شمسی سال فوت او سنا گفت: "مطیع دولت فرمان حق شد"
۱۳۹۴ هـ‌ق

۱۷ - میر حقّانی دهکردی اصفهانی :

خواستم سال وفاتش از سنا نظمی از تاریخ شمسی بسته شد
گفت هویی و ز پس معراج حق "میر حقّانی به حقّ پیوسته شد"
"۱۳۲۷" هـ‌ش

۱۸ - میرزا محمد خان ابن عبد الوهّاب اصفهانی :

پرسید سنا ز سال فوتش چون ساخت ز خاک وحشت مَرْقَد
و هّاب به جمع آمد و گفت "پیغامبر ادب محمّد"
"۱۳۶۸" هـ‌ق

۱۹ - دکتر محمّد معین (به شمارۀ ٤١ رجوع فرمایید) :

به تاریخ وفات اوسنا گفت "معین و دهخدا بین بسته پیوند"

۲۰ - آقا میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی اصفهانی :

تاریخ وفات او پرسید سنا از من گفتم که : "معلم را آثار مکارم بود"
"۱۳۹۶" هـ‌ق

۲۱ - نظام وفا:

بهرتاریخ او همایی گفت که :"یکی در وفا نظام نبود"
"۱۳۸۴" هـ‌ق

۲۲ - حاجّ سیّد محمّد فرزان بیرجندی :

از سنا تاریخ فوت او طلب کردند گفت عالِم ناماور و روشندل فرزانه بود"
"۱۳۹۰" هـ‌ق

۲۳ - حاج شیخ محمود مفیداصفهانی :

خواستم تاریخ فوتش از جلال الدین سنا کش ز جمع دوستان بود از زمانی بس بعید
چون‌که حاجی بود حاجی رابه جمع افزودوگفت بهر تاریخ‌ای‌فوسناشیخ محمودمفید
"۱۳۸۲" هـ‌ق

۲٤ - استاد عبد الحمید بدیع الزّمانی :

سال فوت او سنا بر شمسی هجری نوشت خیمه بر ملک بقا زد زین جهان عبد الحمید
"۱۳۵٦" هـ‌ش

۲۵ - سیّد کاظم عصار تهرانی :

"والسّنا بالسنین شمسیّا قال أرخّه :"کاظم العصّار"
"۱۳۵۳" هـ‌ش

۲۶ - دکتر لطفعلی صورتگر:

سال فوتش سنا ز من پرسید　　گفتمش "نقش پاک صورتگر" ۱۳۸۹ هـ ق"

۲۷ - حاج سید محمد کاظم کرونی اصفهانی :

خواستم سال فوت او ز سنا　　گفت شمسی طلب کن از "مغفور"
۱۳۲۶" هـ ق"

۲۸ - دکتر نور الله حاذق :

به شمسی سال فوت او سنا گفت:　　"ز نور اللّه حاذق آه ، افسوس"
"۱۳۵۱ هـ ش"

۲۹ - میرزا فتح الله خان اخگر وزیر زاده :

خواستم سال فوت او ز سنا　　گفت "اخگر فسرد ای افسوس
"۱۳۸۳ هـ ق"

۳۰ - آقا میرزا اسماعیل آشتیانی :

اَجل بسترد درماه صفر نقش بهین صورت　　"اَجل بسترده نَقش پاک اسماعیل" شد سالش
"۱۳۹۰ هـ ق"

سنا اندر دعای او به جان و دل همی گوید　　که بادا درجنان محشور با پیغمبر و آلش

۳۱ - میرزا محمد علی خان ذکاء الملک فروغی :

خواستم تاریخ فوتش ز سنا باجمع و خرج　　گفت:"شدخورشیدفضل‌ونوردانش بی‌فروغ"
" خورشید فضل و نور دانش ــــ فروغ = ۱۳۶۱ هـ ق
(۳۶۴۷ ــــ ۱۲۸۶) = ۱۳۶۱ هـ ق

۳۲ - حاج سید عبد الحسین سیّد العراقین :

لمّا تهدّم رکن الفضل و الادب　　قال المورّخ رکن الفضل منهدم
"۱۳۵۰ هـ ق"

۳۳ - حاج میرزا عبد الرّحیم امامی اصفهانی :

سال فوتش نوشت کلک سنا　　رفته عبد الرحیم سوی رحیم"
۱۳۸۶" هـ ق"

۳۴ - استاد بدیع الزّمان فروزان فر:

یکی از جمع افکند و به تاریخش سنا گفتا　　"ستون محکم علم و ادب افتاد ناگاهان"
"۱۳۹۰ هـ ق"

۳۵ - آقا محمّد صغیر اصفهانی :

به تاریخ وفات تو به سیر آفتاب و مه　　خرد گوید "صغیر ازما" سنا گوید "صغیرمن"
"۱۳۴۹ هـ ش" "۱۳۹۰ هـ ق"

شمع سخن بود و چون بمرد سنا گفت　　"شمعی از جمع شاعران صفاهان"
"۱۳۹۰ هـ ق"

۳۶ - حاج شیخ محمد صالح ابن شیخ فضل الله حائری مازندرانی :

سـال فـوت او هُمـایی سـنا جست و جو مـی کـرد از اهـل یقین

"حـائری" آورد سـر در جـمع و گـفت "رفت صـالح در مقـام صـالحین"

"۱۳۹۱ هـ ق"

۳۷ - حاج میرزا احسن خان معروف به شیخ جابری :

زگفتـار سنـا در سـال فـوتش نـوشتم : مُـرد شـیخ جـابری ،"آه"

"۱۳۷۶ هـ ق"

۳۸ - حاج شیخ محمد باقر الفت اصفهانی :

ایـن قـطعه را جـلال سنـا کـرده است از جـان و دل هـدیهٔ آن بـارگاه

بـاقر چـو شـد زجـمع بُـرون گـفتم: " از مـا بـرید رشـتهٔ اُلفت ، آه"

"۱۳۸۴ هـ ق"

۳۹ - آقای شیخ میرزا حسن داور پناه :

کلک مشکین سنا در سال فـوت او نـوشت در پناه قُرب حقّ ساکـن شـود داور پنـاه

"۱۳۸۲ هـ ق"

٤۰ - حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی :

او بـرفت از جهـان و گـفت سـنا "جـان عـالم از تـن جهـان رفـته"

"۱۳۹۶ هـ ق"

٤۱ - دکتر محمد معین (به شمارهٔ ۱۹ رجوع فرمایید):

سنا اندر وفات او به شمسی گفت تـاریخش "معین با آه بیرون رفت از جمع لغت نـامه"

"۱۳۵۰ هـ ش"

"لغت نامه = ۱۵۲۶ ، معین + آه = ۱۷۶ ، ۱۵۲۶ - ۱۷۶ = ۱۳۵۰ هـ ش"

٤۲ - حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی :

از ادب پـا نهـاد و گـفت سـنا "شـیخ آقـا بـزرگ عـلامه"

"۱۳۸۹ هـ ق"

٤۳ - میرزا علی اکبر خان سروش :

نشـانی خـواسـتم از سـال فـوتش چـوبیکـان قضـا را شـد نشـانه

سـروش غـیب در تـاریخ او گـفت: "عـلی اکـبر بـجنّت شد روانـه"

"۱۳۵۴ هـ ق"

٤٤ - میرزا عبد الحسین قدسی :

یادگار خط آزقدسی چون به سنگ لوح داشت سال فوت هُمایی خـواست از روح هُمـای

مرغ طوبی از بهشت آورد سر بیرون و گفت "طایرقدسی بیام عرش علوی کـرده جـای"

"۱۳۶۶ = ۲ - ۱۳۶۸ هـ ق"

۴۵ - میرزا عبد المجید اوحدی یکتا:

خواستم سال وفاتش از سنا تا نویسد با حساب ابجدی
چون که اندر سوک او افسوس خوار گفت آه! ای اوحدی ای اوحدی
لا جرم از بهر تاریخش نوشت "دُرِّ یکتای سخن ای اوحدی"
"۱۳۶۵ هـ ق"

۴۶ - حسین بختیاری متخلّص به پژمان:

چو پژمان شاعر شیرین سخن رفت ز دنیا در پناه لطف باری
سر آورد و به شمسی با سنا گفت به تاریخش "حسین بختیاری"
"۱۳۹۴ هـ ق"

۴۷ - میرزا احمد خان اشتری "یکتا":

در جواب اِرْجِعی لبّیک گفت نفس پاک مطمئنّ طاعتی
اُدخلی فی جنّتی بشنید و گشت سال فوتش "اشتری جنّتی"
"۱۳۷۴ هـ ق"

۴۸ - آقا میرزا طاهر تُنکابنی طَبَرِسی :

بهر تاریخش سنا پا درمیان بنهاد و گفت شد رها جان مجرّد از قیود عُنصری
۱۳۶۰ هـ ق

۴۹ - شیخ عبد المجید شیرازی مینوچهر:

من ز قول سنا نوشتم:"وای رفت عبد المجید شیرازی"
"۱۳۸۹ هـ ق"

۵۰ - حاج شیخ محمد تقی آملی :

خواستم تاریخ فوتش از سنا کش ارادت داشت در صافی دلی
بهر تاریخش به شمسی گفت:"آه رفت از دنیا تقی آملی "
"۱۳۵۰ هـ ش"

۵۱ - حاج عبد العلی ارباب اصفهانی :

از پی تاریخ او کلک سنا زد رقم "بودی ز ارباب فضل حاجی عبد العلی"
"۱۳۸۴ هـ ق"

۵۲ - شیخ علی عبد الرّسولی :

چون‌علی‌ازجمع بیرون شدبه تاریخش سنا را گونویسد درجنان بگرفته جا عبد الرّسولی
"۱۳۶۲ هـ ق"

(علی = - ۱۱۰) - (در جنان بگرفته جا عبد الرسولی = ۱۴۳۲) --> ۱۳۶۲ هـ ق

۵۳ - میرزا علی روحانی وصال شیرازی:

سال رحلت او را از سنا بپرسیدم   گفت:"رفته روحانی در وصال یزدانی"
"۱۳۷۳" هـ.ق

۵٤ - مجتبی مینوی:

سال وفاتش از سنا شمسی هجری خواستم   درپاسخم این جمله گفت"آه‌دریغ‌ازمینوی"
"۱۳۵۵" هـ.ش

۵۵ - مادّه تاریخ وفات استاد جلال همایی سنا به قلم و سرودهٔ خودش (چند روز قبل از وفاتش):

سنا جلال همایی به‌گوش غیب نیوش   ندای اِرْجِعی از بام عرش چون بشنفت
شکفته گشت به لبّیک و بهر تاریخش   "ز آشیانهٔ تن شد رها همایی" گفت
"۱۴۰۰" هـ.ق

استاد هُمایی سنا، علاوه بر مادّه تاریخ های دانشمندان و شاعران و بزرگان دین وادب ، دربارهٔ آثار فرهنگی و تاریخی وکتاب ها و دیگر مسائل فرهنگی نیز قطعات مادّه تاریخ از خود به یادگار گذاشته اند، از جمله:

۱ - مادّه تاریخ، بنای مدرسهٔ طُلّاب علوم قدیمه در قریهٔ ریز لنجان (نزدیک اصفهان):

چوگشت مدرسه بنیاد بهر تاریخش   "اساس درس شریعت" سرود طبع سنا
"۱۳٦٦" هـ.ق

۲ - مادّه تاریخ، لوله کشی آب و بنای بیمارستان پانصد تختخوابی نمازی در شیراز:

کلک مُشکین سنا از بهر تاریخش نوشت   "ازنمازی زنده شد شیراز با فرهنگ و ادب"
"۱۳۷۱" هـ.ق

۳ - مادّه تاریخ حریق مسجد اَقْصیٰ دربیت المقدّس:

"جود" چو آمد به جمع حادثهٔ شوم را   سنا به تاریخ گفت:" مسجد اقصی بسوخت"
(مسجد = ۱۰۷ + اَقصیٰ = ۲۰۱ + بسوخت = ۱۰٦۸ + جود = ۱۳ ---> ۱۳۸۹) هـ.ق

٤ - بنای آرامگاه بابا طاهر عریان همدانی:

سال اِتمام بنا جستم ، سنا   گفت:" مست جام معنی طاهر است"
"۱۳۹۰" هـ.ق

۵ - مادّه تاریخ اختتام طبع دیوان طرب اصفهانی:

بنا طبع قرین چوگشت گفتم   دیوان طرب ، طرب فزا گشت

۶ - مادّه تاریخ بنای بقعهٔ آرامگاه صائب در اصفهان به سعی و اهتمام انجمن آثار ملّی ایران:

سنا پا درمیان بنهاد و گفت از بهر تاریخش "اساس طرح این آرامگاه از فکر صائب شد"
"۱۳۸۴ هـ.ق"

۷ - مادّه تاریخ طبع کتاب مزارات بخارا تألیف احمد بن محمود معروف به "ملاّ زاده" به کوشش احمد گلچین معانی متخلّص به "گلچین":

سنا خواست از بنده تاریخ طبعش بگفتم: "به تاریخ گلچین احمد"
"۱۳۷۹ هـ.ق"

تاریخ هجری شمسی:

احمد گلچین "مزارات بخارا" طبع کرد وز سنا تاریخ جُستم گفت در ابجد شمار
نام گلچین با سر "احمد" از او چون کم کنی گرددت تاریخ طبع او به شمسی آشکار
"۱۳۳۹ هـ.ش"

۸ - مادّه تاریخ شرح بوستان سعدی نوشتهٔ آقای استاد محمّد علی ناصح:

بهر تاریخش سنا ایدون نوشت "کرده ناصح تازه بُستانِ کمال"
"۱۳۹۵ هـ.ق"

۹ - ماده تاریخ، تعمیر بُقعهٔ شاه خلیل الله در قصبهٔ تفت یزد:

بُقعهٔ شاه خلیل الله گشت تازه از لطف خداوند جلیل
سالِ انجام بنا خواست سنا گفتمش: "مقبرهٔ شاه خلیل"
"۱۳۲۳ هـ.ش"

۱۰ - مادّه تاریخ طبع دیوان سیّد کریم امیری فیروزکوهی به همّت خانم امیر بانو امیری مصفّا:

کلک مشکین سنا از بهر تاریخش نوشت "آن که دیوان خوانده گوید یا کریم"
"۱۳۹۵ هـ.ق"

۱۱ - مادّه تاریخ بنای خانقاه سلسلهٔ نعمة اللّهی در تهران به همّت آقای حاجّ میرزا عبد الحسین ذو الرّیاستین نعمة اللهی شیرازی ملقّب به مونسعلی شاه:

بهر تاریخ بنا گفت سنا "با صفا خانهٔ حقّ شد بنیان"
"۱۳۵۵ هـ.ق"

شاد روان استاد محمد تقی ملک الشعراء بهار:

کلک مشکین سنا از بهر تاریخش نوشت "گلشن علم و ادب بفسرد با مرگ بهار"
"۱۳۷۰ هـ.ق"

منابع

۱ - همایی نامه، به اهتمام دکتر مهدی محقّق، چاپ و انتشارات دانشگاه تهران ، سال ۱۹۷۷م.
۲ - دیوان سنا، به اهتمام دکتر ماهدخت بانوهمایی، ۱۳۶۷ هـ.ش، چاپ تهران.
۳ - دیوان طرب اصفهانی ، به اهتمام استاد همایی، چاپ تهران ، انتشارات فروغی ، ۱۳۴۶ هـ.ش.
۴ - دیوان سه شاعراصفهانی (عَنقا، سُها، طَرَب)، به اهتمام استاد همایی ، چاپ تهران،انتشارات فروغی،۱۳۴۶ هـ.ش.
۵ - اطّلاعات عمومی ، تألیف : عنایت اللّه شکیباپور، چاپ انتشارات اشراقی تهران ، ۱۳۴۴ هـ.ش،
۶ - تذکرهٔ سخنوران معاصر تألیف: عبد الرّحیم خلخالی ، چاپ تهران، (ج ۱)، ۱۳۳۳ خورشیدی.
۷ - دریای گوهر ، دکتر مهدی حمیدی ، چاپ تهران (ج ۳)، ۱۳۴۸ هـ.ش.

تاریخ ادبیات ایران

از قدیمترین عصر تاریخی تا عصر حاضر

جلد اول و دوم

مشتمل بر تاریخ ادبیات ایران از ازمنهٔ قدیم تاریخی تا حملهٔ مغول

تألیف:

جلال الدین همائی

استاد دانشگاه

از انتشارات کتابفروشی فروغی تهران خیابان شاه آباد

چاپ دوم

تهران ۱۳۴۰

از انتشارات
انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی
(۳)

همائی نامه

مجموعهٔ مقالات علمی و ادبی

تقدیم شده به

استاد جلال الدین همائی

زیر نظر

مهدی محقق

تهران ۲۵۳۵

(جلال الدین همائی)

ابوریحان بیرونی

اختراعات و اکتشافات

و فن نجوم

از

استاد جلال الدین همائی

۱۸۰
۱۵۸۸۵

تصوف در اسلام

نگاهی به عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر

غزالی نامه

شرح حال و آثار و عقاید و افکار ادبی

و مذهبی و فلسفی و عرفانی

امام ابوحامد محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی

متولد ۴۵۰ متوفی ۵۰۵

طبع دوم

با تجدید نظر و اضافات

تصنیف و تألیف

استاد جلال الدین همائی

مروارید پارسی :

زبان فرشتگان و بهشتیان

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - ایرج تبریزی

حضرت آیة الله حسن حسن زاده آملی از چهره های تابناک عرفان اسلامی در مصاحبه با کیهان فرهنگی شماره پنج، در مرداد ماه سال ۶۳ شمسی ، اشاره مهمی به این مضمون دارد که :

در بعضی روایات ، زبان بهشتیان، زبان عربی فصیح یا زبان فارسی دری ذکر شده و منقول است که رسول خدا (ص) نیز به فارسی سخن گفته اند. شاید حافظ در همین مقام است که می گوید:

گر مطرب حریفان آن فارسی بخواند　　در وجد ، حالت آرد پیران پارسا را

آقای دکتر حسین آذران در کتاب آیین نگارش خود ، در صفحات ۱۴ و ۴۰۸ قریب به این مضمون می نویسد:

" پس از آنکه فرهنگ بارور ایران با دیانت اسلام به هم پیوست، زبان فارسی دری جلوه گاه آیین مقدس اسلام و جولا نگاه گسترش آن شد و رفته رفته جنبه تقدس یافت و علاوه بر آنکه قرآن و تفسیر قرآن و احادیث نبوی و اخبار اسلامی به زبان فارسی در آمد ، در طول صدها سال هزاران سخن الهی و عرفانی و اخلاقی به نظم و نثر آفریده شد و فارسی را زبانی مقدس و ملکوتی ساخت، تا آنجا که امام " ابو حنیفه " صفات باری تعالی و بخشهایی از نماز و دعا را به فارسی ادا فرمود و " محمد بن محمد بلخی " از قول پیامبر بزرگوار اسلام نوشت که : " زبان بهشتیان فارسی دری است و فرشتگانی که در عرش اعظم اند به فارسی دری سخن می گویند ".

" ابن عراق کتانی " حدیث زیر را نقل نموده که : " در آسمانها به فارسی سخن می گویند و وحی ذات قیوم سرمدی در فرمانهای نرم و آرامش بخش به فارسی و در فرمانهای سخت، به عربی است." همچنین " ابو الفضل میبدی " و " ابی الشیخ "

احادیثی نقل کرده اند که شخص پیامبر اکرم(ص) در آنها کلمات فارسی به کار برده اند و با یاران خود از جمله " سلمان فارسی " و " ابا هُریره" گاه به فارسی سخن گفته اند؛ من جمله به " ابا هریره" که شکم درد داشته فرموده اند:" یا ابا هریره اشکنب درد "که البته شاید این روایت جای تأمل داشته باشد.

شمس تبریزی در بخشی از سخنان پراکنده خود که آقای دکتر صاحب الزمانی آن را در کتاب "خط سوم" نقل کرده است، می‌گوید :" زبان فارسی را چه شده است بدین لطیفی و خوبی ، آن معانی و لطایف که در پارسی آمده در تازی نیامده است". این کلام دربیان گرم مولوی چنین آمده‌است:

پارسی گو گرچه تازی خوشتر است — عشق را خود صد زبان دیگر است
بوی آن دلبر چو پرّان می شود — آن زبانها جمله حیران می شود

حضرت آیة الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۷ ، در سمینار دو روزه زبان فارسی ، در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، همین مفاهیم را ضمن سخنانی مبسوط و مهم بیان داشتند که به پاره ای از مضامین آن اشاره می شود:

" حقیقتا زبان فارسی جزو زبانهایی است که در فضیلت آن باید چیزها گفت و نوشت .... دین اسلام به وسیله زبان فارسی به شبه قاره (هند) رفت و مردم مناطق شرقی و جنوب شرقی آسیا و اندونزی متون اصلی اسلامی را در آن مناطق از فارسی زبانان آموختند .... فارسیْ زبان دین و زبان اسلام بوده و زبان مقدسی است، همچنانکه در شبه قاره، امروزه کتاب گلستان سعدی و دیوان حافظ در نزد کسانی که با زبان فارسی آشناهستند جزوکتب مقدس است. امروزه زبان فارسی، زبان انقلاب است، زبان اسلام راستین است، زبان اسلامی است که می تواند ملتها را بیدارکند .... پیامی که می تواند در خلال کلمات فارسی ، منتقل بشود در خلال هیچ گفتار عربی ممکن نیست منتقل شود.خصوصیات خود زبان فارسی ظرفیت وسعهٔ آن است. شخصیتی مثل اقبال لاهوری که یک مغز بزرگ و یک سرچشمه جوشان تفکر اسلامی و انقلابی بوده است فارسی را در دوران کودکی و نوجوانی نمی دانسته بعد که به بلوغ فکری می رسد، افکار بلند اسلامی خود را -که هنوز برای ما شناخته نشده است - در قالب زبان فارسی می ریزد .... اقبال هم مانند

بسیاری که در اروپا زندگی کرده بودند می توانست زبان انگلیسی را که در شبه قاره رایج بود و زبان شبیه به زبان مادری او بود، انتخاب کند، اما اقبال فارسی را انتخاب کرد. خود او می گوید: من دیدم که آن افکار جز در ظرف زبان فارسی ریخته نمی شود و این درست است. آن زبانی که سایش و هنجارهایی در حد غزلیات حافظ و شمس دارد و قالبهای از پیش ساخته، برای تمام مفاهیم عرفانی، شایسته آن است که کسی مثل اقبال آن را انتخاب کند. این ظرفیت زبان فارسی است. البته زبان عربی هم یقیناً زبان پر ظرفیتی است، لکن بنده شک دارم که زبان عربی این قدر معروف به سعه و ظرفیت، از زبان فارسی سعه بیشتری داشته باشد.(که این همان مضمون گفتار شمس تبریزی در پیش گفته است)

من نمی دانم حقیقتا چطور می شود بعضی از اشعار حافظ را با همان مضامین در قالب عربی ریخت. در اشعار عربی هم انسان پیدا نمی کند چیزی را که اینهمه معنویت در قالب یک کلام ریخته شده باشد.

ایشان مطالب مهم دیگری درباره زبان فارسی وارج و اعتبار آن فرموده اند که ان شاء الله در مقالات بعدی این سلسله مقالات، به آن اشاره خواهد شد.

قدر مسلم فردوسی نیز بر همان باوری بوده است که شمس و مولانا بوده‌اند، چراکه به گفته خود با پرداختن به زبان فارسی نه تنها ایران، که عجم را زنده کرده است و جا دارد که ما فارسی زبانان به زبان فارسی که زیر بنای فرهنگ و مدنیت بسیاری ازکشورهای اسلامی بوده و هست، ببالیم. زبان فارسی، زبانی است زنده و پویا که برای ادای مفاهیم گونا گون آمادگی کامل دارد. واژه هایی نظیر: هوا پیما، گرما سج، گواهینامه، آزمایشگاه، آسایشگاه، ارزیابی، شهرداری، دانشکده، دانشسرا، دانش آموز، دانشجو، دانش پژوه، دانشنامه، دانشمند،دانشور و جز آن که امروزه کاربرد همگانی یافته، گویای درستی این نظر است. آنچه از عربی نیز وارد زبان فارسی شده نه تنها به آن لطمه نزده، بل بر غنای آن افزوده و مایه گشاده زبانی فارسی گویان شده است؛ به گونه ای که حافظ در قالب بهترین صورت الفاظ و استوار ترین شیوه کلام که حتی در عربی به کار نرفته از آنها بهره جسته و شاهکار ماندگار خود را آفریده است. گو اینکه روح متحرک و جاودانی ادب پارسی نیز درکلمات عربی تصرفاتی داشته و آن را از حیطه ملکیت عربی خارج ساخته است؛ مانند:مدید، سلیح، حسیب، کتیب، عتیب،

اعتمید که در اصل عربی آن : مداد، سلاح ، حساب ، کتاب عتاب و اعتماد بوده است. برای مثال مولوی می گوید:

گر شود تیشه قلم دریا مدید مثنوی را نیست پایانی پدید

البته درباره زبان عربی اهل علم بر این عقیده‌اند که اگر اسلام و قرآن نبود، لغت و ملیت عرب هم محفوظ نمی ماند. قرآن، لغت عرب را محفوظ داشت و اگر روزی اسلام از میان ملت عرب برود، عرب هم از میان خواهد رفت. مضافاً اینکه پارسی زبانان نیز با تتبعات و تألیفات ارزنده خویش به ذخایر زبان عربی افزوده اند و در حدیث ، تفسیر، فلسفه و عرفان و به ویژه در لغت عرب بیشترین دانشمندان غیر عرب را ایرانیها تشکیل داده‌اند تا آنجا که بسیاری از آنان سرآمد ابدال عرب شدند و بیش از تمام اقوام مسلمان ، برای اسلام و گسترش فرهنگ اسلامی تلاش کردند.

رسالت استادان زبان فارسی

و اما زبان شناسان . معتقدند که زبان فارسی امروزه حساسترین مراحل حیات خود را می گذراند و مطالعه و تحقیقی جامع در این زمینه ، به کار جمعی ، پر حوصله و بلند مدت و دقیق نیاز دارد، که این مهم بی هیچ شبه بر عهده استادان ارجمند زبان فارسی در دانشگاههاست ؛ چراکه زبان نیز مانند هر پدیده دیگر به مرور زمان تکمیل و دستخوش دگرگونی خواهد شد و فراگیری زبان صحیح و فصیح ادبی ، موکول به فراگرفتن اصول و قواعد آن و پیروی از کلام نویسندگان بزرگ است و اگر تصرفی در آن شود، باید بروفق روح زبان و ساخت و ریخت آن باشد، به طوری که خواص آن را بپسندند و عوام از فهم آن عاجز نمانند.

مسئله مهم دیگری که آقای ناصر پور قمی به مضمون زیر در کتاب " زبان فارسی از پراکندگی تا وحدت" اشاره کرده به این شرح است که امروزه وسایل ارتباط جمعی از عوامل عمده ای هستند که در مسیر کلی تمرکز زبانی عمل می کنند و زبان فارسی را در ایران به سوی "وحدت" یا " تهرانی شدن" می رانند، که خود حدیثی مفصل است و در این مقال نمی گنجد.

برخی از زبان شناسان " تهرانی شدن" یا " وحدت زبانی " را ناشی از دگرگونی

نظام اقتصادی و اجتماعی تازه ، به جای نظام فئودالی گذشته قلمداد می کنند.نظام تازه ای که تمرکز در هر چیز ، از جمله زبان را طلب می‌کند و یکی از پیامدهای آن انهدام نیمه زبانها و گویشها و نیمه گویشهای متفاوت فارسی است که امری طیبعی به شمار می رود و موافق با قوانین تکامل است و نظر می دهند که هر زبان از جمله زبان فارسی در فرار وی وحدت خود ، به طور آشکار به سوی مرکز اقتصادی و سیاسی و اجتماعی تمایل دارد.

به عبارت دیگر همان گونه که در انگلستان ، زبان انگلیسی عمدتاً " لندنی " و زبان فرانسوی در فرانسه "پاریسی" شده‌است، طیبعی است اگر زبان فارسی نیز "تهرانی" شود؛ که صرف نظر از دشواری راه ، هیچ مقاومتی نیز قادر به انسداد این سیر طیبعی نخواهد بود و محو گویشها و نیمه زبانهای وابسته به زبان فارسی و ایجاد وحدت زبانی ، امری حتمی و اجتناب ناپذیر خواهد بود که هم اکنون شاهد این جریان جبری هستیم.

در هر صورت زبان پارسی علاوه برآنکه زبان دل است و زبانی است که می توان عالیترین احساسات و اهتزازات روح را در قالب آن ریخت ، در قرون متمادی بر دنیا حکومت می کرده است به طوری که مارکو پولو سیاح ونیزی می گفت:" از پشت دیوار چین تا دریای سیاه قلمرو زبان فارسی است". تند باد حوادث و لشکرکشیهای اسکندر و حمله وحشیانه مغول هیچ یک نتوانست کاخ عظیم زبان فارسی را متزلزل سازد و هر گاه فتور و سستی ایجاد می شد، نخبگانی همچون فردوسی بر می خاستند و برای استحکام بنای زبان پارسی همت می گماشتند.

عده زیادی از مستشرقین و آشنایان به تاریخ عمومی دنیا معتقدند که مهمترین ضامن بقاو استقلال این کشور کهنسال با آنهمه لطمات و صدمات تاریخی، زبان فارسی است که همچون زنجیر، مردم این کشور را به هم پیوند داده است. به همین لحاظ است که برخی از بزرگترین نویسندگان مصری همچون طه حسین و سلامه موسی به ایرانیان رشک می برند که بزرگان آنان نتوانستند بارزترین نمونه ملیّت یعنی زبان خود را از دستبرد زمان نگاه دارند؛ حال آنکه ایرانیان نه تنها آن را از دست نداده‌اند، که هر روز بر نقش و نگار این بنای رفیع و زیبا افزوده‌اند.

اما از حق نباید گذشت اکابر شبه قاره هندو پاکستان نیز در غنای این زبان و

نگهداری آن سهم عمده ای داشته اند. آقای دکتر ذبیح الله صفا در پیشگفتار فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان تألیف آقای دکتر شهریار نقوی در این باره می گوید:

"من از آن باب که خود را یکی از خادمان ساحت سخن پارسی می شمارم، هیچ گاه نمی توانم از بیان سپاس و حق شناسی در برابر اینهمه کوشش هندیان در نگه داشت گنجینه ادب پارسی خاموش بمانم. این مردم جمال دوست هنر پرور، روزگاری دراز که ما در تنگنای حوادث گرفتار بودیم، خود را به عنوان مدافع قهرمان آثار پارسی معرفی کردند، شاعران ما را پذیرفتند، به نویسندگان ما پناه دادند، آثار ما را چون گوهرهای فروزان به جان خریدند و با کوششهای مداوم خود در آموختن و تتبع زبان و آثار پارسی بر شمار شاعران و نویسندگان پارسی و آثار آنان، به مقدار زیادی افرودند.

کتابهایی که در هر یک از فنون ادب پارسی در سرزمین پهناور هند و پاکستان نوشته شده بی شمار است و تحقیق در هر یک از آنها بواقع شایسته صرف عمرهای دراز است. چه خوش بود که همتها در این راه گماشته می شد تا نسلهای حاضر و آینده ایران از وجود این سرمایهٔ عزیز ادب پارسی در آن دیار آگاه باشند".

مرحوم دکتر شهر یار نیز در مقدمه کتاب یاد شده می نویسد:

"کتابخانه های عمومی و خصوصی در هند و پاکستان مملو از کتابهای گرانبها و پرارج نثر و نظم پارسی است که در آن سرزمین تألیف شده است. اغلب ایرانیان مانند اعراب که ممکن است از عشر عشیر تألیفات ایرانیان به زبان تازی آگاهی نیافته باشند، نامی از آنها نشنیده‌اند".

از ذات باری می‌خواهیم به ما توفیق دهد تا از اقیانوس بی کران هنر و ادب پارسی در شبه قاره، از جمله کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی "اسلام‌آباد" و دیگر کتابخانه های پاکستان که گنجینه‌ای است سرشار از جلوه‌های متعالی روح انسانی و گهرهای ناب و لآلی درخشان از حقایق و معارف گوناگون، به مرور نثار شیفتگان حقیقت و دوستداران فضیلت کنیم.

فصلنامه دانش با کمال اشتیاق پذیرای مقالات دانشجویان عزیز، به زبان فارسی است. چه بسا نقد و نظر درخصوص مقالات آنان نیز، راهگشا و موجب رشد و بالندگی ذوق هنری ایشان شود. لذا در تحقق این مهم و در ابتدای راه، مقاله ای از آقای جواد رسولی دانشجوی زبان فارسی دانشگاه بلوچستان - کویته را می‌خوانیم.

اقبال لاهوری فیلسوف شرق و حکیم برجسته

فیلسوف شرق، حکیم امت و متفکر پاکستانی شادروان علامه دکتر محمد اقبال لاهوری معروفترین سراینده شعر در دو زبان فارسی و اردو، بدون تردید از شخصیت های نادری است که به واسطهٔ آثار جاودانی خود، مال شرق راتکان داده و به خود آورده است.

وی با منظومات پرخروش و اشعار مهیج خود که حاوی افکار بلند و اندیشه‌های عمیق است، احساس برادری ، انگیزهٔ همزیستی و همبستگی جذبهٔ یگانگی و صلح جویی، عاطفه رفاقت و همکاری و میهن دوستی و غرور ملی را در قلوب افسردهٔ همکیشان خود تولید نمود و بعد از مطالعات عمیق و بررسی و رسیدگی های پی گیر در مسائل لاینحل که سد راه آزادی آنها بود به این نتیجه رسید که مهمترین عامل عدم پیشرفت در جهت کسب آزادی و استقلال ، همانا بیگانگی ملت شبه قاره هند از مذهب و سنن و فرهنگ بومی خود است.

اقبال اولین کسی است که برای تأسیس این خاک پاک، طرح ریخته و تحقق آن را پیش بینی کرده است. او نقشی سترگ در ایجاد آن ایفا کرد، به گونه‌ای که لقب «معمار سرزمین پاک» ، زیبندهٔ آن فقید سعید است: گرچه خود مجال نیافت تا کشور پاکان را از آن نظر که خواسته بود، رؤیت کند. به گفتهٔ شاعر شهید دکتر صادق سرمد :

گرنماندی تا ببینی کاروان در منزل است   شد نوای کاروان آوای سوز و حال تو

مکتب اقبال به عالم انسانیت تعلق دارد و پیام او پیام محبت برای جهان بشریت است و شعر او الهام بخش دلهاست:

شعر را مقصود اگر آدم گری است　　　شاعری هم وارث پیغمبری است

اقبال برای بیان رسالت بزرگ خود زبان اردو را کافی و کامل ندانست بدین سبب روی به زبان وسیع فارسی آورد و در این ساحت پهناور هنرنمایی کرد، تا روح پژمرده ما را بیدار و به زیباترین و نشاط انگیزترین و روح پرورترین جهان معنی یعنی جهان ادبیات فارسی، آشنا کند. وی برای عموم مردم و خصوصاً برای ما دانشجویان یک دائرة المعارف کامل و رساست.

اقبال شعر فارسی را از خواب دویست ساله بیدار کرد و به کالبد نیمه جان زبان فارسی در شبه قاره که به راه زوال می رفت، روح تازه بخشید و این امر موجب شد که رشتهٔ الفت و پیوند شبه قاره با مردم ایران همچنان استوار باقی بماند و حتی محکمتر شود.

گرچه هندی در عذوبت شکراست　　　طرز گفتار دری شیرین تر است

براستی که نظیرش را کم می شناسیم. اقبال بزرگمردی که با قدرت و تسلطی آن چنان که به ادب و فرهنگ پارسی داشته است، سیل افکارش چون مولوی در مثنوی جاری می شود. او به فارسی سلیس قصیده و غزل می سراید، قطعه می نویسد، به سبک خیام رباعی می گوید و ندای پرشور عشق سر می دهد:

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر　　　دل از حریم حجاز و نوا زشیراز است

در غزلهایش ما امتزاج هر سه سبک معروف شعرای ایران، سبک عراقی، سبک خراسانی و سبک هندی را می بینیم، ولی چیزی که سبک مخصوص اقبال را آفریده است، نوآوری و ترکیب اصطلاحات جدید و نفوذ افکار و طرز بیان متفکران مغرب است، اقبال بدون اینکه روحیهٔ شرقی خود را از دست بدهد، سالمترین و جالبترین صفات ادبیات جدید مغرب را کسب کرده و این امر بر جذابیت شعر و فکرش در میان مشرق زمینیان و غربیان افزوده است. وی نه تنها اسالیب مخصوص ایران، بلکه طرز فکر مشرق و مغرب را با یکدیگر پیوند و وحدت و یگانگی معنوی قدیم و جدید را به بهترین وجهی با یکدیگر تطبیق

داده و براستی چه درست تشخیص داده است.

شرق حق را دید و عالم را ندید — غرب در عالم خزید، از حق رمید

اقبال از تاروپود دیرینه و نو از ارتفاعی معنوی تمایلات و احتیاجات روز افزون را حس کرده است :

به سواد دیدهٔ تو نظر آفریده ام من — به ضمیر تو جهان دگر آفریده ام من
همه خاوران بخوانی که نهان ز چشم انجم — به سرود زندگانی سحر آفریده ام من

مطلب دیگری که توجه شعرا و ادبا را بیشتر جلب می کند، این است که شعر وی به سبک هندی کمتر شباهت دارد و اقبال سوز و گداز و صمیمیت و خلوص بیان را بر باریک خیالی و صنایع شعری ترجیح می دهد :

اگرچه زادهٔ هندم فروغ چشم من است — ز خاک پاک بخارا و کابل و تبریز

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی بینی — بر همن زاده ای رمز آشنای روم و تبریز است

اقبال در اشعار خود گاهی فلسفه خودی را بیان می کند و گاهی به انسان و خصوصاً به امت اسلامی، درس عمل و حرکت می دهد و اشاره به صفات اسلاف و عظمت رفتهٔ ملت اسلامی کرده، می گوید : «مرا دیگر تاب گفتار نیست».

البته وقتی کلام افکار و اشعار این نابغهٔ بزرگ مشرق زمین، یعنی علامه دکتر محمد اقبال را مطالعه می کنیم در می یابیم که اساس تفکرات او را دین و کتاب خدا تشکیل می دهد که پر از نکات بسیار عمیق و دقیق است و سوز و مستی اقبال، مثل چراغی راهنما، قلب و ذهن خواننده را تابناک می سازد، کلام ایشان در قالب ارزشهای اخلاقی و روحانی ماورای زمان و مکان است و تازمانی که انسانیت طرفدار دارد، نام او همیشه جاویدان خواهد بود.

* * * * * * *

ڈاکٹر سید وحید اشرف اشرفی کچھوچھوی

نعت

درد فرقت چنان خلد در دل
دل فرو ماند در چنین مشکل

لذت درد هست چیز عجیب
زیست را یک همین شود حاصل

دارد این درد راحت جان هم
گرچه در هجر می‌شود بسمل

ابلهی هست جستجوی سکون
درد دل هست یکه حاصل دل

من که عاشق شدم دل خود را
دل من شد به شاه دین مایل

دل که خالی شود ز حب نبی
دل نباشد که هست تودهٔ گل

رو بشو نقش خاک پای نبی
هست معراج دل همین منزل

گیر محکم سفینه بیتش
می روی بی خطر سوی ساحل

حامل عشق اہل بیت بود
دل که او عرش را بود حامل

زیستن در جهان به نقش نبی
بس همین اشرف است مقصد دل

قول اشرف همیشه یاد بدار
هست دیوانهٔ نبی عاقل

سلطان المشائخ حضرت خواجہ
نظام الدین اولیاءؒ کی نظر میں

حق

اَلحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ وَ عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ

حق علی کے ساتھ اور علی ساتھ حق کے. حدیث رسولؐ

امامت را کسی شاید کہ شاہ اولیاء باشد
بہ زہد و عصمت و دانش مثال انبیاء باشد

امام دین کسی باشد کہ چون تاج دکمر دارش
بہ فرق از ھل اتی تاج و کمر از انما باشد

امام حق کسی باشد کہ بے امرِ خدا ہرگز
نکردہ ہیچ کاری او کہ آں کار خطا باشد

امام حق کسی باشد کہ اندر مدحت رویش
نوشتہ آیت رحمت چو خط استوا باشد

امام حق کسی باشد کہ در شرع نبی یکسر
بہ ہر مشکل کہ در مانی ترا مشکل کشا باشد

امام حق کسی باشد کہ باشد جامع قرآن
نبیؐ را حجت ■ برہاں بہ ہنگام دعا باشد

امام حق کسی باشد کہ باشد بت شکن در دیں
نہ ہمچو آن غبی بیدین کہ معبودش ریا باشد

امام حق کسی باشد کہ باشد ہمسر زہراؑ
چناں رفعت کہ می بینی بجز حیدر کرا باشد

امام حق کسی باشد کہ از روئے منیر او
ز مغرب شمس بر گردد کہ تا فرماں روا باشد

میان کعبہ و زمزم ہزاران عمر بگذاری
گرت مہر علیؑ نبود ہمہ عمرت ہبا باشد

نظام الدین حیا دارد کہ گوید بندۂ شاہم
ولیکن قنبر او را کمینہ یک گدا باشد

میر عبدالعزیز

منقبت میر سیّد علی ہمدانی

رہبر ماست مرد لاثانی کاشمیری و ترک و افغانی
ہمہ می گویندش علی ثانی با تو گویم اگر نمی دانی

میر سید علی ہمدانی

واقف راز زیست ما را کرد نورِ اسلام آشکارا کرد
ہمسر شاہ ہر گدا را کرد کیست آن بانیٔ مسلمانی

میر سید علی ہمدانی

وے بشہر کولاب آسوداست حامی دین مصطفےٰ بود است
صاحب علم و صاحب جوداست بُد فرشتہ بشکلِ انسانی

میر سید علی ہمدانی

بہر تاجیک او امیر جہان اہل کشمیر را شہ ہمدان
رہ نمودہ بہ ملّت افغان آن علمدار نور یزدانی

میر سید علی ہمدانی

هست او رہبرِ صغیر و کبیر　　خلق گویند ورا امیر کبیر
واقف کار و ماہر تدبیر　　هست آن عندلیب بستانی

میر سید علی همدانی

گشت تاراجِ گلشنِ کشمیر　　سوی او یک نگاه کن ای پیر
بهر آزادیش بکن تدبیر　　بسکه گشت است ظلم طولانی

میر سید علی همدانی

اهل تاجیک و پاک و هم ایران　　این سه هستند یک دل و یک جان
صاحب دین و صاحب ایمان　　هر سه را داد درس ایمانی

میر سید علی همدانی
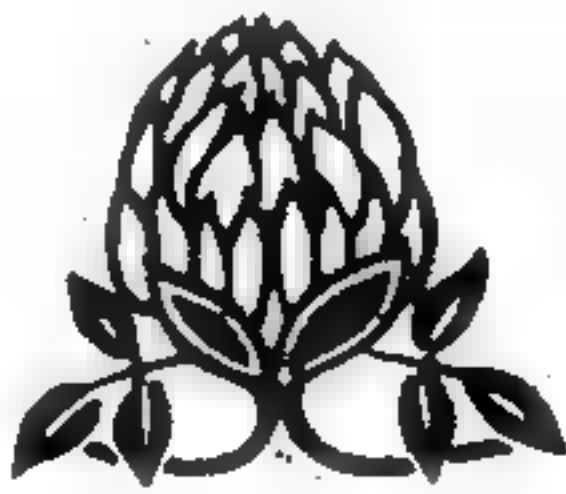
سید حسنین کاظمی

فصل عشق

چو بلبلی ز درود بهار داد نوید
هزار غنچۂ نشگفته در چمن خندید

بهار آمد و در دشت و کوه لاله دمید
لباس نو به تنش کرد هر کسی که شنید

بهار حسن بباغ جهان چو گشته پدید
هزار عاشق غمدیده آه و ناله کشید

بیا بریم بدشت و دمن، قدم بزنیم
که فصل عیش و سرور است و روز عدو وعید

بفیض فصل بهار است اینکه در گلشن
هزار ها گل نرگس گشوده چشم به دید

هجوم خیل نگاران چو دید بر صحرا
غزال وحشیٔ دشتی بسوی شهر رمید

شکستن دل خوبان نشایدت زنهار
بدین بهار بباید که ناز یار خرید

ثبات عمر بشر در جهان چو پرسیدم
شکوفه گل شد و گل هم شبانه روز دمید

به عندلیب چو گفتم بگو ز عیش جهان
نشست بر سر شاخی، سرود نغمه، پرید

سحر بخاطر یک خنده چمن، شبنم
هزار قطرۂ اشکش بروی گل بچکید

خلاف اگر که ببینی زیار خویش گهی
بلا درنگ بباید زیار خویش برید

گل حیات درین کهنه خارزار جهان
دمید و دامن صبر و تحملش بدرید

بسوی خانه ی اصلیش رفت واز شادی
بریش کهنه درختان آرزو خندید

ز بهر شادی و شور و نشاط قلب حزین
هزار چهرۂ گلرنگ و شاد باید دید

عارف جلالی

رباعیات

از کار جهان - نشان بنمایان اثری
وین مشکل بی گمان، آسان گذری
ای عارف کائنات وای واقف راز
از بود و عدم منزل و دوران خبری

این صحبت خوش نمائی مایک دو دم است
یک لحظه چه گفتی که ازین نیز کم است
هشیار که تا خبر شدی قافله کو
پندار که تا نفس کشیدی عدم است

تا بادهٔ زندگی به جامت باشد
فرمان جهانیان به نامت باشد
از روز قیامت چه بترسم آری
روزیکه نباشیم قیامت باشد

دنیاست که حرص و طمع وآز زده
یا ناز زده . سوز زده ساز زده
ما هم که درین قفس نمائی هستی
مرغیم، ولی حسرت پرواز زده

عارف جلالی

غزل

چشم از غم و اندوه جهان دوز و دگر هیچ
در آتش خود سوختن آموز و دگر هیچ

باز انجمن ناز شد افسرده و تاریک
باز آ ز دل مشعله افروز و دگر هیچ

خواهی که سلامت کشی زین محشر گیتی
یک حرفِ دلاویز بیاموز و دگر هیچ

دنیاست که اسرار مه و سال مسلسل
عمریست که تکرار شب و روز و دگر هیچ

از مخمصهٔ اجر و جزا نیک رهانید
نازیم برین عشق بد آموز و دگر هیچ

ز آتش نفس سوخته سامان چه برآید
جز آه شرر بار جهانسوز و دگر هیچ

آسوده ز هر سود و زیان حضرت عارف
مائیم و دل معرفت اندوز و دگر هیچ

اسلم انصاری

ای ایران

من که با قصه و عنوان تو دل باخته‌ام — همه جلوه و سامان تو دل باخته‌ام

خامهٔ سعدی و حافظ چو حقیقت پیراست — بگلستان و به دیوانِ تو دل باخته‌ام

چه بهاری که ازین گلشن معنی بدمد — به گل و سنبل و ریحان تو دل باخته‌ام

ای خراسان و ری و مشهد و تهران و اراک — بخدا با همه ایران تو دل باخته‌ام

به همه دانش و فرهنگ هنرارج نهم — به روایات درخشان تو دل باخته‌ام

همچو آن شاعر مشهور جهان گوته بنام — به حکایات نگارانِ تو دل باخته‌ام

همچو اقبال خود آگاه و سخن گوی بزرگ — به سخن های حکیمان تو دل باخته‌ام

حافظؒ و مولویؒ گوی که نگاران من اند — من به این نغمه سرایان تو دل باخته‌ام

انقلاب تو به دنیا چه دگرگونی داد — به هنرهای شهیدان تو دل باخته‌ام

چه فداکاری و پامردی و تسلیم و رضا — بشکوفایی ایمانَ تو دل باخته‌ام

فجر تو فجر همه خاوریان می خواهم — که باین فجر درخشان تو دل باخته‌ام

نارسیده به چمن های تو سرمست توام

ناچشیده زخمستان تو دل باخته‌ام

گوته: شاعر آلمانی و نویسنده جهانی که دوستدار شعر فارسی بود و تحت تاثیر فرهنگ و هنر ایران و شعر حافظ و سعدی دیوانی از منظومات خود به عنوان دیوان غربی تالیف کرده بود و در جوابش علامه محمد اقبال لاهوری، شاعر بزرگ و متفکر پاکستان دیوان "پیام مشرق" نوشت.

مقصود جعفری

غزل

در دستِ یار ساغرِ صهبا نیافتم
صد حیف در چمن گل رعنا نیافتم

عمری گذاشتم که ببینم جمال دوست
رفتم به دیر و کعبه خدا را نیافتم

بیمار عشق هستم و دانی که سالهاست
جز خاک کوی یار مداوا نیافتم

تا غرقه ام ز حسرت و محنت به جستجوی
جز گوهرِ عشق به دریا نیافتم

دستم بگیر کز همه عالم بریده اند
از معجز تو ره به مسیحا نیافتم

از بسکه شوق دیدن رویت به سینه بود
اندیشهٔ رهائی فردا نیافتم

بشنو کنون تو نالهٔ سوزانِ جعفری
دیگر به قلب غم زده اش جا نیافتم

مقاله حاضر چکیده تحقیقی ارزنده از خانم دکتر محموده هاشمی
برای دریافت درجه دکترای ادبیات فارسی در سال ۱۹۸۹ میلادی
از دانشگاه پنجاب - لاهور است که فصلنامه دانش اقدام به چاپ
آن برای دوستداران ادبیات فارسی کرده است

تحول نثر فارسی در شبه قاره
از عهد بهادر شاه اول تا بهادر شاه دوم
(۱۷۰۷م تا ۱۸۵۷ م)

تحوّل نثر فارسی در شبه قاره نخستین تحقیق جامعی است در این منطقه از جهان که مربوط به سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری برابر با هیجدهم و نوزدهم میلادی می شود، یعنی از آغاز پادشاهی بهادر شاه اول (۱۱۱۹هـ/۱۷۰۷ م) تا خاتمه سلطنت بهادر شاه دوم یا بهادر شاه ظفر (۱۲۷۴ هـ/۱۸۵۷ م)، به این ترتیب این جستار، دوران یکصد و پنجاه ساله را در بر می گیرد.

این دوره اگرچه از لحاظ سیاسی دوران انحطاط پادشاهان مغول به شمار می‌رفته اما به لحاظ ادبی و دانشهای ادبی دوره‌ای بسیار فنی محسوب می شود. در واقع این عهد دورهٔ ترقی و گسترش ادبیات فارسی است زیرا این دوره مقارن بوده است با دورهٔ نهضت فکری، دینی ، ادبی و فرهنگی مسلمانان شبه قاره، از آن رو که براثر اصلاحات عالمگیر شاه (۱۱۱۸ هـ/۱۷۰۶) آخرین پادشاه سلسلهٔ تیموریان بزرگ و ششمین پادشاه تیموری، تمایلات اجتماعی درمیان مردم پیدا شد و به تدریج دگرگونیهایی نیز در روشهای ادبی پدید آمد.

در دورهٔ سلسلهٔ مذکور پانزده تن از پادشاهان مغول حکومت کرده‌اند، که سهم ارزنده‌ای در راه گسترش و ترویج زبان و ادبیات فارسی داشته‌اند. این پادشاهان و سلاطین مانند اسلاف و نیاکان خود به زبان و ادب فارسی و هنر و فرهنگ ایرانی عشق می ورزیدند. آنان نه تنها شعر و ادب فارسی را ترویج می‌کردند، بلکه خود و فرزندانشان فارسی گوی فارسی دان و بعضی نویسنده این زبان بودند، به این لحاظ زبان فارسی در عهد این پادشاهان گسترش یافت بلکه

در بارشان محل تجمع بسیاری از بزرگان علم و ادب بود. حتی شاهان و شاهزادگان مغول نامهای ایرانی مانند جهاندار، شهریار، خسرو، کام بخش نیکوسیر، فرخ سیر می نهادند و ماه های سال از فروزدین تا اسفند ماه به شمار می‌رفت.

به سبب علاقهٔ فراوان سلاطین و امرای این عهد، زبان و ادب فارسی نه تنها مقام و منزلت خود را در دربار پادشاهان حفظ کرد بلکه به عنوان زبان رسمی درباری و لسان اهل علم و ادب، مورد توجه بزرگان و اشراف قرارگرفت و بر اثر پیروی ایشان از نیاکانشان در راستای بزرگداشت سخنوران فارسی کارهای بسیار اساسی و ارزنده در زمینهٔ ادبیات و علوم و تحوّل فرهنگ و ادب صورت پذیرفت.

نکته جالب توجه این است که در این عهد سرمایه نثر، غنی‌تر از نظم است به آن دلیل که ناآرامی های داخلی و هرج و مرج سیاسی باعث خود مختاری ایالت‌ها می‌شد و با اعلام خودمختاری ایالت های مختلف و تشکیل دربارهای متعدد امرا و نوابان و وجود خاندانهای بزرگ و ثروتمند، شمار شعرا و نویسندگان افزایش می یافت و آنان موضوعات گسترده‌تری برای خود بر می‌گزیدند و به جای نگارش زندگی نامهٔ یک پادشاه و یا تألیف تاریخ یک عهد، به تصنیف تاریخ ایالت های گوناگون می پرداختند. علاوه بر این بر اثر رقابت‌های ادبی، مؤسسه های بیشتری برای انشا نگاری دایر شد، که از جمله بیت‌الانشاء و دارالانشاء معروفترین آنان به شمار می رفت.

نکتهٔ مهم دیگر، تمایل نویسندگان به شرح مثنوی، داستان نویسی، تذکره، تنقید یا نعت نویسی است که جای تراجم و تواریخ را گرفت و انقلابی در افکار عموم به وجود آورد و معیار و زمینهٔ آفرینش و نوآوری ادبی را افزایش داد و کتابهای بسیاری در تاریخ انشاء ، تذکره، ترسل، دستور، لغت، جغرافیا، ریاضی، طب ، نجوم، هندسه وغیره تألیف شد.

بررسی اجمالی تألیفات دورهٔ تیموریان متأخر

۱) تاریخ نویسی

دورهٔ حکومت سلاطین مغول با هرج و مرج سیاسی، ناآرامی های داخلی و شورشهای خارجی مقارن بود. به این لحاظ شمارکتابهای تاریخی این دوره بسی بیشتر ازادوارگذشته است. خورخان به علت تضعیف حکومت مرکزی و تشکیل دولت های داخلی و اعلام خود مختاری استانها و ایالت ها، عنوان و موضوع کتابها را به اشخاص و اوضاع ویژه‌ای اختصاص نمی دادند بلکه به موضوعات دیگر نیز می پرداختند به این لحاظ در تاریخ نویسی تنوع ایجاد شد و شیوهٔ نگارش تغیر یافت.

سبک کتابهای تاریخ این دوره

نثر کتابهای این دوره به طورکل ساده است اما گاهی نثر مصنوع و فنی به کار می رفته است. روش ساده نویسی دراین عهد به این منظور دنبال شد تا اکثر مردم ازکتب آنان بهره‌ور گردند ، مسجع و مرصع بیشتر درکتب دورهٔ ابتدائی آمده است همچون نثر بهادر شاه نامه تألیف نعمت خان عالی که تنها نویسندهٔ دقیق این دوره به شمار می رود، محمد هاشم خوافی خان مؤلف منتخب اللباب و محمد قاسم عبرت لَف عبرت نامه ، مبارک الله واضح مؤلف تاریخ ارادت خان، سیرالمتأخرین از غلام حسین طباطبایی شیوهٔ درباری را دنبال کردند، زیرا وابسته به دربار پادشاهان و سلاطین دورهٔ خود بودند و کتابهای تاریخ را دربارهٔ همین پادشاهان نگاشته‌اند، نثر این کتابها اگرچه در غالب موارد ساده و روان است، اما نویسندگان برای ابراز احترام و ستایش از پادشاهان سلاطین و بیان شجاعت و جوانمردی آنان در میدان جنگ، جمله های فنی و مصنوع به کار برده و در تزئین عبارات، ازکلام منظوم بهره جسته‌اند.

اصلاحات و لغات محلی در نثر کتابها فراوان به کار رفته و گاهی ساختار جمله ها نیز به طرز محلی است، مانند: "لوت کردند" - به غارت بردند "لشکر خود را تیار ساخته میدان عزم را قایم کرد" - لشکر خود را آماده ساخته عازم میدان جنگ شد و نظایر آن.

گاهی آیه های قرآن مجید نیز برای تاکید مطالب به کار رفته است،

۲) تذکره نویسی

تذکره نویسی در این دوره رواج بسیار داشته و از مآخذ مهم ادبی، تاریخ و فرهنگی به شمار می‌آمده‌است. تعداد تذکره های این دوره به هفتاد می‌رسد که پنجاه و نه مجلد آنها شهرت بسیار دارد. دیگر تذکره ها به ندرت یافت می شود، از این تعداد شش جلد را تذکره نویسان ایرانی و بقیه را نویسندگان محلی تدوین و تألیف کرده‌اند.

مشهور ترین و مهمترین تذکره های این دوره عبارت اند از: همیشه بهار از کشن چند اخلاص، سرو آزاد از آزاد بلگرامی، سفینه شیخ علی حزین، مردم دیده از ملا عبدالحکیم لاهوری، گل رعنا از لچهمی مزائن، انیس الاحبا از موهن لال انیس، مقالات الشعراء از شیر قانع تتوی، نشتر عشق از حسین قلی خان، مجمع النفایس از سراج الدین علی خان آرزو.

تذکره های بسیاری دربارهٔ اولیا و صوفیان تألیف و در پنج قسم به عبارت زیر طبقه بندی شده است:

۱ - تذکره های مجموعی

۲ - تذکره های انفرادی

بعضی از اصطلاحات را خود ابداع می کرده‌اند، مانند بلاناغه = بدون تعطیل، پوره، کامل و امثال اینها، شیوهٔ نگارش تذکره های اولیا و علما سبک مخصوص عارفانه و عالمانه است. جمله های طولانی، لغات و اصطلاحات عربی، اقتباس از احادیث، اقوال بزرگان و آیه های قرآن مجید به همراه تفسیر آیات آورده شده است. کلام منظوم عربی و فارسی برای زیبایی عبارت به کار برده شده است.

۳) دین - تصوف - اخلاق

علما، مشایخ و صوفیان معروف در این دوره ظهور کردند و کتابهای متعدد دربارهٔ دین، اخلاق، عرفان و تصوف به نثر فارسی تألیف شد، سبک این کتابها عالمانه، عارفانه و منشیانه است. گاهی کتابها به دو بخش فارسی و عربی تصنیف شده، مانند تفهیمات الله و شرح مؤطا تألیف شاه ولی الله محدث دهلوی، چون

اغلب علما، شاعر نیز بودند برای زیبایی عبارات جمله های موزون و کلام منظوم می آورده‌اند.

٤) انشا نگاری

انشا نگاری در شبه قاره در قرنهای شانزدهم و هفدهم به حدّ کمال و نقطه عروج خود رسیده بود. در دورهٔ مورد بحث انشا نویسی از موضوعات مطلوب منشیان مسلمان و هندو بوده و آنها می کوشیدند در این فن تا آن حد مهارت داشته باشند که در دربار پادشاهان، امرا و نوابان به عنوان منشی استخدام شوند. بدین ترتیب برای ابراز علم و فضل در هنر انشا نگاری مسابقه‌ای آغاز می‌شد و هر یک سعی بر آن داشت تا گوی سبقت را از دیگری برباید. در نتیجه، برای تزیین و زیبایی عبارات، از اصطلاحات جدید و گونا گون استفاده شد و سجع و ترصیع و تشبیه و استعاره و تلازمه بندی در انشا نویسی رواج یافت.

سبک انشاهای این دوره

نثر انشاهای مصنوع ، فنی و منشیانه همراه با سجع، ترصیع، تشبیهات، کنایات و استعارات، گونا گون و جالب است. گاهی برای زیبایی عبارات از صنایع معنوی، لفظی و مترادفات نیز استفاده شده و در بیشتر موارد کلام منظوم برای تاکید مطلب و آرایش عبارات آمده است.

سبک انشاها به طور کلی به فارسی محلّی نگاشته شده و دارای لغات و اصطلاحات محلّی فراوان است. ساختار جمله ها نیز در بیشتر موارد به سبک مخصوص محلی است. گاهی انشا نگاران برای اظهار مهارت به زبانهای مختلف حمد، نعت و منقبت را به عربی، ترکی و فارسی نگاشته‌اند، مانند رقعات قتیل که درآن حمد به عربی، نعت به ترکی و منقبت به فارسی آمده است. در بعضی موارد فعل به سبک فارسی هندست. و در منقبت به فارسی آمده است. و در بعضی موارد فعل به سبک فارسی هندی به کار رفته است مانند: آگاهانید، کنانید و امثال آن.

۵) قصه نویسی و داستان سرایی

مهمترین وسیلهٔ تفریح و آموزش اخلاقیات و آداب، تدبر و هوشمندی، راست گویی و حق پرستی به شمار می رفته است. از قصه های بسیار معروف، قصه حاتم طایی، قصه چهار درویش، بوستان خیال، داستان و امق و عذرا، قصهٔ گل بکاولی و قصه دقیانوس را می توان نام برد.

سبک قصه های این دوره

نثری است داستانی یا حکایتی که به زبان ساده و سهل نگاشته شده است. چون هدف تنها بیان حکایات نبوده، بلکه آموزش اخلاق، آداب معاشرت، میهمان نوازی، راستگویی، نیکوکاری و توکل به خدا منظور نظر بوده است، بنابر این، اقوال بزرگان، حکایات و ضرب الامثال با کلام منظوم در آنها به کار رفته است. مقدمه بیشتر این کتابها با حمد و مدح پیغمبر آغاز می شود و دارای نثر مصنوع، مسجع و مرصع است. گاهی، کلام منظوم و صنایع معنوی و لفظی نیز آورده شده است.

۶) کتابهای علمی و فنی

۱ - طبّ: در عهد تیموریان متأخر در دربار پادشاهان و امرا، اطبای برجسته و معروف بسیاری حضور داشته اند و تألیف و تصانیف گرانبهایی را در این زمینه به جای گذارده اند. معروفترین آنها مفرّح القلوب، میزان الطبّ و مجرّبات از حکیم محمد اکبر ارزانی و خلاصهٔ قوانین العلاج و مجمع الجوامع از میر محمد هاشم و محمد حسین خان است.

سبک کتابهای طبّ

نثر کتابهای طبّ علمی است. در بیشتر موارد اصطلاحات واژه‌های مخصوص طبّ و گاهی کلمه های یونانی به کار رفته است. از آیه های قرآن مجید و لغات عربی فراوان استفاده شده و برای اشخاصی که به واژه‌های طبّ آشنایی ندارند، قابل فهم نیست.

ب - موسیقی

در زمان تیموریان متأخر موسیقی رواج بسیار داشت. در اواخر زمانی که سلطنت به ایالت های مستقل و آزاد تجزیه شد، موسیقی از دربار سلطنتی به دربار نوّابان راه یافت. آنان برای پرورش و توسعه موسیقی کوشیدند. در زمان نواب واجد علی شاه موسیقی به درجه اعلا و اوج کمال رسید. در عهد وی آهنگی به نام "تهمری" اختراع شد. کتب بسیار تألیف گردید. از کتابهای معروف موسیقی اصول النغمات، تشریح الموسیقی، مطلع و مجمع‌الفنون و مجمع‌العلوم را می توان نام برد.

سبک کتابهای موسیقی، هندی است. کلمه های خالصاً هندی در نثر بسیار به کار رفته است مثلاً : مت = عقل ، مذهب یا دین، مها = بزرگ لغات عربی هم اغلب آورده شده مانند : منظبظه، خوض، از سخن منظوم نیز برای زیبایی عبارات و توضیح مطالب استفاده شده است.

ج - خطاطی یا خوشنویسی

خوشنویسی در عهد مغول متأخر به اوج کمال رسید. از خوشنویسان بسیار معروف این دوره حفیظ الله، غلام علی ، قاضی نعمت الله و حافظ نورالله بودند که در خط نسخ و نستعلیق و طغرا نویسی شهرت داشتند.

نجوم ، هیئت و رمل

در دورهٔ مورد مطالعه ، مسلمانان آثار گرانبهایی در زمینهٔ نجوم و هیئت به جای نهاده اند. از قرار معلوم تعداد کتب علم نجوم و هیئت به بیست و هفت می‌رسد. از این میان حکیم الریاضی، تقریب التحریر ، اسرارالنجوم ، معراج التوحید نجم الصدر، انوار نجوم ، کنزالعاشقین، مفتاح النجوم و حدایق النجوم شهرت فراوان دارد. معروفترین هیئت دانان و منجمان این دوره عبارت بودند از: محمد صادق انبالوی ، خیر الله مهندس و قبول محمد انصاری.

علم رمل نیز یکی دیگر از دانشهای مطلوب مسلمانان بود از : در شبه قاره شهرتی که در این علم نصیب مسلمانان شد ، نصیب رمالان هندو نشد.

در قرن هفتم هجری / سیزدهم میلادی، حیدر شیرازی و دو فرزند او ناصر الدین و عمر در این علم مهارت خاصی به دست آوردند و کتابهای تحفة الرمل، و

خلاصة الرمل را تألیف کردند. در این عهد کتابهای متعددی دیگری نیز تهیه گردید. معروفترین آنها انوار الرمل از عبدالغنی شروانی، اختصار الرمل از مولوی روشن علی و ضیاء الرمل و مرآة الرمل از عبدالرحمن.

سبک کتابها، نثری علمی به زبان فارسی همراه با جمله های طولانی به زبان عربی است، گاهی آیه های قرآن مجید برای توضیح مطالب آورده شده. جدول مختلف برای نشان دادن برج ها نقاشی شده است، گاهی از مناسبات لفظی و صنایع لفظی استفاده شده است، مانند: مال و اموال، شغل و عمل.

علم هند سه سیاق و حساب

این علم در دورهٔ مورد بحث ترقی و رواج بسیار یافت. کتابهای جداگانه در موضوع هند سه و سیاق تألیف گردید و روند تألیف این نوع آثار به فارسی تا آغاز حکومت انگلیس (۱۸۵۷ م) ادامه داشته است. ازکتابهای معروف علم هند سه و سیاق خلاصة السیاق و سیاقنامه رساله جبر و مقابله، دستور السیاق، شمس الهند، تحریر الاشکال و تقریر التحریر و هیئت السیاق را می توان نام برد. تعداد کتب حساب به قرار معلوم در این دوره به (سی و سه) ۳۳ می رسد. کتب معروف حساب، غایه جهد الحساب، دیوان پسند، تحریر الصدر، نقودالحساب، زبدة الحساب، بدیع الحساب، مرآة الحساب، دستور الحساب است.

سبک این کتابهای علمی همراه با لغات و واژه های عربی و محلی فراوان است. ساختار جمله ها در بیشتر موارد محلی است، گاهی مناسبات لفظی نیز آورده شده است، مانند: قطعه قطاع، ثلث و ثالث، جامع و قطاع و امثال اینها.

۷- روزنامه نگاری

روزنامه نگاری در شبه قارّه از عهد پادشاهان تیموری به صورت وقایع نگاری خطی رواج داشت. نخستین هفته نامه فارسی زبان "مرآة الاخبار" است که در تاریخ ۱۲۰۱ شمسی با مساعی رام موهن (لعل) هر جمعه منتشر می گردید. پس از این، جام جهان نما، به عنوان دومین هفته نامه فارسی در شهر کلکته چاپ می شد.

از دیگر هفته نامه ها و روزنامه های معروف زبان فارسی شمس الاخبار،

اخبار سی رام پور، آینهٔ سکندر، لدهیانا اخبار، زبدة الاخبار و سراج الاخبار را می توان نام برد.

سبک روزنامه ها

نثر فارسی دورهٔ تیموریان متأخر بسیار مهم و بسیار غنی شمرده می شود، زیرا تعداد کتابهای که در این عهد به وجود آمد بسی بیشتر از ادوار گذشته انواع و اقسام نثر بوده است.

شیوهٔ نثر در این دوره اگرچه به طورکلی ساده و سهل بود اما در عین حال نثر فنّی و مصنوع فراموش نشد، بلکه در بین منشیان دربار و اهل فضل رواج و مقبولیت داشت. چون این گروه از نویسندگان بیش از دیگران مایل به هنرنمایی و نشان دادن مهارت در نویسندگی بود. سجع و تکلفات، کثرت تعارف و تکرار، اعادهٔ جمله های مکرر و فنی از مختصات نثر منشیان این دوره است که گاهی در این مسابقهٔ هنر نمایی، عبارات فنی و مصنوع همراه با تشبیهات و استعارات و کنایات گونا گون آورده شده است.

یکی دیگر از خصایص انشا نگاری این دوره سبک مخصوص محلی یا سبک فارسی هندی است که در آن ساختار جمله ها به سبک فارسی این منطقه و محلی آمده است. لغات و اصطلاحات محلی یا هندی بسیار به کار رفته است ، تا زمانی که خواننده به آن آشنایی نداشته باشد فهم آن دشوار است ، مثلاً بی دماغ شدم، یعنی عصبانی شدم. یا کلمه هایی مانند کره - البگوی، بیتهک - اتاق پذیرای، چوکی - موضع ، چبوتره - سائبان وغیره.

تأثر لغات و اصطلاحات محلی در زبان فارسی

در شبه قاره، فارسی، زبان اصلی مردم نه بوده است بلکه به عنوان زبان خارجی از ایران به این دیار وارد شد و پس از تسلط غزنویان در قرن پنجم رواج یافت و مورد توجهٔ نویسندگان و شعرا قرار گرفت.

در عهد پادشاهان تیموری که سرپرست و مشوق این زبان بودند و علاقهٔ زیادی به زبان و ادبیات فارسی داشتند به اوج کمال رسید. عهد آنان دورهٔ طلایی و فصل درخشان ادبیات فارسی در تاریخ شبه قاره محسوب می شود. اما چون

زبان فارسی زبان اصلی مردم نه بود، رنگ زبانهای محلی را به خود گرفت و صدها لغت و اصطلاحات محلی در آن راه یافت.

این کار برد لغات و اصطلاحات محلی به نام "استعمال هند" معروفیت پیدا کرد.

استعمال هند "در ادبیات فارسی به معنی به کار بردن لغات و اصطلاحات هندی آمده است. این کار برد در عهد اورنگ زیب عالمگیر متوفی (۱۱۱۸ هـ) با محدود شدن رفت و آمد ایرانی ها به این سرزمین افزایش یافت زیرا برای مردم برای مردم آشنایی به لغات و اصطلاحات جدید فارسی دشوار گردید. به این لحاظ نویسندگان و شعرای شبه قاره از لغات هندی و محلی بیشتر استفاده کردند که برای نویسندگان و ادبای ایرانی قابل فهم نه بود و آنان این گونه کار برد لغات و اصطلاحات محلی را به باد انتقاد گرفتند. سراج الدین علی خان آرزو، شاعر و نویسندهٔ معروف این دوره در ضمن دفاع از این "استعمال" چنین اظهار نظر کرده است :

" آوردن الفاظ عربیه و ترکیه بلکه زبان ارمنی در فارسی مسلم است و باقی ماند الفاظ هندی و آن نیز به مذهب مؤلف در این زمان ممنوع نیست"

اختلاف ادبی میان دوگروه هندی و ایرانی موجب انجام کارهای اساسی و تدوین فرهنگهای فارسی در این سرزمین شد مانند قاطع برهان، مؤید برهان، ساطع برهان، رفیع هندیان، قاطع قاطع تنبیه الغافلین ، مثمر، چراغ هدایت ، سراج اللغات ، نوادر اللغات مراة اصطلاح ، چمنشان و بدایع و قایع بها رعجم و امثال آن.

دکتر عباس کی منش
دانشکده ادبیات ، گروه ادبیات فارسی
دانشگاه تهران - ایران

کتابخانه های ایران در دوره تیموریان

کتاب و کتابخانه در بررسی قلمرو اندیشه و آثار ذوقی و هنجارهای علمی و فرهنگی، ملاک اصالت تمدن هر ملت و پایه استوار فرهنگ تواند بود، بدانگونه که سیر تکاملی تمدن هر قوم را بدان بازتوان شناخت.

اگر به پیشینهٔ پیدایش تمدن ملت ها در نگریم، در می یابیم که پژوهش درکار کتاب و کتابخانه ، بر هر چیز تقدم دارد. چه، استمرار خطّ سیر ذوقی و فرهنگی ملتها را بدان باز می شناسند.

در تمام حوزهٔ جغرافیایی زبان فارسی از خراسان تا آذربایجان و فارس، و از ماوراء النهر (ازبکستان و تاجیکستان) تا شبه قاره (هند و پاکستان و بنگلادش) کتاب و کتابخانه صورت یک مرزبندی علمی و فکری در فراسوی مرزبندی حکومت‌ها نقشی حساس و اثر بخش داشته است.

قرن نهم، آخرین دوره مهم ادبیات ایران بوده و از آن دوره‌ای به این سو تا این درجه از اهمیت در تاریخ فرهنگ ایران پیدا نشده است، پس از آن، ادب و فرهنگ ایرانی راه تنزل و انحطاط پیش گرفته است و اگر ادوار تجدید و احیایی هم روی نموده، محدود بوده باشد.

اگر کشورگشایی امیر تیمور گورکان و عواقب مترتب بر آن، بر ایرانیان گران آمده است، نتیجهٔ آن، پدید آمدن آثار علمی و ذوقی و هنری و ادبی است که با ولایتداری اعقاب وی درحوزه زبان فارسی پیدا شده است. چه، با تاسیس مراکز علمی، دارالشفاء ، مدرسه ، کتابخانه و حمام تجدید بنایی در فرهنگ اسلامی و ایرانی روی داده است. برخی از دانشمندان مانند امیر علیشیر نوایی، تیمور را صاحب ذوق ادبی دانسته و نقاد سخنش خوانده‌اند.(۱)

آنگاه که تیمور به دهلی رفت، از جامع، آن شهر خوشش آمد، بنابر این گروهی از استادان معماری هند را با خود به سمرقند برد و برجی شبیه جامع دهلی در آن شهر بنیاد نهاد و بر آن جامع کتابخانه ای عظیم وقف داشت. (۲)

امیر تیمور پیوسته وقت خود را در میدانهای جنگ می گذرانیده و شاید

مجالی برای پرورش نبوغ و استعدادهای هنری و علمی، آنگونه که باید، نمی یافته است. اما با پدید آوردن محیط مساعدی چون سمرقند، فرزندان و جانشینان او از بزرگترین مشوقان طالبان علم و هنر و صنعت بوده، با ترغیب آنان مکتب تازه‌ای در عرفان و ادب، معماری، خط، تذهیب، نقاشی، کاشی سازی صحافی و سایر فنون ظریفه گشوده شده است که این مکتب نو آیین تأسیس کتابخانه را الزامی می نمود که شرح آن به وضوح گفته خواهد شد.

کتابخانه های شاهرخ

شاهرخ چهارمین فرزند امیر تیمور (۷۷۹ - ۸۳۰) برای بازسازی خرابیهایی که تیمور به وجود آورده بود کوشش فراوان به کاربست، چه، دیوارهای هرات و مرو را بر بنیادی استوار نهاد و در آبادی شهرها کمر همت بر میان بست و چه بسیار مدرسه، مسجد، رباط، خانقاه دارالشفاء که بنیاد کرد و بر همهٔ آنها کتابخانه های شایان اعتنا جهت استفادهٔ طالبان علم وقف نمود. (۲)

شاهرخ در سال ۸۱۳ هـ ق مدرسه شاهرخیه هرات را در برابر قلعه معروف اختیار الدین بنا کرد و به این مدرسه، کتابخانهٔ بزرگی همراه با کتب بسیار نفیس وقف داشت و دانشمندانی چون محی الدین غزالی طوسی، یوسف اوبهی و ناصرالدین لطف الله را به تدریس و تحقیق در آن مدرسه فرا خواند و خواجه علاء الدین چشتی را سرپرستی آن مدرسه داد و خازن کتابخانه‌اش نمود و کتابخانه را مزین به انواع کتب و نیز آراسته به قرآنهایی به خط نسخ و نستعلیق ساخت.

شاهرخ میرزا از میان پسران تیمور بیش از همه به ادبیات و فرهنگ ایران دلبستگی داشت. به ویژه که بیشتر از همگان شیفتهٔ تاریخ بود و بدین لحاظ بسیاری از تاریخ نگاران را به نگارش کتابهای سودمند بر انگیخت و آنان را در دارالسلطنهٔ هرات کتابخانه‌ای بزرگ آراسته به انواع کتب در زمینه‌های گونه گون ارزانی داشت.

در میان خطاطان چابکدست دربار شاهرخ، مولانا معروف هروی را نیز توان دید که نه تنها از خوشنویسان دستگاه او بوده، بلکه در دربار بایسنقر میرزا نیز حرمتی تمام داشت. وی چندگاهی سمت کتابداری کتابخانه شاهرخ را در هرات

برعهده گرفته است.(٤)

کتابخانه با یسنقر

غیاث الدین با یسنقر، پسر شاهرخ و نوهٔ امیر تیمور گورگان (م ۸۳۷ هـ)

با رفتن یکی دو مأموریت به تبریز و استرآباد، چون جوانی با ذوق و هنرمند و دوستدار ادب و در عین حال بسیار خوشگذران بود، از کارهای پادشاهانه کناره جست و عمر خود را با جمع آوری کتب و نشست و برخاست با مردان و شاعران و ادیبان گذراند، و در بارش را مجمع موسیقیدانان نقاشان، خطاطان، مذهبان، صحافان و فاضلان و سخنوران کرد. چه، این هنرمندان از عراق، فارس و آذربایجان و دیگر بلاد به دربار وی روی می آوردند.

او در خط، استاد بود و رقم استادانهٔ او برطاق و پیرامون سر در مسجد گوهر شاد مشهد، آراسته به آیاتی از قرآن مجید نشانهٔ کمال هنرمندی وی است. هم اوست که حماسهٔ بزرگ ایرانی یعنی شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی را جمع آوری کرد و دستور داد تا مقدمه ای بر آن نویسند و از آن شاهنامهٔ با یسنقری را فراهم آوردند.

بایسنقر دارالصنایع هرات را برای کتابخانهٔ خود بنیاد نهاد و هرات را مجمعی از دانشمندان، ادیبان، هنرمندان و خوشنویسان ساخت تا برای کتابخانهٔ عظیم و پربهای او آثار نفیس فراهم آورند. از این روی کتابهای ارزنده‌ای به خط ثلث، نسخ و نستعلیق نوشته آمد، که از آن جمله است: نسخه‌هایی از گلستان سعدی که به خط یاقوت مستعصمی خطاط معروف نوشته شده است.

این نسخه های زیبا به تذهیب و مجالس نقاشی زینت یافته و با تجلید نفیس به صورت مجموعه‌ای از هنر درآمده است و با این ترتیب هنر نقاشی و تذهیب و تجلید و خطاطی در ایران به اوج کمال خود رسید و مکتب هنری هرات که از درخشانترین مکتبهای هنر ایرانی است اساس نهاده شده است. (٥)

کتابخانهٔ عظیم بایسنقر یکی از پرارج ترین کتابخانه هایی است که در طول تاریخ ایران بنیاد شده است و تنها نظیر آن، کتابخانه سلطان حسین میرزا (بایقرا) است.

نسخه های نفیسی که از کتابخانه با یسنقر برجای مانده، بهترین نمودار ترقی و

تکامل فن کتاب سازی و هنر تجلید و تذهیب و نقاشی در ایران به شمار توانند آمد. در کتابخانه‌های ایران نسخه های گرانقدری از کتابخانهٔ بایسنقر و شاهرخ محفوظ و مضبوط است که از دیدگاه ارزش هنری، فراتر از هرقیمتی است که برآن نهند. چنانکه در کتابخانهٔ حاج محمد نخجوانی تبریزی جنگی نفیس به خط مولانا اظهر تبریزی از شاگردان کمال الدین جعفر خطاط شهیر برجای مانده است. این جنگ حاوی اشعاری است که خطاطان کتابخانهٔ بایسنقر میرزا پس از در گذشت ناگهانی این شاهزادهٔ فضل دوست و هنر پرور در سال ۸۳۷ در قلم آورده و به عنوان تسلیت نامه به حضور شاهزاده بها درخان پیشکش داشته‌اند.

عبد الرزاق سمرقندی نوشته است که چهل نفر کاتب از جمله مولانا ظهیرالدین اظهر، شهاب الدین عبدالله، جلال الدین شیخ محمود، شمس‌الدین هروی، آصفی هروی، واحدی، در کتابخانهٔ بی‌نظیر میرزا بایسنقر به کارکتابت و استنساخ نسخه‌های نادر سرگرم بودند. (۶) و نیز کسانی چون مولانا منشی، مولانا محمد جرده، مولانا زاهدی، مولانا زین الدین، مولانا ولی، مولانا جلال کرمانی و امیر جلال الدین یوسف متخلص به امیری در سلک خوشنویسان و شاعران و صاحبنظران کتابخانهٔ بایسنقری نام برآورده‌اند.

رئیس کتابخانهٔ بایسنقری کمال‌الدین جعفر تبریزی مشهور به جعفر بایسنقری از خوشنویسان معروف قرن نهم هجری است وی در نوشتن همه خطوط هنرمندی نموده، اما خط نسخ نستعلیق را بهتر از همهٔ معاصران خود نوشته است (۷).

بایسنقر میرزا نیز در خط استاد بود و در خط ثلث کم نظیر. او کتیبه های مسجد گوهر شاد که بانی آن ما در خود او بوده، در سن بیست سالگی نوشته و در پایان آن رقم کرده است (بایسنقر بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان فی سنهٔ ۸۲۸) و معروف است که قرآن را نیز به خط ثلث در طول ۲ متر و نیم نوشته که شاهرخ صلهٔ آن را خراج یکسالهٔ خراسان قرار داده است.

میرزا بایسنقر مؤسس و بنیانگذار زیباترین مکتب کتاب نویسی در ایران است. وی با پرداخت دستمزدهای فراوان و اعطای جوائز ارزنده هنرمندترین استادان خط و تذهیب و صحافی را در دستگاه خود گرد آورده و آنان را برای پدید آوردن ظریف ترین آثار هنری بکار گمارده و به نیکوترین وجهی می

نواخته است.

کتابهای کتابخانه وسیع این شاهزاده هم اکنون در تمام کتابخانه‌های جهان پراکنده است و هر جا که هست به کمال حرمت و دقت نگریسته می‌شود.(۸)

کتابخانه الغ بیگ

الغ بیک بزرگترین فرزند شاهرخ (۷۹۶ - ۸۱۲) مدرسه‌ای بزرگ برای طالبان علم در رشته‌های گوناگون در سمرقند بنیاد نهاد و برآن کتابخانه‌ای عظیم وقف داشت و نیز خانقاهی در آن شهر برپا کرد و مزارع بسیار و مستغلات فراوان بر این و رصدخانه و مدرسه و خانقاه وقف نمود که از محل عواید آن به کارمندان مواجب پرداخت می‌شد.

الغ بیک نه تنها در سمرقند بلکه در دیگر شهرهای ماوراء النهر مدارس، خوانق، صوامع ، مساجد و بقاع خیرساخت و تکریم و تعظیم علما و فضلا را برخود لازم دید و بر هر یک از این مراکز تعلیم کتابخانه‌ای آراسته، به انواع کتابها وقف کرد.(۹)

الغ بیک مدرسه‌ای بزرگ همراه با کتابخانه‌ای وسیع بر سرچار سوق شهر بخارا بنا نمود که هر روز طالبان علم گروها گروه بدان کتابخانه آمد و شد داشتند و از کتابهای نفیس آن سود می‌جستند.(۱۰)

کتابخانهٔ خلیل سلطان

خلیل سلطان فرزند میر انشاه پسر دیگر امیر تیمور (م ۸۱۲) نه تنها حامی شعرا و نویسندگان و هنرمندان و اهل ذوق و حرفه ها بوده است بلکه خود نیز شعر نیکو می گفت. که نمونه‌هایی از اشعارش را در تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی توان جست.

این شاهزاده تیموری را مانند دیگر شاهزادگان آن سلسله علاقهٔ فراوان به جمع آوری کتاب و تشکیل کتابخانه بود. چنانکه در تاشکند کتابخانه‌ای مزین به انواع کتب اعم از کتب ادب ، تاریخ، نجوم پزشکی، داروسازی، جغرافیا، و بسیاری از علوم دیگر برپا داشت و نسبت به اهل علم و طالبان ذوق به رفق و مدارا عمل می‌کرد و آنان را از پاداشهای فراوان خود برخوردار می‌ساخت.

وجود این کتابخانه در تاشکند و تشویق و ترغیب او نسبت به دانشمندان مایهٔ رونق این شهر گردید. چه علما و فضلا به منظور استفاده از کتابخانهٔ وسیع و با ارزش تاشکند بدان دیار آمده و این شهر را مجمع علم و علما ساختند و این خود سبب بنیاد کردن کتابخانه‌های دیگر در آن سرزمین شد و این شهر را نسبت به دیگر شهرها مرکزیت علمی داد.

کتابخانه پیر محمد بن عمر شیخ

میرزا پیر محمد بن عمر شیخ شاهزادهٔ تیموری که از جانب امیر تیمور حکومت فارس داشت به مانند برادر و برادرزادگانش به کتاب و کتابخانه علاقهٔ فراوان نشان میداد. بدین روی در شیراز کتابخانه‌ای بنیاد نهاد که در آن روزگار در حوزهٔ فارس همانند نداشت و خطاطان، نقاشان و تذهیب کاران را برآن داشت که به رقابت و همچشمی با دربارهای دیگر شاهزادگان تیموری به استنساخ و تحریر و تنظیم و تدوین کتابهای ارزنده بپردازند. این رقابت سبب آمد که هنر نقاشی و کتاب سازی در فارس روی به ترقی نهد. و مکتب هنری جدیدی که آمیزه‌ای از نقاشی و کتابسازی هرات و عراق و بود در فارس بوجود آید و مکتب شیراز را پدید آورد. اهمیت کتابخانهٔ شیر محمد این بس که در بسیاری ازکتابخانه‌های با شکوه جهان کتب ارزنده‌ای از آن توان یافت.

علاوه برا این کتابخانهٔ وسیع، کتابخانه‌ای نیز به مسجد جامع عتیق شیراز منظم ساخت.(۱۱)

کتابخانه سلطان حسین بایقرا

این پادشاه ادب دوست درباری ترتیب داد که به وجود بسیاری از شاعران نویسندگان، خطاطان و هنرمندان آراسته بود و بدین ترتیب خط بطلان بر شهرت دربار سلطان محمود غزنوی کشید. وزیر دانشمندی داشت به نام امیر علیشیرنوایی که او نیز مردی ادب پرور و دوستدار هنرمندان بوده است.

سلطان حسین میرزا بایقرا، (۸۴۲ - ۹۱۰) گروهی از خوشنویسان نامدار ایران را که بیشتر آنان دست پروردهٔ او و یا وزیر باتدبیرش بودند گرد آورده بود ایشان مأموریت داشتند که روز و شب به نگارش و استنساخ نسخه‌های بدیع برای

کتابخانهٔ سلطان، عمر گذارند. بذل عنایت او به زیبایی خط، سبب آمد که گروه بیشماری از خوشنویسان پیدا آیند و خط فارسی را، چه نستعلیق و چه نسخ به زیباترین صورت در جلوه آرند.(۱۲)

از جملهٔ این خوشنویسان سلطان علی مشهدی است که به زیبایی صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نستعلیق و نسخ آن مقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدم را منسوخ ساخت و در زمان سلطان حسین بایقرا همواره به اشارت او و التماس علیشیر به کتابت می پرداخت.

سلطان حسین بایقرا به سبب علاقه فراوانی که به کتابت و کتاب و هنر و هنرمندان داشت استاد کمال الدین بهزاد را به عنوان خازن (رئیس) کتابخانه عظیم خود برگزید. در این کتابخانه آثار گرانبهایی به خط استادان معروف آن روزگار بجا مانده که از جملهٔ آنهاست شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی و مجالسی از تصاویر هنرمندانهٔ استاد کمال الدین بهزاد و دیگر نقاشان دورهٔ سلطان حسین میرزا که شاهنامه بازمانده از دستگاه سلطان حسین شاهکاری است از هنر کتاب سازی در ایران و صاحب‌نظران برآنند که همسنگ آن را در همه جهان نتوان یافت.(۱۳)

سلطان حسین با بنیادکردن این کتابخانهٔ وسیع و با عظمت و مدرسه‌ای که در هرات اساس نهاده بود، توانست نزدیک به ده هزار طالب علم را با هزینهٔ دربار در آن مدرسه به تحصیل وا دارد و به استفاده از آن کتابخانه ملزم کند. به نام این سلطان تیموری مورخان کتابها نوشته و شاعران اشعار فراوان پرداخته‌اند.(۱۴)

کتابخانهٔ امیر نظام الدین علیشیر نوائی

امیر علیشیر نوائی جغتائی (۸۴۴ - ۹۰۶) از بزرگ زادگان خاندان جغتای بن چنگیز خان حاکم ماوراء النهر و کاشغر و بلخ و بدخشان بود.(۱۵)

امیر علیشیر به دو زبان فارسی و ترکی شعر می گفت به همین جهت مشهور به "ذواللسانین" بود، در شعر ترکی نوائی تخلص می‌کرد و در شعر فارسی "فانی" یا "فنایی" دیوان فارسی و نزدیک ششهزار بیت شعر دارد. او مکتبی در ادبیات فارسی در هرات به وجود آورد که آن را "مکتب هرات" گفته اند.

علیشیر نوایی در رعایت اهل فضل نهایت کوشش خود را به کاربسته در تربیت

اهل هنر و صاحبان ذوق کوشش بسیار نموده است. از این روی چه بسیار که شعرا در مدح وی قصاید غرا پرداخته‌اند.

در شرح احوال او آمده است که سیصد و هفتاد مسجد و مدرسه و خانقاه و کتابخانه بنیاد نهاده‌است.

این وزیر دانشمند شیفته و دلباختۀ کتاب بود. از این روی کتابخانه‌ای در هرات فراهم آورده بود آراسته به انواع کتب در هر زمینه و بابی. و گذشته از جمع آوری نسخه‌های نایاب، نسخه‌هایی نیز خطاطان نامداری چون سلطانعلی مشهدی و محمد نور و خواجه عبدالله مروارید و امثال آنان برای کتابخانه تحریر می کردند. بنابر این کتابخانۀ نفیس او از این کتب گرانبها فراوان در مخازن خود جمع داشت.

امیر علیشیر به منظور اداره کتابخانه با ارزش و وسیع و عظیم خود دانشمندی گران سنگ بنام حاج محمد ذو فنون را منصب کتابداری داده بود که وی هم نقاش بود و هم مذهب و هم خطاط.

ذو فنون سالی چند رئیس کتابخانه امیر علیشیر نوائی بوده و کمر به خدمات ارزنده‌ای بسته است ، علاوه بر این کتابخانۀ بزرگ که جنبۀ عمومی داشت برای کلیه مدارس و خانقاهها و مساجد کتابخانه‌ای ذی قیمت فراهم کرده بود. و به هر یک از دانشمندانی که از کتابخانۀ او استفاده می کردند مقرری ماهانه پرداخت می‌کرد.(۱۶)

کتابخانۀ مولانا جامی

مولانا نورالدین عبد الرحمن جامی (م ۸۹۸ هـ) در هرات کتابخانه‌ای بنیاد نهاد که سرپرستی این کتابخانه را به خواهر زاده‌اش که یکی از خوشنویسان معروف آن روزگار بود یعنی محمد نوردادو خوشنویسانی چون سطانعلی مشهدی و سلطان محمد خندان برای او نسخه‌های زیبایی می نوشتند. بویژه که محمد نور آثار او را به خط زیبای خود می نوشت و به پادشاهان ایران و عثمانی و هند که طالب آثارش بودند اهدا می‌کرد. کتابخانۀ جامی یکی از کتابخانه‌های بزرگ ایران در طول حیات فرهنگی این کشور دیرینه سال است در این کتابخانه انواع کتب در زمینه‌های مختلف وجود داشت. جامی نه تنها به مولفان کتابخانه

بلکه به کسانی که در این کتابخانه به تحقیق و پژوهش می پرداختند، مشاهره می داد.(۱۷)

کتابخانهٔ بدیع الزمان میرزا

بدیع الزمان میرزا ، فرزند سلطان حسین میرزا با یقرا که پس از پدر جانشینش گردید، نیز به پدر تاسی جسته کتابخانه‌ای عظیم در هرات ترتیب داد و نیز کتابخانه‌ای در استرآباد بنیاد نهاد که به داشتن کتابهای نفیس آن چنان آوازه برآورد که توانست محل اجتماع دانشمندان آن نواحی گردد.(۱۸)

کتابخانه فردون حسین میرزا

ابوالفتح فریدون حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا بایقرا کتابخانه‌ای در هرات بنیاد نهاد که گروهی از دانشمندان چون ملا حسین واعظ کاشفی و معین الدین رمچی اسفزاری در آن جمع شده به تحقیق و تتبع می پرداختند علاوه بر آن کاتبان و خوشنویسان و نقاشان دربار سلطان حسین میرزا بایقرا را برآن داشت تا برای کتابخانه او نیز نسخه‌هایی بنویسند.

خواجه افضل الدین در هرات مسجد جامع و مدرسه و خانقاه ساخته و بر هر یک از این سه بنگاه علمی مذهبی کتابخانه‌ای بزرگ وقف کرده بود. علاوه بر آن کتابخانه‌ای در خورنگرش در هرات بنیاد نهاده که با هزاران جلد کتاب میعادگاه شاعران و نویسندگان و عالمان و وقایع نگاران آن روزگار بوده است.۱۸

کتابخانه گوهر شاد

گوهر شاد بیگم همسر سلطان شاهرخ میرزا از زنان نامدار نیکوکاری است که در بسیاری از شهرها بناهای باعظمت بنیاد نهاده که از آن میان می توان از مسجد جامع، مدرسه و خانقاه شهر هرات و مسجد جامع مشهد مقدس رضوی یاد کرد. چه در این هر دو شهر او را مسجدی است بنام گوهر شاد که املاک فراوان بدان وقف کرده بود. اور مدرسه‌ای در نزدیک نهر ایجیل برپا کرده و کتابخانهٔ عظیم بر آن وقف داشته بود. نوشته اند که مسند تدریس آن مدرسه را به شمس الدین محمد بن الاوحد سپرده بود. گوهر شاد بیگم بر مسجد مشهد مقدس رضوی

کتابخانه‌ای آراسته به انواع کتب از هر درسی وقف داشته بود.

ارجاعات و یادداشت ها

۱ - معین الدین محمد زمچی اسفزاری. روضات الجنات، ج ۱ ص ۲۲۵
۲ - نظام الدین شامی، ظفرنامه، با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی، چاپ آشنا سازمان نشر کتاب، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۶۹
۳ - لسترنج : سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷ ص ۴۸۵.
۴ - کمال‌الدین عبد الرزاق سمرقندی : مطلع سعدین و مجمع بحرین، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، کتابخانهٔ طهوری، تهران ۱۳۵۳ ج ۱، ص ۱۳۴.
۵ - ملک الشعراء بهار، سبک شناسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۷، ج ۳، ص ۱۹۰.
۶ - عبد الرزاق سمرقندی، مطلع السعدین، ج ۲ ص ۶۵۵
۷ - سعید نفیسی : تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، انتشارات فروغی سال ۱۳۶۳ ج ۱ ص ۲۲۶ - ۳۴۹.
۸ - ادوارد برون : از سعدی تا جامی ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت، کتابخانه ابن سینا، سال ۱۳۳۹، ص ۵۵۵. رکن الدین، همایون فرخ
۹ - زین‌الدین محمود واصفی : بدایع الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ج ۱ ص ۳۸
۱۰ - همان ماخذ ص ۱۶۴.
۱۱ - ابن عربشاه : عجایب المقدر فی اخبار تیمور، ص ۲۰۷، ۲۴۴، ۲۶۹، ۲۷۵.
حبیب السیر ج ۳ ص ۴۵۳، ۴۵۴، ۵۲۰. تاریخچه کتابخانه‌های ایران رکن الدین همایون فرخ ص ۶۴، ظفرنامه ج ۲، ص ۲۱۳.
۱۲ - برون : از سعدی تا جامی ص ۵۴۶ و ۵۴۷.
۱۳ - علیشیر نوائی، مجالس النفائس، ص ۲۷۴
۱۴ - ریحانه الادب ج ۴ ص ۲۳۵، و مجمع الفصحا، ج ۱ ص ۴۱ و قاموس الاعلام ج ۶ ص ۳۱۹۵ و تذکره نصرآبادی ص ۴۷۰ و حبیب السیرج ۴ ص

۱۳۷ و ۱۵۹ دستورالوزراء خواند میر ص ۳۹۷ و ۴۰۴

۱۵ - آقا بزرگ تهرانی : الذریعه ، ج ۹ ، ص ۸۰۴ ، مقدمه مجالس النفائس، ص ۲۴۴ ، تحفۀ سامی ۱۷۹ ، مرآة الخیال ۱۷۲ ، تاریخچه کتابخانه های ایران ، ص ۶۹.

۱۶ - حسن پیرنیا مشیر الدوله، عباس اقبال آشتیانی، تاریخ ایران کتابفروشی خیام، ص ۶۵۰، تاریخچه کتابخانۀ ایران ص ۶۹.

۱۷ - میر نظام الدین علیشیر نوائی : مجالس النفائس ص ۱۲۷ ، و ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی، تذکرۀ میخانۀ به اهتمام احمد گلچین معانی چاپ اقبال ، ۱۳۶۲ ، ص ۱۱۴ ، و قاموس الاعلام ترکی ج ۲ ، ص ۱۲۵۷.

۱۸ - میر نظام‌الدین علیشیرنوائی : مجالس النفائس ، ص ۱۱۹ ، ۲۹۶.

مختار علی خان پرتو روهیله
معاون رئیس انجمن دوستداران فارسی

ورق گمگشته ای از فارسی

نواب عبدالعزیز خان نبیرهٔ والی روهیلکند، حافظ رحمت خان بود. پدر وی نواب سعادت یار خان که خودش شاعر بود نوعی ارتباط قلبی با شاه عبدالعزیز داشت بدین لحاظ اسم یکی از فرزندان خود را عبدالعزیز خان گذاشته بود.
محمد یاور علی یاور مؤلف "دیوان عزیز" می‌گوید که او به بیست و یکم ربیع الثانی ۱۳۰۹ هـ ق روز سه شنبه در پنجاه و هشت سالگی بدرود حیات گفت، الطاف علی بریلوی در تاریخ رحمت خان می نویسد که نواب عبدالعزیز خان بسیار هوشمند و خردمند بود و از اوائل عمر خود به مطالعه علم و ادب علاقه داشت. درمیان فرزندان نواب حافظ رحمت خان مانند او پیدا نشد. وی درس ابتدایی را از مولوی یعقوب علی خان و علامه مفتی عنایت احمد که در آن زمان از علمای معروف و برجسته به شمار می رفتند، کسب کرد و به سبب هوش موهوبی در مدتی قلیل عالم متبحری شد. سپس چون علاقه‌مند به زبان و ادب سانسکریت شد در مدت کوتاهی گوی سبقت از دانشمندان و بزرگان آن زمان ربود و در عنفوان جوانی بود که جامع علوم معقول و منقول به حساب می‌آمد. حافظه‌اش آنقدر قوی بود که در اندک مدت یعنی در بیست و هشت روز قرآن کریم را حفظ کرد.

از جمله آثار معروف او "سیل بخشش" ، "آئینه آخرت" ، "جزر و مد" و "مجالس العلوم" است که تا کلیه محتوا، مضامین محققانه و عالمانه بود. آقای یاور علی یاور اسم یک کتاب دیگر به عنوان " شکایات معشوقان" هم از جمله آثار او بوده است. مجموعه اشعار وی بعنوان "دیوان عزیز، " ساغرمی" و "معیار نظم" به همت یکی از عقیدتمندان وی آقای محمد یاور علی یاور در مطبع شوکت اسلام در لکهنؤ چاپ شد.

الطاف علی بریلوی در "تاریخ حیات حافظ رحمت خان " می نویسد که در

نتیجۀ اوضاع وخیم ۱۸۵۷ م، نکبت و ادبار بر خانوادۀ حافظ رحمت خان مانند بلای آسمانی نازل شده و این امر خاطر نواب عبد العزیز را خیلی مکدر و قلبش را ناراحت کرده بود و چون به علت این قیامت صغری بسیاری از نزدیکان و بستگان نواب مذکور از ظلم و تعدی فرنگیان کاملاً مفلس و بیچاره شده بودند، وی وکالت و دادگستری را به لحاظ خدمت به اقربا و خویشاوندان اختیار کرد و از درآمد این کار که در آن زمان ماهانه تقریباً دو تا سه هزار روپیه بود به اقربای گوشه نشین و شرفای عزلت گزین که پیش کسی نمی توانستند دست احتیاج دراز کنند، کمک می‌کرد. امانت و صیانت او مشهور بود و مهارتش در حقوق و فراستش در زبان فارسی به قدری معروف بود که هر جا مسئله‌ای پیچیده و نکته ای مشکل پیش می‌آمد به نواب مذکور برای حل آن مراجعه می کردند.

عبدالعزیز خان شخصی بود متقی و پرهیزگار و عابد شب زنده دار. خدمت خلق را همیشه وسیلۀ نجات خود می پنداشت و مردم نوازی و فقرا پروری را شعار زندگی می‌دانست، حاجات دیگران را بر حاجات خود ترجیح می داد. در مهمان نوازی معروف بود و سفرۀ او خیلی وسیع و پهن بود.

مادر وی هم بهره وافری از علم و ادب داشت. می گویند که روزی مادرش از دست نواب خیلی عصبانی شد و آن زمان بود که خان مذکور از جوانی به پیری قدم نهاده بود. مادرش با همه ناراحتی گفت.

چهل سال عمر عزیزت گذشت   مزاج تو از حال طفلی نگشت

بعد از مرگ، نواب مذکور را در مقبرۀ حافظ رحمت خان دفن کردند. مولوی قاسم علی بریلوی از شعر خان مذکور تاریخ وفاتش سرود و این بیت بر سنگ مزارش کنده‌اند.

ابر آید و بر تربت من گرید و گوید   این گور عزیز ست که از باده کشان بود

"دیوان عزیز" که محتوی اشعار اردو و فارسی است، مشتمل بر ۲۶۱ صفحه است. البته قسمت فارسی دارای ۳۷ غزل، یک قصیده منقبت، دو تضمین، هفت رباعی و سه چیستان یا معماست، همچنین بیش از پنجاه قطعه تاریخ است که برای دوستان و رفیقان در هنگام شادی و غم سروده است. مرتب دیوان آقای

یاور علی می نویسد که خان مزبور اصلاً به فکر جمع آوری اشعار خود نبود و مانند اموال دیگر خود این سرمایه فکر را هم به محتاجان و عقیدتمندان با هر دو دست نثار می کرد و در نتیجه بیش از صد هزار شعر او از هر نوع درمیان تلامذه و عقیدتمندان او توزیع شد. خان مرحوم در فن شاعری از مولوی عبد الملک ممتاز سرهندی بریلوی پیروی می کرد.

با مطالعه دیوان او به این نتیجه می رسیم که سبک شعر او کلاً به تقلید از استادان قدیم فارسی است و اکثر مضامین وی همان است که استادان قدیم به کار برده بودند و در آن زمان معروفیت داشت. انتخاب کلمات و طرز اظهار فکر هم همان است که مخصوص سبک هندی است. البته نظر به قدرت، کلام و مهارت زبان که خان مزبور دارد هیچ کس نمی تواند گمان کند که این کلام کسی است که غیر از پشتو یا اردو زبان دیگر به گوشش رسیده است. معیار زبان که از کلامش آشکار است اعم از اصطلاحات و انتخاب کلمات کمتر از ایرانیها نیست.

ما دربارهٔ اینکه خان مزبور چقدر صوفی عامل و سالک طریقت بود، اطلاعی نداریم البته از کلام وی مسائل و عقائد صوفیانه آشکار است، مثلاً:

چنان بی پرده در چشم خلائق جلوه آراید　　عزیز آن بت که عکسش نیز از مردم حیا دارد

چون مهر خرد تافت نهفتیم ز ابصار　　پیدائی ما از اثر وهم و گمان بود

خالی از انکار کن دل را که پر ایمان شود　　می نگنجد تا نه پردازی ز"لا"مینای خویش

عقیدهٔ وی درباره عشق بدین قرار است.

ای دل براه عشق کرا رهنمون کنم　　خضر است همچو سبزه در این دشت پایمال

به بحر عشق تو خواهی اگر شنا کردن　　نفس شمرده زن و جامهٔ خودی برکن

خان مزبور بهره ای از تمثیل نگاران ما قبل مانند غنی کاشمیری ابوطالب کلیم و طالب آملی هم برداشت زیرا اثر آن سبک از کلام وی هویداست.

فلک بر سینهٔ خود از کواکب داغها دارد　　ستمگر را ستمکش می کند حکم قضا آخر

رهرو گذشت و نقش قدم برقرار ماند　　ز اندیشهٔ تو داغ بدل یادگار ماند

مضمون آفرینی یکی از محاسن فن شاعری است و این از ویژگی سبک

هندی است. چند بیت از وی برای نمونه نقل می‌شود:

دست بر رخسار سودم زلف یار از دست رفت
فکر تسخیر حلب کردم تتار از دست رفت
لطف چاک پیرهن در ضعف و عریانی نماند
وای قسمت رفت دست ازکار وکار از دست رفت
مانع صید معانی شد صریر خامه‌ام
از صدای نعل این مرکب شکار از دست رفت

در شعر او بعض مضامین و تشبیهات نادر به نظر می آید که هیچ جای دیگر اعم از اردو و فارسی به کار نرفته است:

محتاج به فرسودن پا نیست سلوکم درخانهٔ خویش است چو مردم سفر من
چنان روشن ز انجم شد به من حال شب فرقت که بر روز سیا هم خندهٔ دندان نما دارد

گاهی در غزلش مضامین لطیفی که بر درک روانشناسی بشر دلالت می کند دیده می‌شود، مانند:

شد حجابی در میان از شکوه کردنهای ما تا پشیمان گشته‌ای ما را پشیمان کرده‌ای

در دیوان مختصر عبدالعزیز خان چند غزل از حیث سلاست، و روانی تقریباً هم رتبهٔ غزلهای استادان قدیم است. مثلاً این غزل ذیل مقائسه غزل حسن دهلوی و خسرو می کند.

سر صید دل دیوانه داری ز زلف و خال دام و دانه داری
برآر از بند آن گیسو دلم را اگر دست دراز ای شانه داری
کمر و همی دهانت احتمالی ست نداند کس که داری یا نداری
برآ از پرده قدر حسن بنگر چرا این گنج در ویرانه داری
عزیز از تابش حسنت عبث سوخت تو کی پروای این پروانه داری

شعر فارسی پر از ابیات برجسته به عنوان حسن تعلیل است، همچو!

برقع برخ افگنده برد ناز به باغش تا نکهت گل بیخته آید به دماغش

در دیوان عزیز هم اشعار برجسته بعنوان حسن تعلیل آشکار است، مانند:

نرگس به باغ چشم شود بهر دیدنت گل گوش گردد و شنود گفتگوی تو

کم نه شد قدر گر از حادثه رفتیم به باد خاک ما سرمهٔ چشم ملأ اعلی شد

شعر معروف امیر خسرو هست.

می روی و گریه می آید مرا ساعتی بنشین که باران بگذرد

خان مزبور می گوید:

رسیده است که نزع نوبت دیدار دمی درنگ کن ای جان که یار برخیزد

این چند بیت از غزل دیگر خان مزبور نقل می گردد.

لبت را شکرستان آفریدند دهانت زا نمکدان آفریدند
نسیم از چشم پاکت نکهتی برد از آن نسرین و ریحان آفریدند
چو خورشید خیالت جلوه گر شد ز تابش نور ایمان آفریدند
پی جان باختن در راه عشقت عزیز خانه ویران آفریدند

این اشعار غزل معروف عراقی را به یاد می آورد به مطلع زیر:

نخستین باده کاندر جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

در این دیوان یک قصیده دارای ٦٥ بیت، در منقبت حضرت علی (ع) است. این قصیده که عنوانش "سیل بخشش" است در یک شب نوشته شده و عنوانش ماده تاریخ است که از آن سال ۱۳۰٤ هـ برمی آید. این قصیده عکاس قدرت کلام خان مزبور و آئینه ارادت عقیدت وی حضرت علی (ع) می باشد.

صبحدم آمد ببالینم نگار گلعزار با دو رخسار منور با دو زلف تابدار

آن گلعزار به شاعر شرابی را می دهد که درد و رنجش را برباید اما شاعر این پیشکش را قبول نمی کند و میگویند که شرابی که من میخواهم باید این طور باشد.

مستی ای جویم که باشد هوشیاران را مراد باده ای خواهم که باشد خواهش پرهیزگار
مستی از کز وی نهان گردد نمود این و آن باده ای کز وی شود راز حقیقت آشکار
قلب صاف عارفش مینا و کیفش معرفت کوثرش میخانه و ساقی امام روزگار

سپس منقب امیرالمومنین حضرت علی (ع) آغاز می گردد.

حیدر صفدر علی ابن ابی طالب که هست اولیا را پیشوا و انبیاء را یادگار
ساعت قهروغضب شیر خدا او را لقب نام او وقت تواضع بوتراب خاکسار
در معارک صف شکن در طاق کعبه بت شکن گاه بر دلدل گهی بر دوش پیغمبر سوار

قهرمــــان اشقیـــا و مهربـــان اتـــقیا | مشرکا را جانستان و مصطفی را جان نثار
عارف اسرار وحدت کاشف رمز شهود | واقــف انــوار کــثرت رازدان و رازدار
هــم بــرای کشتنی آل محمد بادبان | هــم بــرای چشمهٔ فیض الهی آبشار
مومنـــان را حب او از فـتنهٔ محشر پناه | عـاملان را نـام او از لشکر شیطان حصار
رشـحهٔ از بـادهٔ عرفـان بکـام مـن بریز | لمعهٔ از نور صدق افکن بقلب تنگ و تار

در تمام دیوان هیچ قصیده‌ای نعتیه نیست. امکان غالب آنست که طبق مرتب بسیاری از این تخلیقات نذر علاقمندان و حاجتمندان شده. البته رباعیات نعتیه در این دیوان هست که بر پایهٔ بلند و ارفع قراردارد مانند.

آن راه نمـــای جـادهٔ صـدق و یـقین | در انـــجمن پـــیمبران صـــدر نشـین
مدحش بود این بس کـه خـدایش بستود | مــداح چنــان بـاید ۽ ممدوح چـنین

گــو بــخت کـه در مـدینه ام جـا بـاشد | پـــیش نـــظرم روضـــهٔ والا بـــاشد
گــر درتـه آن خـاک شـود مـدفن مـن | زیـــر قـــدمم عـــرش مـعلی بـاشد

دراین دیوان دو تضمین یک بر غزل محتشم کاشی و دیگر بر غزل مرزا صائب هم است.

القصه کلام وی چندان توانا و موثر می باشد که علاقمندان و دانشجویان ادب فارسی نمی توانند از آن صرف نظر نمایند و در خیال بنده تذکرهٔ فارسی گویان هندوپاک بدون ذکر وی بتکمیل نمی رسد.

دکتر خانم ام‌سلمی
دانشگاه داکا
ترجمه : دکتر محموده هاشمی
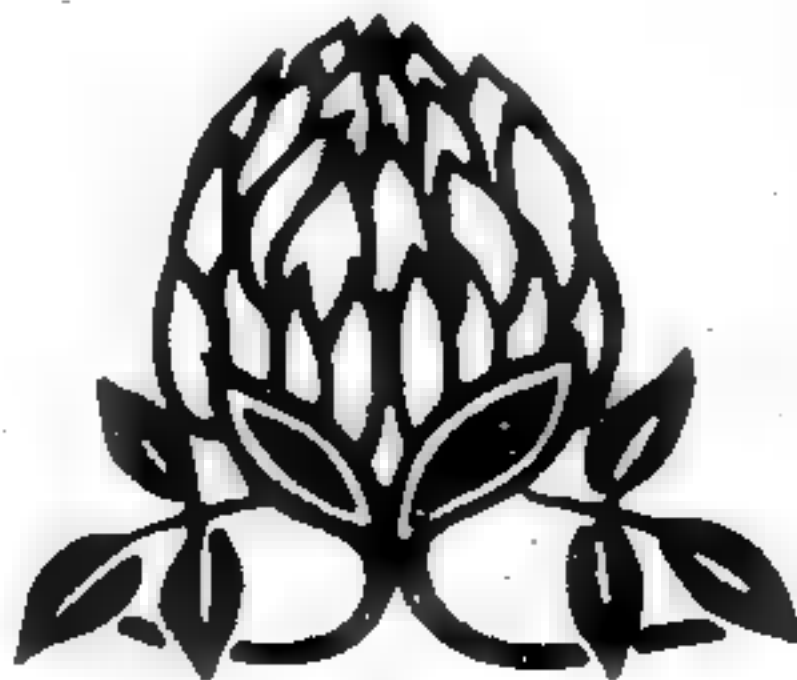
فارسی در خانواده تیپو سلطان

تیپو سلطان از سلاطین بسیار معروف شبه قاره هند به شمار می رفته است. وی در تاریخ دهم نوامبر سال ۱۷۵۰ میلادی متولد شد و به سال ۱۷۹۶م دار فانی را وداع گفت. پدرش حیدر علی از نوابان برجستهٔ منطقهٔ میسور محسوب می شد. علاقهٔ فراوانی به زبان و ادب فارسی داشت. بسیاری از اقوال وی در بین خاص و عام شهرت یافته بود، از جمله این سخنان: "کارها ی نمایانی که از جانب جاهلی چون من انجام گرفته، نمونه و مظهر خواست الهی است" بهترین جای مرد زین اسب است" صدای توپ و تفنگ خوشتر از آهنگ و سُرود است" و نظیر آن. (۱)

تیپو سلطان پنجساله بود که پدرش برای تعلیم و پرورش او اقدام کرد و به سرعت علاوه بر تعلیمات دینی، زبانهای عربی، فارسی، انگلیسی و فرانسوی را آموخت. وی سپس به زبان "کنتری" که زبان محلی این منطقه بود، آشنایی کامل پیدا کرد. شایان ذکر است که در آن زمان زبان اردو مراحل تکمیلی را طی می کرد.

تیپو سلطان مردی دانشمند بود واز اهل علم قدر دانی می کرد. نسخه های خطی بسیاری به زبانهای عربی، فارسی، اردو و هندی در کتابخانهٔ شخصی وی موجود بوده است. (۲)

حکومت تیپو سلطان در ماه مه سال ۱۷۹۹م به دلیل جنگ با انگلیسها و حکمران ایالت حیدر آباد، منقرض شد. وی در همین جنگ به شهادت رسید. شجاعت و شهامت وی در میدان جنگ بی نظیر بود، به گونه ای که زبانزد خاص و عام شد.

با شهادت او سلطنت بین حکمران حیدرآباد و خانواده سلطنتی ایالت میسور تقسیم شد. حکومت، سالیانه مبلغ دویست و بیست و چهار (۲۲۴) هزار روپیه برای فرزندان او از جمله دوازده پسر و یک دختر به صورت مقرری تعیین کرد و

آنان را در قلعه ای به نام ویلور، محصور ساختند.

از فرزندان تیپو سلطان ، شکر الله سلطان شهرت یافت . برخی از دوستداران وی در سال ۱۸۰۷م او را از زندان رهایی دادند تا بر تخت سلطنت بنشانند؛ ولی این طرح زمانی با شکست روبرو شد که انگلیسیها از این اقدام آگاهی یافتند و آن را خنثی ساختند، سپس تصمیم گرفته شد تا این خانواده از میسور بیرون رانده شوند آنان به صورت قافله رهسپار شهر کلکته در بنگال غربی شدند و در محلی به نام " تالی گنج " در این ایالت مقیم شدند. (۳)

اقامتگاه سلطان شکر الله مهد علم و ادب به شمار می رفت. از فیلسوفان و ریاضی دانان معروف عهد وی ، عبد الرحیم تمناگورکهپوری " و " سلطان محمد بشیر الدین توفیق "را می توان نام برد. سلطان محمد بشیر الدین و برادرش سلطان محمد اعظم الدین متخلص به " سلطان " از شاگردان وی بوده و اصلاح سخن می‌گرفت و اشعار خود را به تصحیح وی می رساند.(۴)

از دیگر افراد خانوادهٔ مذکور شاهزاده بشیر الدین توفیق در شعر فارسی شهرت یافت و از پدرش در زمینهٔ علم و ادب بهره فراوان برد و سنتهای خانوادهٔ خویش را حفظ نمود. اخلاق حمیده و اوصاف برگزیدهٔ وی مردم را تحت تأثیر قرار می داد، به گونه ای که او مورد ستایش و تمجید خاص و عام قرار می گرفت. شاهزاده توفیق به هر دو زبان، یعنی عربی و فارسی تبحر داشت و محقق کامل به شمار می رفت(۵)؛ نظم و نثر وی به این زبانهااز آثار گرانمایهٔ این دوره بوده است . یکی از شعرای معروف عهدوی ، عبد الغفور نساخ بود که به شاهزاده ارادت خاصی داشت و از دیوان و یکی از مثنویهای وی به نام " نهال خیال " سخن رانده است. چنانکه دربارهٔ توفیق می‌گوید:" در هجو سرائی یدطولی دارد. سخنانش ساده پرکاراست و بعضی از آن سهل ممتنع ". (۶)

از دیگر ارادتمندان و یاران توفیق ، شاعر و ادیب معروف زبان فارسی ، اردو و عربی ، مولانا عبید الله العبیدی بود که در زندگینامه خود به نام " داستان عبرت " دربارهٔ بشیر الدین توفیق چنین گفته است:

" با بنده خیلی محبت داشتند ، بنده هر روز عصری » خدمت ایشان می رفتم و مذاکرهٔ شعر و سخن گرم داشتم، ایشان توفیق تخلص می کند ، نه تنها در فن سخن سازی دری و تازی یگانهٔ عصرند، بلکه در دانستن دقایق محاورات فارسی و

نکات ادبیه عربی همالی ندارند". (۷)

عیدی در زندگینامه دو غزل فارسی توفیق را برای مثال ذکر کرده است. علاوه بر این در سال ۱۸۷۴م، زمانی که عیدی در مدرسهٔ دهاکا به سمت ناظرین اداره مأموریت داشت، توفیق نیز قصیده ای برای وی سرود و آن را شامل سوانح حیات گردانید.

توفیق از تلامذهٔ اسد الله خان غالب، شاعر بزرگ شبه قاره نیز بوده است. در اثر معروف غالب به نام "اردوی معلیٰ" و پنج عدد از نامه های او به نام توفیق نگاشته شده، که مظهر روابط نزدیک و صمیمانه آنان است. اگرچه توفیق از شاگردان غالب بود ولی نحوهٔ نگارش، همان شیوه ای است که وی برای رؤسا و نوابان به کار می برد؛ اگرچه بسیاری از نامه های غالب به نام نواب رام پور؛ است وی در بیشتر موارد شعر زیر را آورده است:

تم سلامت رهو هزار برس   هر برس کے هوں دن پچاس هزار

یعنی:

تو هزار سال که هر سال آن پنجاه هزار روزاست، زنده باشی.

اسد الله خال غالب در نامه ای که به توفیق نگاشته این شعر را نیز آورده است و نحوهٔ نگارش آنها مانند نامه هایی است که به رؤسا و نوابان آن عهد است. از نامه هایی که وی به توفیق نوشته چنان استنباط می شود که امکان دارد او طی اقامتش در شهر کلکته با توفیق ملاقات کرده باشد، ولی از نامه های به دست رسیده اشاره ای به این موضوع نشده است.(۸) در زمانی که غالب مجموعه نثر خویش را برای توفیق فرستاد، اشعار و غزل فارسی زیر را نیز برای وی ارسال داشت: (۹)

ای دل سنگین تو شیفته کنین من   کین من آیین توست مهر تو آیین من
آه که آمیختند باگِل من مهر تو   داد که انگیختند از دل تو کین من
تیره دل از غم شدم بادهٔ روشن کجاست   صاف ترا ز شعر من پاکتر از دین من
کرد مرا تر دماغ نامهٔ مشکین او   کز صفتش عاجز است خامهٔ مسکین من
شعر چو شعرای او دیدم و از فرط شوق   بر رخ من شد روان اشک چوپروین من
کلک شکر ریز او گرمی شوقم شناخت   شربتی از قند ساخت از پی تسکین من
وصف تو کوهی بود خامهٔ من تیشه‌ای   سهل نبرد همی کوه بمتین من
شاید فکر ترا، ست جسن خدا داد بس   در خورحسنش کجاست زیور تحسین من
غالب پاینده باش توفیق آمین بگو   یا رب مقبول باد دعوت آمین من

نمونه دیگر از اشعار فارسی توفیق : (۱۰)

دلی آزاده داری ازین خوشتر چه می خواهی

درونی ساده داری از ین خوشتر چه می خواهی

لرزید سر شک و ریخت از جوش دلم آری
سیماب چو شد جوشان می لرزد و می ریزد

می غلتد و می لرزد تا بررخ او کاکل
زین دیده در غلتان می لرزد و می ریزد

تا گوهر دندانش درخشنده نمایان شد
از دیدهٔ من مرجان می لرزد و می ریزد

توفیق غزل گفتیم گر بود زمین مشکل
بستن نتوان آسان می لرزد و می ریزد (۱۱)

توفیق در سال ۱۸۸۵م (۱۳۰۲هـ) فوت کرد. نساخ، تاریخ وفاتش را چنین آورده است:

رفت شهزاده بشیر الدین توفیق از جهان — سوی خلد و داغ هجر خویش در دلها سپرد
زد رقم سال رحیلش کلک نساخ حزین — وای! حیف و آه ! شهزاده بشیر الدین بمرد

تاریخ دیگر چنین است : " رونق فردوس توفیق ۱۳۰۲هـ". (۱۲)

اعظم الدین متخلص به سلطان ، برادر شاهزاده بشیر الدین بود. به زبان فارسی تسلط داشت و دیوانی به فارسی برجای گذاشته است . شاعر معروف، نساخ دربارهٔ شخصیت و اشعار وی چنین اظهار نظر کرده است: "اخلاق کریمش خجسته و همایون ، کلام فصیحش صاف و شسته و خوش مضمون". (۱۳)
سید نور الحسن دربارهٔ وی چنین گفته است:

"سخنش لطیف و کلامش نیکو" (۱۴)

اعظم گاهی به زبان اردو شعر می گفت ، نساخ در اثر خود تذکرة المعاصرین بسیاری از غزلیات اورا آورده است. نمونه ای از اشعار فارسی وی در زیر نقل می شود:

عشق آمد و آزمود ما را — غم بر سر غم فزود ما را
بگداخت دل حزین و از چشم — صد چشمه خون کشود ما را
واسوخت به آه آتش آهنگ — هرخشک و تری که بود ما را
آیینه دل چو گشت روشن — حق ز آینه رخ نمود ما را

*

مژه بگشود یار و دید مرا — بر سر خار و خس کشید مرا
داشتم چشم مرهمی از دوست — چشم زخمی از آن رسید مرا
کرد از تیغ جور از سلطان — شاهد کافری شهید مرا
(۱۵)

*

شد غلط راه چه سازم چه کنم — گشت بیگاه چه سازم چه کنم
آفتابم به لب بام آمد — نامد آن ماه چه سازم چه کنم
ز آهم آزرده شد آن نازک خو — آخر ای آه چه سازم چه کنم
پندی ای دل نکند در تو اثر — با تو گمراه چه سازم چه کنم
آرزو های جهانست دراز — عمر کوتاه چه سازم چه کنم
راز گیتی ز که پرسم که کسی — نیست آگاه چه سازم چه کنم
جاه دنیا بود ای سلطان چاه — آه ازین جاه چه سازم چه کنم
(۱۶، ۱۷)

در سال ۱۸۶۳م نواب عبد اللطیف، انجمن ادبی را به نام " انجمن ادبی محمدی " تشکیل داد. هدف آن بیداری و آگاهی جامعه مسلمان در هند و به منظورنسب علم و دانش بود. این انجمن از اعظم الدین خواست تا مقاله ای دربارۀ تاریخ و تحول زبان فارسی در شبه قاره در جلسۀ مربوط بخواند. وی یک مثنوی، تحت عنوان " عرض حال زبان پارسی " سرود و به تاریخ ۲۲ مارس ۱۸۶٤م در جلسه خواند. در این مثنوی چنین گفته شده است که آغاز زبان فارسی در شبه قاره در سال ۳۶۷ هـ با حمله سلطان ناصر الدین سبکتگین بر هند آغاز می شود و در سال ۳۹۰ هـ زمانی که شاه محمود به هند حمله برد رواج فارسی در این سرزمین افزایش یافت. به طوری که گفته است:

نور شه چون به هند سایه فکند — گشت آغاز فارسی در هند
همسر شه چو اهل فارس بدند — فارسی دان هم اهل هند شدند
(۱۸)

به سال ٤۳۳ هـ فتوحات شاه محمود گسترش یافت و زبان فارسی نیز بیشتر رواج یافت و موقعیت زبان اداری را در این سر زمین به دست آورد:

فتح شد این حدود نامحدود — که سپه شاد گشت و شه خشنود
فارسی حرف جا به دفتر کرد — نام شه خطبه زیب منبر کرد
(۱۹)

سال ۵۹۹ هـ شاهد جلوس قطب الدین ایبک در این سرزمین بود و زبان فارسی رفته رفته گسترش یافت.

شاه در بندگشت قطب الدین — یافت بر وی قرار تاج نگین
رایت فتح برد در همه جا — تختگه کرد شهر دهلی را
پس درون و برون دهلی شهر — یافت از فارسی نصیبه و بهر

دور شد رسم کفر و خیره سری | سال و مه گشت هجری و قمری
فارسی گشت نامه و دفتر | واعظ آمد نشست بر منبر
گشت در هند کارخانه نو | هند شد یک نگار خانه نو
همچنین گشت طفل و پیر و جوان | فارسی خوان و فارسی گویان
فارسی یافت رتبه بیش از پیش | کرد هر کس خط و کتابت خویش

(۲۰)

حکومت تغلق شاه به سال ۶۶۵ هـ آغاز شد و نفوذ فارسی در سر تا سر این سرزمین افزایش یافت و در امور اجتماعی ، ادبی ، فرهنگی ، اداری و قضایی، زبان فارسی به کار می رفت :

شرق تا غرب هند شد یکسر | فارسی علم و فارسی دفتر
همچنین فارسی به هندوستان | یاد بگرفت طفل و پیر و جوان
هندوان نیز چون مسلمانان | مرد و زن گشت فارسی خوانان
شد دری جابجا و در بدری | بر در و بام شد به جلوه گری
فارسی جای کرد در دیده | شد بهر دیدهٔ پسندیده
هندیان گشته خود به تیغ زبان | فارسی دان و فارسی میدان
پس درون و برون شهر تمام | فارسی گو شده خواص و عوام

(۲۱)

باورود انگلیسی ها در شبه قاره، زبان فارسی رو به زوال گرایید و توجه مردم به زبان انگلیسی جلب شد و برای تمام امور فرهنگی ، اجتماعی واداری، زبان انگلیسی به کار می رفت:

شاعری دربارهٔ تنزل زبان فارسی چنین گفته است:

رتبه فارسی ست بس نازل | نیست طبعی به سوی آن مایل
می کنند این زمان عرق ریزی | پی کسب زبان انگریزی
هر که زد حرف در زبان فرنگ | گشت او ز اهل دانش و فرهنگ
دفتر اهل فارس پاره کند | ناز بر ماه و بر ستاره کند
پارسی دانی آبرو ریزست | سعی و کوشش به کسب انگریزست
چون زبان فرنگ راست کمال | فارسی را کسی نپرسد حال
گشته محتاج از پی یک نان | فارسی خوان و فارسی دانان
رونق فارسی شکست دگر | گم شد از هند فارسی یکسر

(۲۲)

شاهزاده رحیم الدین نیز نوهٔ تیپو سلطان بود و در منطقهٔ تالی گنج در شهر کلکته می زیست . نساخ ضمن ستایش از وی می گوید که : " فکری بلند و طبعی ارجمند دارد" (۲۳) از آنجا که این شاهزادهٔ بلند اراده را ذوق و شوق وافر به علم و الفت و محبتی متکاثر به اهل علم است وی به زبان فارسی شعر می گفت و در نعت سرایی مهارت داشت. مجموعهٔ اشعار وی به نام هفت بند به نحوهٔ هفت بند ملا کاشی است (۲۴) در سال ۱۳۰۶ هـ/ ۱۸۸۸م چاپ شد. نمونه ای از اشعار نعتیه وی به قرار زیر است : (۲۵)

السّلام ای پادشاه و سرور دنیا و دین
السلام ای ذات پاک نور رب العالمین
گر نبودی ذات تو هرگز نبودی کن فکان
شدّ و بودت باعث ایجاد افلاک و زمین
بعد ذات حق وجودت اول هر اول است
زان شرف ایزد ترا کردست ختم المرسلین
مظهر شان هو الاول هو الاخر تویی
از همه اول بدی و آمدی در آخرین
نیست فخرت زانکه هستی سید نوع بشر
بلکه خود فخر همه خلق است ذاتت بالیقین
ایزد دانا گرامی آنقدر دارد ترا
کز برای خدمتت مامور شد روح الامین
(۲۶)

سید نور الحسن یک شعر مصرع از اشعار نعتیه وی را چنین آورده است:

آنچه از توقیر و عزت شد سلیمان را نصیب
هم به فیض صورت تصغیر سلمان شماست
(۲۷)

رحیم گاهی منقبت می گفت . منقبتی از هفت بند او در زیر آورده می شود:

اسلام ای آفتاب آسمان عز دین
قرة العین نبی نور اله العالمین
اختر اوج ولایت ماه برج مکرمت
قاطع کفر و ضلالت حارس دین متین
بهر تو یا شاه از پیش جناب کبریا
دلدل و تیغ دوسر آورد جبریل امین
چون تولد گشته در حجره بیت الحرام
زان سبب شد کعبه را تعظیم بر روی زمین
ابن عم مصطفی و هم تویی زوج بتول
شد یدالله نام تو در هر دو عالم بایقین
داشتی بر دوش احمد پای والا احترام
حق نداده رتبه غیر تو کس را این چنین
هر غریبی کالتجا آورد در درگاه تو
دامنش پر گشت از لعل و زر و در یمین
(۲۸)

شاهزاده رحیم در محافل اجتماعی شهر کلکته مقامی ارجمند داشت و عضویت انجمن " مجلس مذاکرهٔ علمیه اسلامیه "کلکته را عهده دار بود. این انجمن را نواب عبد اللطیف به سال ۱۸۶۳م تشکیل داد و جلسه آن در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۸۷۰م برگذار شد. مولانا کرامت علی جونپوری نطقی را تحت عنوان فرائض مسلمانان هند در حضور کمیته ای که از جانب دولت انگلیس برای اداره کردن مدرسهٔ هوگلی تشکیل شد، ایراد کرد[۲۹] شاهزاده عبدالرحیم از اعضای عالی آن انتخاب شد و ریاست جلسه ای که به تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۸۸۹م از طرف این کمیته برای تجدید نظر در مورد تاریخ (۱۸۶۳ - ۱۸۸۹م) ۲۵ ساله جلسه برگزار شد برعهده داشت. وی در جلسه توزیع اسنادکه به تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۸۸۲ برگذار شده بود مبلغ یک هزار روپیه برای دانش آموزان مسلمان هدیه کرد. (۳۰ تا ۳۲)

شاهزاده محمد جلال الدین نیز نوه تیپو سلطان بود. وی مردی علم دوست و علم پرور بود و شبانه روز محافل علمی و مذاکره در مورد اظهار نظر و انتقاد بر کتب فارسی، عربی، انگلیسی و سانسکریت و نحوهٔ تدریس برپا می کرد. به گفته مولانا عبد الله عبیدی، وی از دوستی و این گونه محافل بهرهٔ فراوان برد و بر

زبانهای فارسی، عربی ، انگلیسی و سانسکریت تسلط یافت. به درخواست این شاهزاده، عبیدی برخی از اشعار سانسکریت را به فارسی ترجمه کرد و اشعار زیادی به زبانهای عربی و فارسی سرود و زمانی که قصیده سرایی رواج یافت از حکیم افضل الدین خاقانی پیروی کرد. عبیدی با شاهزاده به مدت، سه سال در محافل علمی شرکت جست. اما آنچنانکه استنباط می شود شاهزاده اثری از خود در نظم و نثر به یادگار نگذاشت. (۳۲)

بعد از این سلسله از خانواده تیپو سلطان سراغی از اشتهار فارسی گرفته نشده. به احتمال قوی به سبب دگرگونیهای معاشی و مشکلات مالی کارهای ادبی متوقف شد و یا اینکه شخصی با ذوق و علم دوست پس از شاهزادهٔ مذکور در این خانواده نبوده است. و بنابر این اطلاع دقیقی دربارهٔ خدمات علمی و ادبی این خانواده به دست ما نرسیده است.
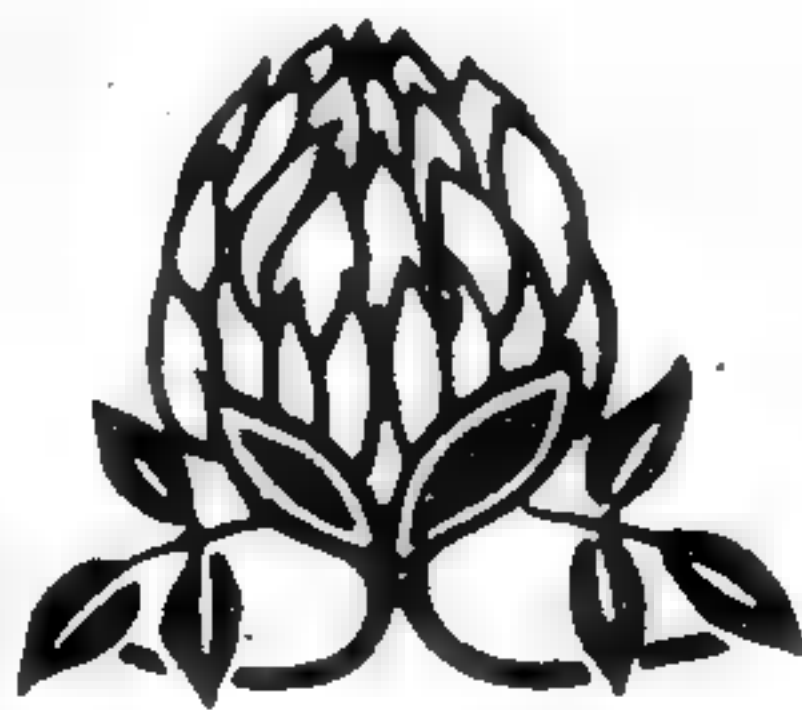
منابع و مآخذ :

۱ - اردو دائره معارف اسلامیه : دانشگاه پنجاب ، (جلد۶) ۱۹۷۳ ، صفحه ۷۵۹
۲ - همان مآخذ (جلد۸) ۱۹۷۲ ، صفحه ۹۷۸
۳ - مالک رام ، تلامذهٔ غالب ، نئی دهلی ۱۹۵۷ ، صفحه ۶۹
۴ - مولانا عبیدالله عبیدی ، داستان عبرت بار (غیر مطبوعه) ، صفحه ۵٤
۵ - تلامذهٔ غالب صفحه ۷۰
۶ - عبدالغفور نساخ ، تذکرة المعاصرین (غیر مطبوعه) ، صفحه ۳۹
۷ - داستان عبرت بار ، صفحه ۹۶
۸ - شانتی رنجن بهتاچاریه ، بنگال مین اردو زبان ، لکهنو ، ۱۹۷۶، صفحه ۷۷
۹ - داستان عبرت بار ، صفحه ۹۸
۱۰ - سید نور الحسن ، نگارستان سخن ، بهوپال ۱۸۷۶ ، صفحه ۱۹
۱۱ - تذکرة المعاصرین ، صفحه ٤۷
۱۲ - تلامذه غالب ، صفحه ۷۰
۱۳ - تذکره معاصرین ، صفحه ۱۱۲
۱٤،۱۵ - نگارستان سخن ، صفحه ٤۱
۱۶ - تذکرة المعاصرین ، صفحه ۱۱۵
۱۷ - نگارستان سخن ، صفحه ٤۱
۱۸ تا ۲۳ - تذکرة المعاصرین ، صفحه ۱۲۰ تا ۱۲۵
۲٤ - نگارستان سخن صفحه ۳۱
۲۵ - دکتر محمد عبدالله، پچهم بونگ فارسی سامیتهیه دهاکا، ۱۹۹٤ صفحه ٤۰
۲۶ - تذکرة المعاصرین ، صفحه ۱۰۳
۲۷ - نگارستان سخن ، صفحه ۳۱
۲۸ - تذکرة المعاصرین ، صفحه ۱۱۶
29 - Dr. Enamul Haque, Nawab Bahadur Abdul Litif, Dhaka, 196. P.80, Ibid, P., 208
30 to 32 - Ibid. P; 208, P; 139, P; 238
۳۳ - داستان عبرت بار. صفحه ۷۶ - ۷۵

سیده تنویر فاطمه
ترجمه : بشارت محمود میرزا

استاد حضور احمد سلیم

استاد حضور احمد در زمینه نشر و اشاعه و گسترش زبان و ادب فارسی در این منطقه سهم بسزایی دارد.

در این مختصر با پیشینه خانوادگی، تحصیلی و شغلی ایشان و همچنین آثار و اشعار وی آشنا می‌شویم.

یکی از اجداد وی "الا سنگهـ" ششصد سال پیش در عصر پادشاه تیمور مسلمان شد و به "الف خان" موسوم شد. مفتی علی‌الدین لاهوری می‌نویسد : "سلطان ناصرالدین محمود در زمان حکومت خود به غیاث الدین بلبن در سال ۱۲۸۲ م خطاب "الف خان" داده اورابه منصب وزارت سرافراز کرد". چنین به نظر می‌رسد که در آن زمان "الف خان" یک خطاب محترمانه و آبرومندانه‌ای بود. در سال ۱۶۵۳ م در عهد شاهجهان نیز امان بن علی شیر، خطاب "الف خان" دریافت نموده بود.

جد پدری استاد حضور احمد سلیم "محمد خان" در زمان راجا پرتاب سنگهـ در "سیکر" سرگرد بود. فرزند بزرگ محمد خان "زبردست خان"، جدّ مادری حضور احمد سلیم، به طور دائمی در سیکر سکنی گزید و در همان شهر فوت کرد. پسر بزرگش عبدالشکور خان پدر (استاد حضور احمد سلیم) در سال ۱۸۹۱ م در دهکده مهندر گرهـ متولد شد. وی در خطاطی و طب مهارت داشت و بعد از تکمیل تحصیلات با دختر عموی خود ازدواج کرد و در هند غیر منقسم وارد خدمت دولتی شد. ولی چون در سال ۱۹۴۷ م در پنجاب شرقی کشت و کشتار آغاز شد، پدر استاد حضور احمد سلیم از قسمت پاره چنار وارد پاکستان شد و باخانواده خود در بلوچستان سکنی گزید.

پدرش، عبدالشکور خان در ۱۹۷۰ م فوت کرد، و او هشت فرزند، (شش پسر و دو دختر) داشت. استاد حضور احمد سلیم دومین فرزند عبدالشکور خان بود.

او در ۱۶ اوت ماه ۱۹۹٤ در بخش نارنول متولد شد. از مقدماتی تا دبیرستان در دبستان "ریواری" (هند) تحصیل کرد. بعد از پایان دوره دبیرستان در دانشکده عربیه دهلی به تحصیلات خود ادامه داد. در ۱۹۸٤ م مدرک لیسانس گرفت اما از خدمت دولتی استعفا کرد. در ۱۹۵۱ م از دانشگاه سند که در آن زمان از کراچی به حیدرآباد منتقل شده بود، در زبان و ادبیات فارسی فوق لیسانس گرفت و همان سال در دانشکده خاورشناسی حیدرآباد استاد زبان فارسی شد.

در سال ۱۹۵۲ میلادی، از طرف دولت ایران به وی بورسیه تحصیلی برای گذراندن تخصیلات عالی پیشنهاد شد.

وی پس از چند سفر به حج ،بیت المقدس، عراق و کربلا، در ایران از استادان و علمای زبان و ادبیات فارسی بهره جست و با اندیشه مندانی همچون: دکتر ذبیح الله صفا، بدیع الزمان فروزان فر، ابراهیم پور داوود و عبدالعظیم قریب آشنا شد.

ایشان کتابی با عنوان "آموزگار فارسی" دارد که تاکنون پنج بار تجدید چاپ شده است. از جمله کتابهای دیگر ایشان، کتاب اول و دوم فارسی، ارمغان فارسی، دبستان فارسی ، خزینه دانش است.

حدیث دل

یک ربع قرن پیش که بودم به این زمین — تخمی ز مهر تو به دل خویش کاشتم
تا پر ز برگ و بار شود نخل دوستی — جان و دلم دریغ زیاران نداشتم
از عهد خود برآمدم ای ماهروی من — باقی حدیث دل به جمالت گذاشتم

او مجموعه شعر شایان ذکری ندارد. ولی بعضی از اشعارش در مجله های مختلف چاپ شده است. اینک غزلی از استاد که در مجله "ارمغان" چاپ شده ، نقل می‌شود:

آن رشک مهر و مه چو ز در می‌رسد مرا — شام سیاه غم به سحر می‌رسد مرا
دستی به دامن تو اگر می‌رسد مرا — فریاد نسیم شب به اثر می‌رسد مرا
یادت چو می‌برد به گلستان مرا دمی — صد زخم خونچکان به جگر می‌رسد مرا
کی یافت این چنین گهری دامن صدف — کز فیض این دو دیدهٔ تر می‌رسد مرا
این سنگ پاره نیست که بینی بپای من — باریست کز درخت هنر می‌رسد مرا
من ای سلیم تا نشوم بی‌خبر زخود — کی از دیار یار خبر می‌رسد مرا

باید به جهان محرم اسرار و دگر هیچ
نازم که مرا هست دل زار و دیگر هیچ
من گوش ندارم ز پی قصه اغیار
ای دوست بکن تذکره یار و دگر هیچ
دارم ز نوای باد صبا چشم عنایت
آن نکهت جان بخش به من آرو دگر هیچ
از واعظ این شهر چرا پند پذیرم
کو هست فقط جبه و دستار و دگر هیچ
گردید فدا جان سلیم از پی جانان
زیرا که چنین بود سزاوار و دگر هیچ

بیشتر فعالیت استاد در زمینه تراجم داستان های کوتاه فارسی است که بعضی از آنها در مجلات مختلف اردو چاپ شده است. با جمع آوری این تراجم یک مجموعه کتاب می توان تدوین کرد.

فهرست بعضی از تراجم استاد به قرار زیر است :

۱ - کباب غاز و خواستگاری، از سید محمد علی جمالزاده
۲ - از این دریا از آن در، از شین پرتو
۳ - مجلس عیادت ، خوش دامن و نوجوان دکتر، از مطیع الدوله حجازی
٤ - مرگ مادر از علی دشتی

استاد سلیم ، نامه به فرزند سفر کرده و شعر خانم لعبت والا را، به اردو ترجمه کرده است. علاوه بر این کتابهای متعدد دیگری هم تألیف نموده است که از میان آن آموزگار فارسی، انتخاب پیام مشرق، دیوان حلیم ، حیات قلندر و (ترجمه اردو) دو بیتی های بابا طاهر عریان می توان نام برد شایسته ترین و مهم ترین کار او، ترجمه منظوم دوبیتی های بابا طاهر عریان به زبان اردو است. در دیباچه این ترجمه شاعر معروف اردو شادروان رئیس امروهوی می‌نویسد "زبان قدیم بابا طاهر را ترجمه کردن ، راستی قریحه استادان است. خدا موفق کند. شکی نیست که او خوب ترجمه کرده است " اینک نمونه‌ای از ترجمه اردو دو بیتی های بابا طاهر عریان :

ز دل نقش خیالت در نشی یار
خیال خط و خالش در نشی یار
مژه سازم به گرد دیده پرچین
که خونریزه خیالش در نشی یار

ترجمه استاد سلیم قدری آزاد و در عین حال نزدیک به اصل است :

نہ ہی دل سے تصور ہی تیرا دور
تصور سے نہ خال و خط ذرا دور
ہے گرد آنکھوں کے پلکوں کا احاطہ
کہ ہو تیرا نہ حسن خوش لقا دور

بیا یک شو منور کن و تاقم | مهل در محنت روح فراقم
به طاق جفت ابروی تو سوگند | که هم جفت غمم تا از تو طاقم

استاد حضور احمد سلیم

مرے گھر کو بھی کر اک شب منور | نہ چھوڑ اندوہ تنہائی میں دلبر
ترے محراب ابرو کی قسم ہے | بہت غمگین ہوں میں تجھ سے بچھڑ کر

می توان این ترجمه را یکی از بهترین ترجمه های استاد سلیم دانست. در پایان دو قطعه از پیام مشرق علامهٔ اقبال را که استاد سلیم به اردو ترجمه کرده است به طور مثال می آوریم:

ز انجم تا به انجم صد جهان بود | ستاروں سے ستاروں تک جہاں تھا
خرد هر جا که پرزد آسمان بود | خرد کی دسترس تک آسماں تھا
و لیکن چون بخود نگریستم من | مگر دیکھا جو میں نے اپنے اندر
کران بیکران در من نهان بود | کران بیکران مجھ میں نہاں تھا

چسان زاید تمنا در دل ما | ہوئی دل میں تمنا کیسے پیدا
چسان سوزد چراغ منزل ما | جلا کیسے چراغ راہ منزل
به چشم ما که می بیند چه بیند | مری آنکھوں سے کس نے کس کو دیکھا
چسان گنجید دل اندر گل ما | سمایا کیسے مشت خاک میں دل

منابع و مآخذ

۱ - ارمغان فارسی - دوره دبیرستان اول و دوم
۲ - دبستان فارسی - کلاس سوم و چهارم دبیرستان
۳ - خزینه دانش - دوره لیسانس
٤ - مجله "ارمغان"
٥ - مجله "یغما"
٦ - مجله دانش شماره ۱٦ زمستان ۱۳٦۸
۷ - ترجمه منظوم پیام مشرق - از حضور احمد سلیم

دکتر سید عین الحسن
دانشگاه جواهر لعل نهرو
دهلی نو

خدمات برجستهٔ منشی نولکشور به ادب فارسی

گرچه منشی نولکشور در میان مشتاقان ادب فارسی و فرهنگ شناسان چهرهٔ ناشناخته ای نیست ،لکن تا حدودی چهرهٔ ادبی وی برای بسیاری کماکان ناشناخته مانده است.

منشی نولکشور در سال ۱۸۳۶ میلادی در شهر متهرا چشم به جهان گشود. پدرش پاندیت جمنا پرشاد زمیندار بزرگ زمان خود بود و در شهرهای گوناگون هند چون متهرا، علی گر، آگره تیول های فراوان داشت. نولکشور دوران کودکی خود را در "ساسی" نزدیک شهر علی گر گذراند و در همانجا زبانهای فارسی و عربی را فرا گرفت. پس از آن در آگره کالج ثبت نام کرد. در همانجا بود که به نویسندگی علاقه مند شد و دریچه ای به سوی روزنامه نگاری گشود. نتیجهٔ کاروکوشش اوبه صورت روزنامه علمی به نام "اودهـ اخبار" انتشاریافت. وی در ۱۹ فوریه سال ۱۸۹۵ میلادی رخت از جهان بربست و آثار گرانبهایی از خود برای دوستان و علاقه مندان زبان و ادبیات به یادگار گذاشت. اشعار زیر از نواب محمد احمد حسن خان بهادر متلخص به "جوش" بهترین معرف این ادب پرور بزرگ به شمار رود:

معنی صورت مروت و حلم — منبع لطف و مهر و معدن علم
نامی روزگار در هر فن — نکته سنج و فهیم رمز سخن
لالهٔ بوستان فضل و کمال — لولوی بحر حشمت و اجلال
شاهد مقصد است در بغلش — شکرین هر کلام بی بدلش
واقف امر حق حقیقت جو — وه چه عقل سلیم دارد او
رتبه دان شریف و هر ذی قدر — روشن است اسم پاک او از بدر
صادق القول صاحب اخلاص — صابر و شاکر و زرنج خلاص
آفتاب سپهر عزو علا — اختر چرخ فهم و ذهن و ذکا
دور دارد خدا ز رنج جهان — دائم او رابه حق مقبولان
دشمنش همچو ابر گریان باد — خیر خواهش چو برق خندان باد
جوش از فضل ایزد متعال — ختم این نظم شد به حسن مقال

وی در شانزده سالگی با زنی هنرمند موسوم به "سر سوتی کور" ازدواج کرد. اما همسر او در سال ۱۹۰۱ م درگذشت. منشی نولکشور فرزندی نداشت. اما پسر برادرش "پراگ نراین" را مانند فرزند گرامی می داشت تا آنکه پس از مرگ پدر جانشین وی شد. برخی گفته اند که منشی نولکشور مجدداً با زنی مسلمان ازدواج کرد، که بسیاری از مردم او را "بیگم صاحبه" می خواندند. منشی نولکشور بسان ستاره ای از خانواده ای بود که افراد آن، علاوه بر دستیابی به مناسب عالی در کشور، در ذکاء و خرد مقامی بس والا داشت.

قرن نوزدهم میلادی برای هندیان قرن بسیار پرآشوبی بوده است. منشی نولکشور قادر به نظارهٔ این هرج و مرج نبود. از سویی انگلیسی ها هر نوع مظالمی را بر اهل هند روا می داشتند. از سوی دیگر شورشیانی بودند که علیه حکومت خارجیان ضرب و حرب را وسیلهٔ نجات قرار می دادند، تفرقه پردازی هندی ها هیچ گاه فرصتی به هندیان ندادتا کسی دربین آنها تا حدی اتفاق و هماهنگی راپیدار کندمنشی نولکشورباچندتن ازهمکاران خویش سعی می کرد که بی طرفی رادنبال کند و طرحی برای ازبین بردن اختلافات مردم پیشنهاد کند. لذا چاره ای بنظرش رسید، او تصمیم گرفت که از طریق نشریات وسیله ای برای اتحاد ملی و پیشرفت کشور بجوید. تا هند از خطری بزرگ نجات یابد.

درنتیجه در اوایل - سال ۱۹۵۸ م روزنامه ای به نام "اوده اخبار" را در شهر لکهنؤ انتشار داد. این روزنامه کم کم راهی برای بهبود کشور بازکرد و خط ملی گرایی شدیدی را پی گرفت. این روزنامه در وهلهٔ اول فقط دو بار در ماه چاپ می شد. ولی بعداً به صورت روزنامه هفتگی درآمد. خبرنگاران این روزنامه تنها منحصر به هند نبودند، بلکه درکشورهای اروپای و آسیای غربی نیز افرادی بودند که مقالات علمی و سیاسی را مستقیماً برای انتشار درین روزنامه می فرستادند. آقای پا مرس که یکی از استادان دانشگاه کامبریج بود، گزارشی دربارهٔ روابط انگلیس و ایران را به طور متواتر از لندن می فرستادتادراین روزنامه چاپ شود.

ادیبان و شاعران نامی زمان خود، با این روزنامه وابستگی و دلبستگی داشتند. نامه های دانشمندان هند، چون "میرزا غالب" و "سر سید احمد خان" نیز در همین روزنامه انتشار می یافت. دکتر عبدالسلام خورشید، درکتاب "صحافت هندو پاک" نوشته است. "اوده اخبار" روزنامه ای بود بدون تفریق مذهب و

ملت. به ظاهر این روزنامه اوضاع مسلمانان را منعکس می کرد، هیچ گاه سرو کاری به تعصب نداشت. ادیبان و شاعران گرامی عضو اداری این روزنامه بودند. مثلاً غلام حسین تیش، شاگرد مرزا غالب دهلوی، سرشار، احمد حسن شوکت، عبدالحلیم شرر، حیرت دهلوی وغیره. باشتهاری که روزنامه به دست آورد، چاپ آن به هفته‌ای دوبار رسید. مولوی هادی علی اشک، مولوی رونق علی رونق، غلام محمد تپش، رتن نات سرشار، مولانا فخر الدین لکنوی، راجه شیو پرشاد، طوطا رام شایان، امجد علی اشهری، مرزا حیرت دهلوی و مولانا احمد حسن شوکت میرتی به ترتیب صاحب امتیازان این روزنامه بودند.

انتشارات چاپخانۀ نولکشور. برخی از انتشارات چاپخانه نولکشور لکهنو به این شرح است :

۱) -شاهنامۀ فردوسی : (درسه مجلد) و نیز ترجمه های آن به زبان اردو و هندی.

۲) - مثنوی مولانا روم ! منشی نولکشور خودش دلدادۀ مثنوی بود. چند نسخۀ خطی را با کمک علمای عصر تدوین کرد و با خط نستعلیق انتشار داد. شرح این مثنوی را نیز در دو مجلد چاپ کرد غیر از آن دیباچه ای منظوم را هم سرود. و قبل از متن مثنوی آورده است بدین قرار.

حمد نذر کبریای ذوالجلال	نور او شمس منزه از زوال
همچون ذرات انبیاء و اولیاء	از تجلی جمالش پر ضیاء
هم بقدر ظرف در مرآت شان	شد ز نور لم یزل لمعی عیان
و آنکه بود آئینه اش مثل قمر	پر توکامل در و شد جلوه گر
مصطفی شد نام اوبدرالدجی	مظهر عینیت شمس الضحی
این تکثر در مظاهر کم نگر	وحدت خورشید دار اندر نظر
بل اگر چشم بصیرت منجلی ست	چشم هم زان نور لامع ممتلی ست

۳) - جواهر الاسرار: شرح مثنوی معنوی از مولانا حسین بن حسن سبزواری (درسه جلد)

۴) - پیراهن یوسفی : ترجمۀ منظوم مثنوی معنوی بزبان اردو (در شش جلد)

۵) - بوستان معرفت : شرح و ترجمه و حواشی مثنوی از مولانا عبدالمجید (در شش جلد)

۶) - لطائف معنوی : انتخاب اشعار دشوار و شرح آن از شاه عبدالطیف

۷) - منتخب اللباب : انتخاب مثنوی معنوی

۸) - مثنویات خواجه فرید الدین عطار : تقریباً تمام مثنویات عطار را به چاپ رسانید.

۹) - مثنویات نظامی گنجوی : ترجمه مثنوی های نظامی گنجوی

۱۰) حدیقهٔ سنایی : تمام مثنوی را بچاپ رسانید.

۱۱) مثنویات امیر خسرو : همه مثنویهای خسرو و دواوین وی را چاپ کرد.

۱۲) - کلیات خاقانی : مثنوی زلالی را نیز به چاپ رسانید.

۱۳) - کلیات شمس تبریزی : به نام دیوان شمس تبریزی چاپ کرد.

منشی نولکشور کلیات شاعران دیگر همچون : سعدی ، جامی ، انوری ، عرفی ، نظیری ، بیدل ، جلال اکبر، عراقی، صائب ، ظهیر فاریابی، غالب و صهبائی را نیز به چاپ رسانید و دواوین شاعران فارسی چون حافظ ، نظیری، عرفی ، کلیم، حزین ، فیضی ، واقف ، هلالی، غنی کاشمیری ، نعمت خان عالی ، حسن سجزی و ظهوری را هم انتشار داده است.

علاوه بر آن وی قصاید عرفی ، بوستان سعدی ، رشحات ملا کاشفی، نفحات الانس جامی، روضة الشهدای ملا کاشفی، عجائب المخلوقات وغیره را به چاپ رسانید. همچنین کتاب های اخلاقی و عرفانی دیگری نیز با مهارت و چیره دستی از چاپ خانهٔ منشی نولکشور خارج شد. و به دست مردم رسید. که عبارت است از : اخلاق جلالی ، اخلاق ناصری ، اخلاق محسنی ، انوار سهیلی، عیار دانش، اعجاز خسروی ، مقامات حمیدی، انشای جامی، رقعات بیدل ، رقعات ابوالفضل ، عطیهٔ کبری ، حسن و عشق نعمت خان، نگار دانش، طراز دانش ، پنج رقعهٔ ظهوری ، مجالس العشاق ، مهر نیمروز غالب، ریاض الفردوس، انشاء رحمانی، شرح سه نثر از صهبائی ، نگارنامهٔ مظهر العجائب ، ریاحین عظیم، کلیات نثر غالب، معیار اشعار طوسی، حدایق البلاغت، تاویل المحکم، شرح فصوص الحکم ابن عربی ، تذکرة الاولیای عطار، کشف المحجوب، مطالب رشیدی، جذب القلوب ، سیرالاولیاء ، اسرارالاولیاء، خزینة الاصفیاء ، فتوح الحرمین، مکتوبات شرف الدین منیری، کیمیای سعادت ، امام غزالی، احیاء علوم الدین امام غزالی و ترجمهٔ آن از مولانا احسن نانو توی به نام مذاق العارفین.

کتابهای تاریخی که از مطبع منشی نولکشور به چاپ رسید ، عبارت است از : روضة الصفاء ، تاریخ فرشته ، (در دو جلد و ترجمهٔ آن) تاریخ طبری (در ٤

جلد) منتخب التواریخ بدایونی، سیر المتاخرین، حبیب السیر، تاریخ وصاف، اکبرنامه ، آئین اکبری، طبقات ناصری، شاهجهان نامه، توزک جهانگیری ، عماد السعادت، هفت اقلیم، وقایع نعمت خان عالی، تاریخ مصر، تذکره دوست شاه سمرقندی، تذکرهٔ حسینی وغیره.

فرهنگهای فارسی دیگری نیز با همت چاپ خانهٔ نولکشور انتشار یافته، عبارت است از:

برهان قاطع، هفت قلزم، بهار عجم (تپک چند) فرهنگ آنند راج، فرهنگ جهانگیری ، منتخب اللغات، غیاث اللغات، جامع اللغات ، مصائف اللغات، کشف اللغات ، لغات کشوری (فارسی اردو) منتهی الادب کامل، مصطلحات الشعراء ، و ترجمهٔ لغت عربی.

کتابهای پزشکی و طب ، همچون اکسیر اعظم از حکیم اعظم خان دهلوی (در ٤ جلد) ، قانون ابو علی سینا (ترجمهٔ فارسی از ملا فتح الله شیرازی) ، ذخیرهٔ خوارزم شاهی (از حکیم پادشاه سکندر لودی) ، شفاءالابدان، کفایهٔ منصوری ، جامع شفائیه (از حکیم افضل عالی) نیز از همین چاپ خانه انتشار یافت.

مضافاً"، منشی نولکشور چند کتاب مذهبی به عبارت: تفسیر حسینی کاشفی ، مشکواة و شرح آن، اشعة اللمعات (٥ مجلد) شرح اصول کافی ، قدوری و کنزالدقایق (ترجمه فارسی) را انتشار داد. علاوه بر آن تراجم قرآن کریم اثر شاه ولی الله دهلوی و شیخ مصلح الدین سعدی شیراز را به چاپ رسانید.

منشی نولکشور انسانی بسیار ساده دل بود. در سال ۱۸۶۸ م انجمن ادبی "جلسهٔ تهذیب"را بنیان نهاد. و تا آخرین مرحلهٔ زندگی در نظر داشت ،گسترش بدهد. بزرگان زمان چون آقای کولمیتن، رابرت با نکت و چودری نعمت الله خان وغیره مهمترین اعضای این انجمن بودند. در اولین جلسه این انجمن (۱۲ آوریل ۱۸۶۹ میلادی) منشی نولکشور در سخنرانی خود درباره "فوائد کتابخانه‌ها" صحبت می کرد که ارزش آن هنوز هم به جای خود محفوظ است. حال آنکه منشی سروکاری با سیاست نداشت اما تا آنجا که مقاومت به علیه بی قانونی لازم بود، همیشه صدای خود را بلند می‌کرد و نجات مردم را از قسم اولین وظیفهٔ زندگیش بر می شمرد.

بار دیگر این نکته یاد آور می شود که زندگی و حیات منشی نولکشور بهترین

درس برای کسانی است که از شکست می هراسند و خود را به دست سرنوشت میسپارند، اما اگر از عقاید منشی استفاده کنند ممکن است به آرزوی خود برسند.
در پایان گفته های میرزا غالب دربارهٔ منشی نولکشور به این شرح نقل می شود.
"باری سپاس مردمی و مهرورزی آن مردم چشم مهرورزی و مهر سپهر مردمی، آن به دانش گران مایه و آن جاه بلند پایه، آن به سرکشاده چو فریدون باضحاک و یا فرودستان چون سلیمان بامور، سراپا دانش و همه تن بینش، منشی نولکشور بجای آرکه به خریداری دکان بی رونق کمر بست، تا نقش این کلپترها در انطباع درست نشست. اگر این جوان مرد بیدار دل به بستن شیرازهٔ اوراق پریشان نه پرداختی، کاغذ مسودات قاطع برهان را با کاغذ گر بردی و به آب آغشته فروکوفتی یا سرمه فروش چریدی تاچکه ها ساختی، به آئینهٔ کلک حق گذار من پایان آن نسخه منطبع آن بنشستن تقریظ و تاریخ دزدن مهر نقش دیگر انگیخت، تا هیچ کس بی دستوری صاحب مطبع اودھ اخبار.... کالبد انطباع فرو نتواند ریخت."
منشی نولکشور فقط روزنامه نگار و مقاله نویس نبود، بلکه در هنر شاعری نیز ماهرو چیره دست بود. اینک چند بیت شعر او به فارسی نقل می شود. این اشعار را وی دربارهٔ خود و خدمات ادبی و دینی خود سروده است :

بعد از این الحان نی کلک دبیر	می سراید نغمهٔ ما فی الضمیر
کز دم تمیز محمود و ملوم	هست میل طبع من سوی علوم
شد پسند خاطر از بدو شباب	یا کتاب حسن یا حسن کتاب
همدمی مردم اهل کمال	هست منظور دلم فی کل حال
مهر آن طرح مطابع کرده ام	کاملان عصر گرد آورده ام
مقصد من صحبت اهل فن است	زین تجارت بس همین نفع من است
همت من صرف صرف مبلغی	کار اهل کار جهد ابلغی
هر یکی با خوش دلی مشغوف کار	آنچه درکار است در کار آشکار
رونق کار است افزون هر زمان	شکر داور است بیرون از بیان
جید من در حلقه تقلید نیست	حاصل تحقیق جز توحید نیست
ظاهرا دور از تجاوز مذهبی	باطنا پاک از تعصب مشرقی
حق پرستان مذاهب اجمعین	محترم اندر ضمیر حق گزین

منشی نولکشور یکی از چهره‌های مشخص و برجسته قرن نوزدهم میلادی است که تا قیامت نمونه ای روشن از کارو تلاش و مصدر خدمات فرهنگی در

صفحات تاریخ باقی خواهد ماند او عاشق کارش بود به قول حافظ شیرازی :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ‌‌‌‌ ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

فرهنگ و تهاجم فرهنگی

برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری

حضرت آیت الله خامنه‌ای

(مدظله العالی)

اصول

و
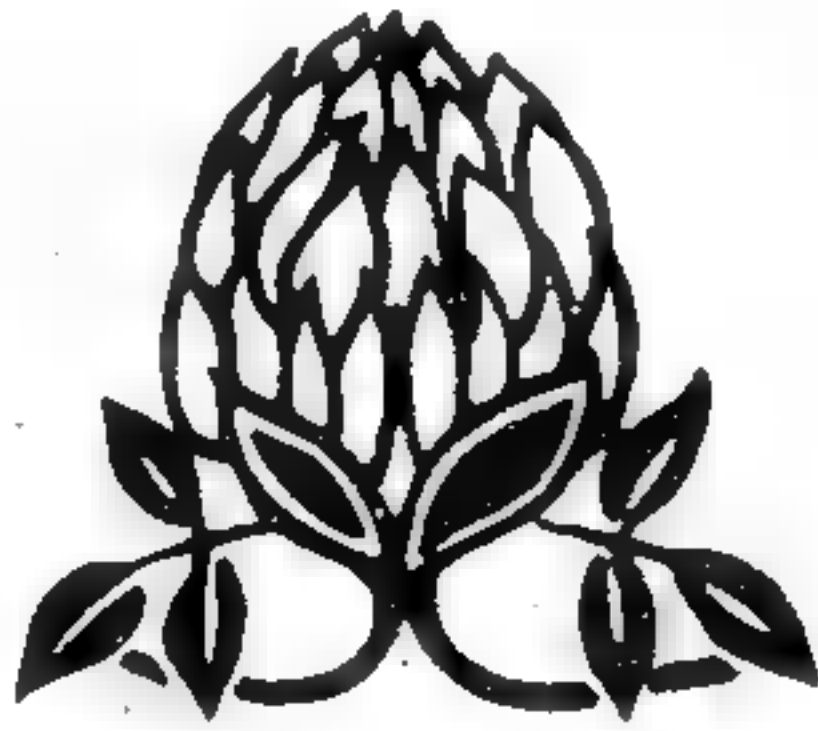
مبادی سخنوری

تألیف

محمدباقر شریعتی سبزواری

فرهنگ و تهاجم فرهنگی

این کتاب برگرفته از سخنان آیة الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی است و دیدگاههای آن رهبر گرامی را درخصوص مسئله تهاجم فرهنگی منعکس می سازد. کتاب مشتمل است بر پنج فصل که عناوین آن از این قرار است:

فصل اول : تهاجم فرهنگی و تبادل فرهنگی
فصل دوم : جهان اسلام و تهاجم فرهنگی
فصل سوم : انقلاب اسلامي و تهاجم فرهنگی
فصل چهارم : وظایف مردم و مسئولان در مقابله با تهاجم فرهنگی
فصل پنجم : رسالت دستگاهها و نهادهای فرهنگی، هنری در مقابله با تهاجم فرهنگی

فصل دوم دارای چهار بخش است به عنوانهای زیر:
بخش اول : تاریخچه رویا رویی فرهنگی قدرتهای استکباری با فرهنگ اسلامی
بخش دوم : علل و ریشه های تهاجم فرهنگی قدرتهای استعمارگر به دنیای اسلام
بخش سوم : شیوه ها و ابزارهای قدرتهای استعمارگر در تهاجم فرهنگی به دنیای اسلام
بخش چهارم : راههای مقابله ی مسلمین با تهاجم فرهنگی

فصل سوم سه فصل به عنوانهای زیر دارد:
بخش اول : تاریخچه ی تهاجم فرهنگی در ایران
بخش دوم : علل و ریشه های تهاجم فرهنگی به انقلاب اسلامی
بخش سوم : شیوه ها و ابزارهای دشمن در تهاجم فرهنگی به انقلاب اسلامی

فصل چهارم دارای چهار بخش به عنوانهای زیر است :
بخش اول : وظائف کلی مردم و مسئوولین در مقابله با تهاجم فرهنگی
بخش دوم : جایگاه زنان در فرهنگ اسلامی و نقش آنان در مقابله با تهاجم فرهنگی
بخش سوم : رسالت حوزه های علمیه در گسترش فرهنگ اسلامی و مقابله با تهاجم فرهنگی
بخش چهارم : رسالت نویسندگان، روشنفکران و هنرمندان مسلمان در مقابله با تهاجم فرهنگی

فصل پنجم سه بخش به عنوانهای زیر دارد :
بخش اول : رسالت دانشگاهها و نظام آموزش عالی
بخش دوم : رسالت دستگاهها و نهادهای فرهنگی و هنری
بخش سوم : رسالت دستگاههای اجرایی و قضایی در مقابله با تهاجم فرهنگی

این کتاب را که دارای ۴۴۲ صفحه است، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال ۱۳۷۳ ش (۱۹۹۴ م) منتشر نموده است. بهای این کتاب پنجهزار ریال است.
نظر به اهمیت فوق‌العاده محتویات این کتاب، جا دارد این مجموعه به زبانهای زنده جهان بویژه عربی و فارسی و اردو و ترکی و انگلیسی ترجمه و منتشر شود تا اندیشه‌مندان جهان، بخصوص دنیای اسلام از مطالب آن هرچه بیشتر بهره‌مند شوند.

(دکتر علیرضا نقوی)

اصول و مبادی سخنوری
تألیف : محمد باقر شریعتی سبزواری

ناشر : مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم
تاریخ انتشار : ۱۳۷۳ هـ‌ش
۴۰۰ ص. مرکز پخش ، قم (ایران)

این کتاب برای اولین بار بعد از انقلاب اسلامی ایران در ایران به طبع رسیده و مؤلف محترم آن که خود از مبلّغان بزرگ اسلام و از سخنوران توانمند و دانشمند زبان فارسی و اسلامی است ، اثری بسیار ارزنده و سودمند تألیف کرده و به بازار ادب و هنر اهدا نموده است و در صفحهٔ ۹ این گونه فرموده است :

«انگیزهٔ اصلی نگارش : امام امت بنیانگذار و معمار جمهوری اسلامی ایران در سخنانی که در بین علما و فضلای قم ایراد فرمودند، اظهار داشتند : «علمای حوزه های علمیه خطیب تربیت کنند». بدین جهت مؤلف دست به کار شد و «اصول و مبادی سخنوری» را تصنیف کرد.»

تقسیمات کتاب به این ترتیب است : پیشگفتار ۷ ص ، مقدمه ۱۱ ص

بخش اوّل : اهمیت سخنوری و شرایط آن در ۹۵ ص

بخش دوم : موازین سخن و سخنوری ۵۸ ص

بخش سوم : راه و رسم و تبلیغ در اسلام ۴۵ ص

بخش چهارم : اسلوب خطابه و انواع آن ، ۱۱۰ ص

بخش پنجم : اقسام خطابه ۸۴ ص

هر یک از این بخش ها نیز به تقسیمات دیگر منقسم شده و دست یافتن به مطالب کتاب را آسان ساخته است. در این کتاب علاوه بر تبیین روش های گوناگون سخنوری در اسلام و در زبان فارسی ، طریقه های تازه و اسلوب جدید خطابه به نگارش درآمده است. نثر فارسی آن، پخته و محکم و منسجم و خواندنی است. اشعار زیبا و دلاویز از شاعران و عارفان زبان فارسی برای نمونه و به عنوان شاهد مثال به دست داده است. مطالعه و خواندن این کتاب برای هر کس که در میدان ادب و وعظ و خطابت و شعر و سخن گام بر می‌دارد، بسیار مغتنم است.
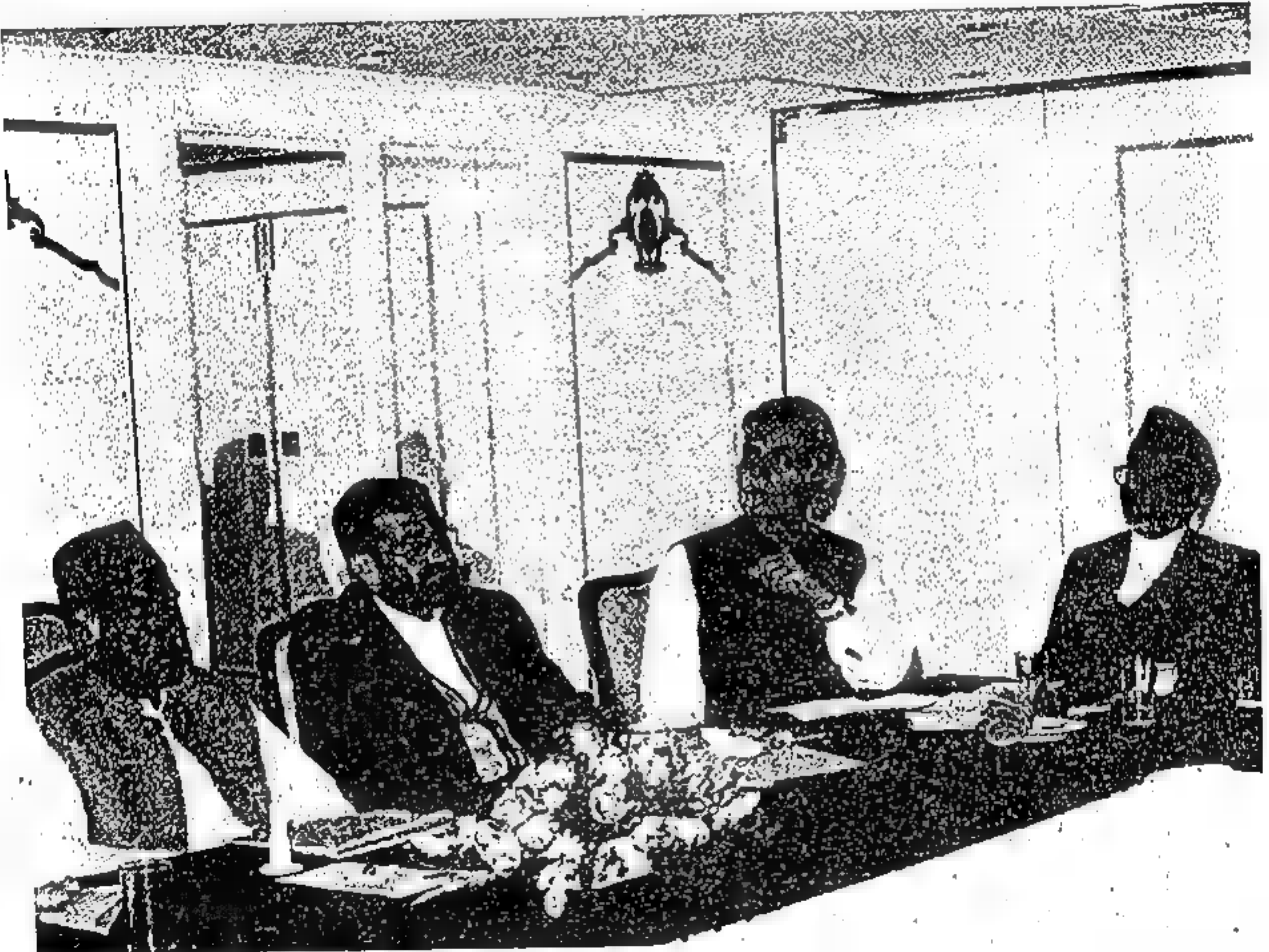
اولین جلسه انجمن دوستداران فارسی

انجمن دوستداران فارسی

تجلیل و یاد

اولین جلسه انجمن دوستداران فارسی روز دوشنبه ساعت ۶ بعد از ظهر هشتم آبانماه ۷۴ در اسلام‌آباد به ریاست سید فیض الحسن فیضی استاد زبان و ادبیات فارسی و شاعر معروف فارسی و اردو و انگلیسی منعقد شد. پس از تلاوت ایات قرآنی دکتر سید سبط حسن رضوی مؤسس و رئیس انجمن فارسی اسلام‌آباد دربارهٔ علل تشکیل انجمن دوستداران فارسی صحبت کرده گفتند:

درحقیقت این انجمن به خاطر ترویج و گسترش زبان فارسی در این منطقه و برای تحکیم روابط دوستانه فرهنگی بین کشورهای فارسی زبان تشکیل می شود. جناب محمد افضل خان وزیر امور کشمیر و مناطق شمالی ریاست این انجمن را قبول کردند و آقای مختار علی خان معاون رئیس و خانم دکتر محموده هاشمی معاون رئیس برای بخش بانوان و استاد مقصود جعفری دبیر عامل و خانم سلمی عزیزه نگهت خازن و چندتن آقایان دیگر به عنوان اعضای هیئت عامل انتخاب شدند آقای محمد افضل خان در سخنرانی خودکمال تشکر و امتنان خود را ابراز کردند و نطق مختصری دربارهٔ زبان فارسی و روابط پاکستان و ایران ایراد نمودند و از انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی (ره) تجلیل کردند. سپس آقای علی ذوعلم رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران که به عنوان مهمان ویژه در این مجلس شرکت کرده بودند، دربارهٔ اهداف انجمن، زبان و ادبیات فارسی و وضع کنونی آن در این منطقه صحبت کردند و از بانیان انجمن سپاسگزاری نمودند.

قرار براین شد که درجلسهٔ آینده اساسنامهٔ این انجمن به تصویب برسد و براساس آن برنامه های آینده انجام شود و آقای دکتر جاوید اقبال قاضی‌القضاة بازنشسته دادگاه عالی و عضو مجلس سنا در جلسه آینده دربارهٔ اقبال و فرهنگ غرب سخنرانی کنند.

جلسه برای تجلیل میر ببر علی انیس

به مناسبت یکصد و بیست و سومین سالگرد وفات انیس (م ۱۸۷۴ میلادی)،

شاعر بزرگ اردو، نعت نگار و منقبت نویس و مرثیه سرای قرن نوزدهم میلادی شبه قاره که قریب دویست هزار بیت شعر در رثای حضرت امام حسین (ع) و شهدای کربلا سروده است، «دبستان انیس» اقدام به برگزاری مراسمی در تاریخ هفدهم دسامبر ۹۵ م ۲۶ آذر ۷۴ هـ به ریاست جناب سید ظفر علی شاه، معاون رئیس مجلس ملی پاکستان کرد. در این مراسم بزرگداشت چندین تن از ادیبان و شاعران و اندیشه مندان از شهرهای دیگر پاکستان شرکت کردند که از جمله از افراد زیر می توان نام برد:

جناب انتظار حسین ادیب و نقاد ممتاز و داستان نویس معروف و دکتر سهیل استاد و دانشمند برجسته و سید وحید الحسن هاشمی ادیب و شاعر و مدیر مجله ماهانۀ «پیام عمل» و جناب سید ضمیر اختر نقوی متخصص «انیس» و «جوش» و خطیب و نویسنده ۲۵ کتاب تحقیقی و دکتر عالیه امام استاد و ادیب ممتاز پاکستان و جناب ظل صادق شاعر مرثیه نگار معاصر پاکستان و جناب افتخار عارف صدر نشین «مقتدره قومی زبان دولت پاکستان» (فرهنگستان) و الحاج سید علی اکبر رضوی سرپرست دبستان انیس و از شاعران معروف استاد مقصود جعفری، سید حسنین کاظمی، نصرت زیدی، زاهد نقوی، نیسان اکبرآبادی سید فیض الحسن فیضی و آقای ایرج تبریزی ادیب و نویسنده ایرانی.

در این مراسم آقای علی ذوعلم رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان مهمان ویژه شرکت داشتند و چند اقتباس از حسن بیانات ایشان اینجا نقل می گردد:

«من گرچه انیس شناس نیستم ولی انیس دوست هستم چون ممدوح انیس و ممدوح من یکی است و آن ذات با برکات حضرت اباعبدالله الحسین بن علی (ع) است که انیس در رثای آن بزرگوار و رفقایش هزارها بیت سروده است. من در اینجا به دو نکته باید اشاره کنم و آن این است که شاید مقایسۀ انیس با حماسه سرایان جهان، مانند هومر، ورجل و شیکسپیر مقایسۀ درستی نباشد «انیس» شما نه با «فردوسی» ما قابل قیاس است و نه با شیکسپیر انگلستان چون انیس فقط شاعر نبود، بلکه عارف هم بود، عرفان او است که شعرش را بعد از دویست سال زنده نگاه داشته و یاد او را شمع جمع ما قرار داده است، دیگر اینکه «انیس» انسانی گوشه گیر از جامعه و انسانی غایب از صحنۀ جامعه نبود.

انیس در صحنه جامعه حضور سیاسی و فرهنگی داشت. او زمانی حماسه حسین بن علی(ع) را در قالب شعر سرود که استعمار انگلیس بر این خطه سلطه داشت. بنده این احتمال را بسیار قوی می دانم که انیس در قالب مرثیه، مردم را و مسلمانان را در مقابل استعمار انگلیس به نحو غیر مستقیم بر می انگیخته و دعوت پیمودن راه حسین بن علی (ع) را می کرده است.

همچنین درخصوص شعرانیس دو نکته بیان می کنم یکی اینکه او موضوعی را برای اشعارش انتخاب کرد، که جدی ترین موضوع در تاریخ بشر بوده است یعنی مبارزهٔ حق با باطل که نمونهٔ واقعی آن، سانحهٔ کربلاست. شاعرانی بودندکه شعرهای مطلوبی سرودند از نظر فن شاعری و یا ویژگیهای دیگر اما موضوع آنها گل و بلبل و طبیعت وغیره بود، اما محور شعر انیس بسیار جدی و ریشه‌دار بود چراکه داستان کربلا بارزترین مصداق مبارزه حق و باطل بوده است. پس همه دین و همه اسلام و همه فرهنگ اسلام را «انیس» در اشعار خودش بیان کرده است.

در شعر «انیس» کربلا یک حماسه است نه یک تراژدی - درحقیقت مرثیه های «انیس» بیدارکننده است و همین است که حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی رهبر انقلاب اسلامی فرمودند: «عاشورا یک فرهنگ است». این معنی و این برداشت را ما در شعر «میر ببر علی انیس» می بینیم. در پایان بنده دو پیشنهاد می کنم از انجمن ادبی انیس، یکی اینکه کلام انیس را به زبان فارسی ترجمه کنند تا فارسی زبانان واهالی ایران نیز از این اشعار حداکثر استفاده را بکنند و دوم اینکه چهار سال بعد دویستمین سالگرد تولد «انیس» خواهد بود، یک گردهمائی بزرگ و جهانی و در سطح عالی با نمایش بین المللی آثار میرانیس و کتابهای دیگر که درباره ایشان تا حال به نگارش درآمده است، تشکیل دهند تا فارسی زبانان و دیگران نیز بتوانند دربارهٔ انیس صحبت کنند و در این مجلس از شرق و غرب دعوت شوند که در نتیجه پیام انیس به اطراف جهان برسد که البته بنده برای رسیدن به این هدف از هیچ کوششی دریغ نخواهم کرد.

همچنین در این جلسه آقای ظفرعلی شاه معاون رئیس مجلس ملی پاکستان در سخنان خود فرمود که برای اصلاح اخلاق و تطهیر کردار و افکار و گفتار نوجوانان امروز مطالعهٔ کلام انیس لازم است و اینکه درکتابهای درسی در سطوح

مختلف کلام انیس درج شود و نیز درآموزشگاهها و دانشگاهها سمینارهایی برای تفهیم و تشریح کلام انیس ترتیب داده شود تا نوجوانان ما از فرهنگ و اخلاق و ادب و تمدن اسلام بیشتر آگاه شوند و بدانندکه قهرمانان کربلا برای احیای آداب و احکام اسلام چه فداکاریهای ارزنده و شایسته ای انجام داده اند و از سیره نمایان آنان راهنمایی بگیرند.

در پایان دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن «دبستان انیس و دبیر» از حضار محترم تشکر کرد و افزودکه میر ببر علی انیس و خانواده محترم ایشان همیشه به وسیله زبان فارسی مکاتبه می کردند و نیز بعضی از شاگردان و فرزندان میر انیس هم به زبان فارسی مرثیه سرایی کرده اند.

نامه ها

آقای دکتر سید حسین نصر، اندیشه‌مند گرامی ضمن ارسال نامه‌ای از دانشگاه جرج واشنگتن، آمریکا، درخصوص فصلنامه دانش و مدیریت آن ابراز لطف فرموده‌اند که از ایشان کمال امتنان حاصل است.

بابی صبری منتظر دریافت مقالات پربار ایشان هستیم تا ان شاءالله در شماره‌های آینده دانش چاپ کنیم.

* * *

با تشکر فراوان از آقای علی اصغر سید یعقوبی رئیس محترم دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه تبریز، ایران، فصلنامه های شماره ۳۸ تا ۴۱ برای ایشان ارسال شد.

* * *

آقای صابر ابوهری از جگا دهری، هند، نامه شما زیارت شد، از لطف شما به مجله، کمال امتنان حاصل و مایهٔ دلگرمی کارکنان آن است. ان شاء الله شعر شما در شماره آینده به چاپ خواهد رسید.

* * *

خانم انجم حمید، از اسلام‌آباد پاکستان، با سپاس از شما و توجهی که به فصلنامه دانش مبذول داشته اید، دیدگاههای شما درخصوص بهبود مطالب فصلنامه از همین شماره (۴۲) مورد توجه گردانندگان آن بوده و شما از این پس مطالب فصلنامه را در قالبی جدید مطالعه خواهید کرد. امید به خدا که نظر شما تأمین شود. منتظر نامه های بعدی شما هستیم.

* * *

نامه پر از مهرهای استاد دانش علوی از مرکز اسلامی شکور، چارسده، پاکستان، به دستمان رسید. از ابراز عنایت ایشان نهایت سپاسگزاریم و امیدواریم از این پس فصلنامه ای پربارتر به محضر دوستان تقدیم کنیم.

* * *

نامه آقای موحد مسئول خانه فرهنگ کویته، پاکستان واصل شد. از ایشان و آقای جواد رسولی نویسنده مقاله و دانشجوی زبان فارسی دانشگاه بلوچستان سپاسگزاریم. مقاله ایشان در همین شماره فصلنامه درج شده است.

* * *

نامه آقای حفظ الرحمن صدیقی از کراچی پاکستان واصل و موجب کمال خوشوقتی شد. امید به خدا که فصلنامه دانش با مطالب غنی تر به زیر چاپ برود و تقدیم اصحاب فکر و اندیشه شود.

دانش

فهرست کتابهای رسیده

۱ - تهاجم و تهاجم فرهنگی : سخنان حضرت آیة الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی - سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی ۱۳۷۳ هـ.ش. برابر با ۱۹۹۴ م، تهران - ایران (فارسی)

۲ - حافظ محمود شیرانی اور ان کی علمی و ادبی خدمات. جلد دوم : مؤلف دکتر مظهر محمود سال شیرانی، جون ۱۹۹۵ ، ناشر : احمد ندیم قاسمی - ترقی ادب، کلب رود، لاهور (اردو)

۳ - سلام و قیام : پروفیسر داکتر محمد مسعود احمد - کراچی

مقالات رسیده

۱ - اسماء طریقت : از دکتر سلطان الطاف علی کویته - اردو

۲ - اسد ملتانی کا تنقیدی و تحقیقی شعور : داکتر مختار ظفر، ملتان - فارسی

۳ - آرزو کی تنقید نگاری : دکتر سید محمد اصغر، هند، اردو

٤ - معرفی جواهر عباسیه : دکتر آغا یمین ، لاهور، فارسی

۵ - فارسی کتابون کا سندهی ترجمه «فهرست» جناب غلام محمد لاکهو؛ اردو

٦ - احوال و آثار زیب مگسی : شرافت عباس، بلوچستان - فارسی

۷ - آذری ۱ سفر اینی، شاعر و عارف خراسانی قرن نهم هجری، سلیم مظهر- دانشگاه تهران - فارسی

۸ - مثنوی "بوعلی شاه" عهد سلاطین کی زنده تصویر - مقصود حسنی - اردو

۹ - میرزا عبدالقادر بیدل : استاد محمود عالم، علیگر، هند، فارسی

فهرست مجله های رسیده

فارسی :

۱ - عکس : ماهنامهٔ علمی ، فرهنگی و هنری شماره ۱۰۱ ، مهر ۱۳۷٤ ، نشریه عکاسی انجمن سینمای جوانان ایران - تهران - ایران ، صندوق پستی ۱۹٦۱۵/۳۱٤

۲ - کتاب هفته : کتابشناسی کتب منتشره از ۸ الی ۱٤ آذر ماه ۱۳۷٤ ، سال دوم، آذر ماه ۱۳۷٤ ، شماره ۱۱٤ - ادارهٔ کل مراکز و روابط فرهنگی. ناشر : خانهٔ

کتاب ایران - صندوق پستی ۱۵ - ۱۴۱۷۵ تهران ایران
۳ - زن روز: (هفته نامۀ اجتماعی) شنبه ۲ دی ماه ۱۳۷۴ - شماره ۱۵۳۸ تهران کد پستی ۱۱۴۴۴ - ایران
۴ - صدف: ماهنامه ادبی - هنری برای نوجوانان همراه با مروارید «برای کودکان» شماره دوم / مرداد ماه ۱۳۷۴
۵ - فیلم: «ماهنامۀ سینما، جلد ۱۳ شماره ۱۸۲، دی ماه ۱۳۷۴ کد پستی ۵۸۷۵ - ۱۳۷۴ تهران - ایران
۶ - گل آقا: هفته نامه سیاسی، اجتماعی، انتقادی - شماره ۳۷، جلد ۶ آذر ماه ۱۳۷۴، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۹۳۶ - تهران - ایران
۷ - کیهان ورزشی: شماره، ۲۱۱۴، دی ۱۳۷۴، موسسۀ کیهان، تهران، خیابان فردوسی، کوچه شهید شاهچراغی، کد پستی ۱۱۴۴۴ - ایران
۸ - کیهان بچه ها: شماره ۸۱۵ آذر ماه ۱۳۷۴ - کد پستی ۱۱۴۴۴، تهران - ایران
۹ - آشنا: دو ماهانه، شماره ۲۴، مرداد و شهریور - تهران، خیابان شهید بهشتی، میدان تختی، شماره ۵، بنیاد اندیشه اسلامی، طبقه ۴ - ایران
۱۰ - صریر بولان: شماره ۴ جلد ۱، انجمن فارسی بلوچستان - کوئٹہ
۱۱ - آشنا: فصلنامه، سال اوّل شماره ۳ (پاییز ۱۳۷۴) رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران (آنکارا) - ترکیه

اردو:

۱ - کنزالایمان: ماهنامه، جلد ۵، شماره ۱۰ و ۱۱ دسمبر ۱۹۹۵ م و جنوری ۱۹۹۶ م دهلی روڈ، صدر بازار، چهاؤنی لاهور
۲ - پیام عمل: ماهنامه، جلد ۳۷ شماره ۱۱ نومبر ۱۹۹۵ م امامیه مشن پاکستان ٹرسٹ پوسٹ بکس ۲۳۹۹ لاهور
۳ - تسخیر: هفت روزه، جلد ۷ شماره ۲۳ - ۴۹ کریم بلاک علامه اقبال ٹاؤن لاهور
۴ - هومیوپیتهی: ماهنامه، اکتوبر و نومبر ۱۹۹۵ و جنوری ۱۹۹۶ شماره ۱۰ جلد ۱۲ و شماره ۱۱ و جلد ۱۲ - جی - ۲۰۰ لیاقت روڈ - راولپنڈی
۵ - الامیر: ماهنامه، اکتوبر ۱۹۹۵ جلد ۷ شماره ۴ - کارنر هاؤس، دوسری

منزل، پریڈی سٹریٹ کراچی ۷۴۴۰۰

۶ - شمس الاسلام : ماهنامه، اکتوبر نومبر ۱۹۹۵ جلد ۶۹ شماره ۱۰ - ۱۱ مرکزی دفتر مجلس حزب الانصار شارع جامع مسجد بگویه بهیره - سرگودها

۷ - شمس و قمر : ماهنامه، جلد ۶ شماره ۱۳ اکتوبر ۱۹۹۵ - ۲۵۸ فیصل کالونی - حیدرآباد

۸ - خواجگان : ماهنامه، جلد ۲۵ شماره - ۱۰ - نومبر ۱۹۹۵

۹ - تعارف نامه مقتدره قومی زبان : ۳ ایچ ستاره مارکیت ، جی - ۷ مرکز - اسلام آباد

۱۰ - وحدت اسلامی : ماهنامه، شماره ۱۲۵ جمادی الثانی ۱۴۱۶ هجری قمری / نومبر ۱۹۹۵ - رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران هاؤس ۲۵ سٹریٹ ۲۷ - ایف ۶/۲ - اسلام آباد

۱۱ - احقاق الحق : ماهنامه، شماره ۸ جلد ۷ رجب ۱۴۱۶ بلاک، ۲، سرگودها

۱۲ - الشریعه : ماهنامه، جلد ۶ - ۶ شماره ۱۱ - ۱۱ ، نومبر ، دسمبر ۱۹۹۵ الشریعه اکادمی مرکزی جامع مسجد گوجرانواله

۱۳ - دی ایجوکیشن میگزین : ماهنامه، جلد ۲ شماره ۱۲ ، ۱۹۹۵ ، این ڈبلیو ۳۳ نزد اصغر مال، راولپنڈی

۱۴ - معارف : ماهنامه ، جلد ۱۵۶ ، عدد ۴، ماه اکتوبر نومبر و دسامبر ۱۹۹۵ دارلمصفین ، شبلی اکیڈمی اعظم گڈه هند

۱۵ - الاعتصام : ماهنامه، جلد ۴۷ شماره ۴۱، نومبر ۱۹۹۵، شیش محل روڈ، لاهور

۱۶ - نصرة العلوم : ماهنامه ، جلد ، ۱ ، شماره ۱، نومبر ۱۹۹۵ ، محله فاروق گنج گوجرانواله - پاکستان

۱۷ - فکر و نظر : سه ماهی جلد ۳۳ ، شماره - ۱، جولائی ستمبر ۱۹۹۵ - ادارهٔ تحقیقات اسلامی بین الاقوامی اسلامی یونیورسٹی - اسلام آباد

۱۸ - طلوع افکار : ماهنامه شماره ۱۰ جلد ۲۶، اکتوبر ۱۹۹۵ ، ۲۸ ایچ رضویه سوسائٹی کراچی ۷۴۶۰۰

۱۹ - اخبار اردو : ماهنامه ، جلد ۱۲ ، شماره ۱۱ نومبر ۱۹۹۵، مقتدره قومی زبان، ۳ ، ایچ ستاره مارکیٹ ، جی - ۷ مرکز، اسلام آباد

۲۰ - جریده: جولائی تا ستمبر، سال اشاعت ۱۹۹۵ شماره ۳، I باتھ آئی لینڈ کراچی ۷۵۵۳۵

۲۱ - اقبال: سه ماهی، ش ۱، ج ۴۳، جنوری ۱۹۹۶، بزم اقبال، ۲ کلب روڈ، لاهور

۲۲ - تنظیم المکاتب؛ اگست تا دسمبر ۱۹۹۵ - گولا گنج - لکهنؤ

۲۳ - خیرالعمل: شماره ۱۰ و ۱۱ - ضیغم الاسلام اکادمی، نیو سمن آباد، لاهور

۲٤ - انجمن وظیفه سادات و مؤمنین: ماهنامه: شماره ۱۲ تا ۱۵، فین روڈ، لاهور

۲۵ - رضا لائبریری جرنل - ش ۲، ۱۹۹۵ رضا لائبریری، رام پور - هند

26 - Iqbal Review : quarterly journal, vol. 36 No.3, 6 october 1995, Iqbal Academy, Lahore

27 - Hikmat vol 1, No 2, Autumn 1995/1416 Islamic Thought Foundation P.O. Box 14155 - 3899
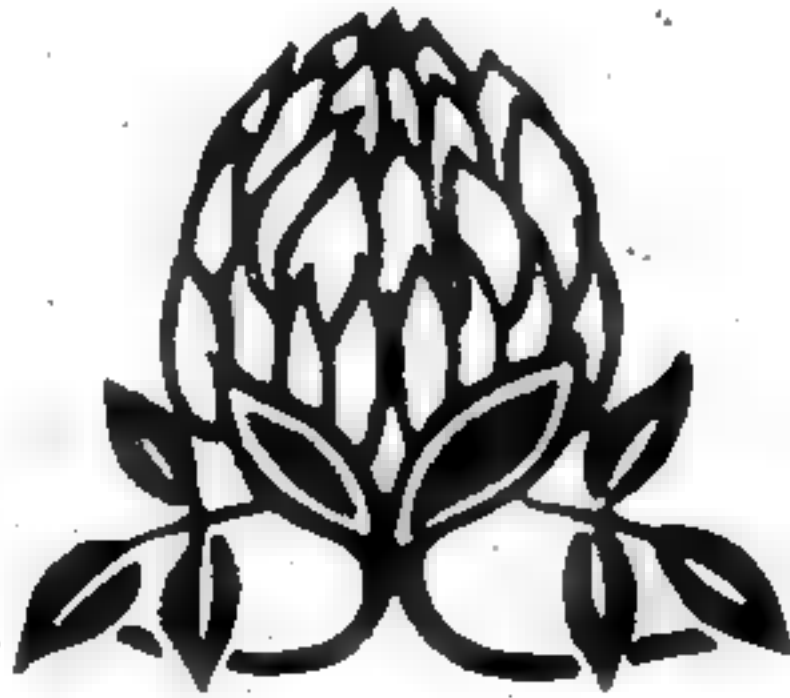
دکتر مهدی حمیدی
خانم قمر غفار شعبہ فارسی جامعہ ملیہ اسلامیہ - نیو دہلی

میری جنت

ڈاکٹر مہدی حمیدی ۱۹۱۴ء / ۱۲۹۳ ش ، شیراز کے ایک عالم خاندان میں پیدا ہوئے - ہائی سکول سے لے کر ادبیات میں ڈاکٹریٹ کی ڈگری تک کی تعلیم انہوں نے اپنی ہی مادر وطن کی درسگاہ سے حاصل کی -
مہدی حمیدی شاعر بھی ہیں اور نثر نگار بھی صاحب نگاہ مولف و مرتب بھی ہیں اور مترجم بھی اپنے وطن ، اس کی تہذیب اور اعلیٰ مشرقی قدروں سے پیار کرتے ہیں اور ان کے پاسدار ہیں ان کا شعری مجموعہ رباعیوں اور اعلیٰ قصائد پر مبنی ہے -

مہدی حمیدی کا انتخاب دریای گوہر (۳ جلد) کے عنوان سے ہند و ایران میں ایک خصوصی مقبولیت کا حامل ہے -
ان کی تحریروں میں ادبی چاشنی کے ساتھ ساتھ شگفتگی بھی پائی جاتی ہے اور ان کو انشائیہ کا اچھا نمونہ قرار دیا جا سکتا ہے -
حمیدی کی چند تصانیف درج ذیل ہیں:
فرشتگان زمین ، شاعر در آسمان ، سبکسری ہای قلم ، پس از یک سال ، عشق دربدر ، شکوفہ ہا ، سالہای سیاہ ، اشک معشوق ، طلسم شکستہ اور زمزمہ بہشت وغیرہ -

شیراز کے جنوب میں دنیا کے ہنگاموں سے دور خوبصورت باغ سے آراستہ ایک پرسکون اور پرفضا وادی پھیلی ہوئے ہے ہر سال جب وہاں بہار آتی ہے اور زندگی اپنی پوری شادابی کے ساتھ مسکراتی ہے تو کوہستانی پرندوں کی چہچہاہٹ اور چشموں کی گنگناہٹ کے سائے میں پھول کھلتے اور مرجھا جاتے ہیں -
جب خزاں کی تند ہوائیں چلتی ہیں اور پتوں پر زردی بیٹھنا شروع ہو جاتی ہے تو موسم گرما کا آخری پھول بھی اپنی بہار دکھا کر رخت سفر باندھنے لگتا ہے -
دل کو لبھانے والا جلترنگ بجاتا چشمہ ، جس کا پانی سچے موتیوں کی آب و تاب کی مانند صاف و شفاف اور پہاڑ کی برفیلی ہواؤں کی طرح سرد ہے جنگل کے سینے کو چیرتا ہوا ایک نہر

کی شکل میں دور دراز کی منزلیں سر کر کے گنگناتا ہوا نہ جانے کہاں سے آتا ہے اور کدھر چلا جاتا ہے۔

یہ خوبصورت نہر بہار کے زمانہ میں ایسی دل فریب اور دلکش ہو جاتی ہے کہ بیان سے باہر نہر کے کنارے کنارے تاحد نظر دو رویہ گل لالہ اور جنگلی پھول لگے ہیں سبزے کے بیچ اگے ہوئے خوشبودار پھول فضا کو مست و بیخود بنا دیتے ہیں۔

بید مجنوں کا چھوٹا سا پیڑ اپنی خمیدہ کمر کے ساتھ دیوار سے ٹیک لگائے نظر پڑتا ہے، اس کی سرسبز شاخیں چاروں طرف پھیلی یوں حلقہ باندھے نظر آتی ہیں جیسے کوئی چھاتہ لگائے کھڑا ہو اس کی ٹہنیوں کا زیادہ تر حصہ دیوار پر پھیلا ہے اور کچھ دیوار سے باہر کی طرف لٹکا ہوا ہے۔ یہ آشفتگی شاید مدرسہ سے بھاگے بچوں کی خاطر ہے کہ جب وہ اس راہ سے گذریں تو دوشیزہ کی مانند اس کی کمر سے نیچے لٹکی زلفوں کے سہارے، باغبان کی نظر بچا کر دیوار کی مدد سے اوپر چڑھ سکیں اور اس خوف سے دور کہ مالی دیکھ رہا ہوگا پورے سکون کے ساتھ اس کی خوبصورتی کا مزہ لے سکیں۔

بید کا یہ منحنی سا پرانا اور بوڑھا درخت جو اندر کی طرف کھڑا ہوا باہر کی سمت جھانک رہا ہے شاید باغبان کی سالہا سال کی کوششوں کا ثمرہ ہے بوڑھے باغبان نے اس درخت کی اس پشمینہ پوش قلندر کی مانند حفاظت کی ہے جس کے پھل اگرچہ لعل و گہر کی مانند قیمتی نہیں ہوتے مگر پھر بھی ان کی اپنی ایک اہمیت اور حیثیت ہوتی ہے۔ یہ درخت دور سے اس بوڑھے مالی کی طرح نظر آتا ہے جو دیوار سے ٹیک لگائے باغ کی حفاظت کی خاطر باہر کی طرف تاک رہا ہو۔ میں نے اس کے لمبے اور گھنیرے گیسوؤں کی چھاؤں میں بیٹھ کر آنسو بہائے ہیں اور اپنے غم کو ہلکا کیا ہے۔

سحر انگیز نغمے بکھیرتی نہر اس کے پتوں کا منہ دھلاتی ہوئی گذر جاتی ہے۔ یہ درخت اپنے گدے دار تنے کے ساتھ نہر کے کنارے اس طرح جھکا ہوا کھڑا ہے کہ بچے آسانی کے ساتھ سیڑھی کی مانند اس گدے پر پیر رکھ کر اوپر چڑھ جاتے ہیں اور وہاں بیٹھ کر پانی کے اندر اس کی تھرکتی شاخوں اور پتیوں کے عکس کے بیچ مچھلیوں کے دلکش رقص کا نظارہ کرتے ہیں۔

میں نے خود بارہا ایسا کیا ہے اور اس نظر فریب سحر آمیز منظر کا لطف اٹھایا ہے۔ میری

جگہ اگر آپ بھی ہوتے تو ایسا ہی کرتے۔ بارہا ایسا اتفاق ہوا ہے کہ میں اپنے عزیز ترین غم گسار دوستوں کے ہمراہ سیر و تفریح کی غرض سے وہاں گیا ہوں اور اس کی شاخوں کے سایے میں نہر کے کنارے بیٹھ کر اس کی کھیلتی لہروں میں ماضی اور مستقبل کی بنتی بگڑتی تصویروں کو دیکھا ہے ساتھ ہی وہاں اپنے دوست سے ساز پر روح پرور، مدہوش کر دینے والی دھنیں سنی ہیں چابکدستی سے تاروں کے ساتھ کھیلتی ہوئے انگلیوں کے فن کا نمونہ دیکھا ہے اور اس سے ابلتا ہوا پرشور نغمہ جو آسمان کی سرحدوں کو چھوتا ہے اس کا لطف اٹھایا ہے ساز کی لے پر گنگنائے گئے اس شعر کی حقیقت کو بھی سمجھا ہے کہ:

بسیار سالہا بسر خاک ما رود　　کاین آب چشمہ آید و باد صبا رود

(یعنی صدیاں ہمارے سروں کے اوپر سے گذر گئیں یہ چشمہ اسی انداز میں بہہ رہا ہے اور باد نسیم کے جھونکے یونہی چلتے رہتے ہیں)

اب کہاں تک اس کی تفصیل بیان کروں یوں سمجھئے ساز کا سحر اس وقت ٹوٹتا جب نغمہ اپنے اختتام کو پہنچ کر دم توڑ دیتا اور میرا دوست ساز کو ایک طرف رکھ کر سیگار سلگا لیتا تب یہ حقیقت مجھ پر واضح ہوتی کہ میری آنکھوں سے بہتے آنسو شبنم کے قطروں کی مانند نہر میں گر رہے ہیں یہ صاف و شفاف آنسوؤں کے ڈھلکتے قطرے جو ابھی نہر میں گر رہے ہیں کچھ عرصہ نہ گذرے گا کہ سمندر میں جا کر مل جائیں گے شاید میری زندگی بھی اس ہی ننھے سے قطرے کے مانند ہے جو وقت گذرنے کے ساتھ ساتھ ایک دن اپنی اصل سے جا ملے گی اگر ایسا ہو تو کتنا اچھا ہو اور یہ میری کون سی نیکی کا انعام ہو گا؟

جب موسم سرما اپنے اختتام کو پہنچتا ہے اور گلابی سردی کے جان پرور باد نسیم کے جھونکے بادام کے شگوفوں کو کھلا دیتے ہیں اور پرندے اپنے سفر سے واپس لوٹتے ہیں اور دنیا میں خوشی و مسرت کی ہنگامی کیفیت برپا ہو جاتی ہے تو ایسے ماحول میں بید مجنوں کے اسی مخنی پیڑ کی چھاؤں میں اسی نہر کے کنارے میری ان بہترین دوستوں کے ساتھ پر مسرت محفلیں سجتیں جن کے دل محبت سے معمور اور امنگوں اور آرزؤں سے بھرپور ہوتے تھے اسی ماحول اور پرفضا مقام پر کھیلتے کھیلتے ہم نے بچپن سے جوانی کی سرحدوں میں قدم رکھ دیئے۔

کیا اچھا زمانہ تھا اور کس تیزی کے ساتھ گذر گیا اور ابھی تک جب بھی میرا دل زمانے کے رنج و غم سے دب جاتا ہے اور مشکلات دامن گیر ہو جاتی ہیں، تو میرا جی چاہتا ہے کہ اسی طرف بھاگ چلوں اور وہاں کے پرسکون ماحول میں خاموشی کے ساتھ آنسو بہا کر غم کی گرد کو چہرے سے دھو ڈالوں حقیقتاً اس مقام پر پہنچ کر مجھے لگتا ہے کہ اس باغ کے در و دیوار، بید

مجنوں کی ہاتھ پھیلائے شاخیں، لہلہاتا ہوا سبزہ سب میرے پرانے اور غمگسار دوست ہیں سب مجھ سے میرا غم معلوم کرتے اور دلداری کرتے محسوس ہوتے ہیں۔ جیسے میرا غم بانٹ رہے ہیں واقعی ■ مقام بہت خوبصورت ہے اور وہی میری جنت ہے۔

بہت دن ایسے گذرے ہیں جب دوپہر کے وقت اس کی گھنی چھاؤں تلے میں نے گہری نیند کے مزے لئے ہیں اور اس پرسکون نیند کے دوران بیٹھے بیٹھے خوابوں کے بیچ میں نے خدا کی جنت کو دیکھا ہے۔

میرا دل چاہتا ہے کہ جب میرے مرنے کا وقت قریب آجائے اور موت مجھے گلے لگا لے تو میرے دوست اسی درخت کے نیچے، نہر کے کنارے میرے لئے ایک ابدی آرامگاہ بنا دیں میرے جسدِ خاکی کو اسی میں دفن کر دیں شاید میں اس ابدی نیند کے دوران خدا کی جنت سے پھر ملاقات کر سکوں۔
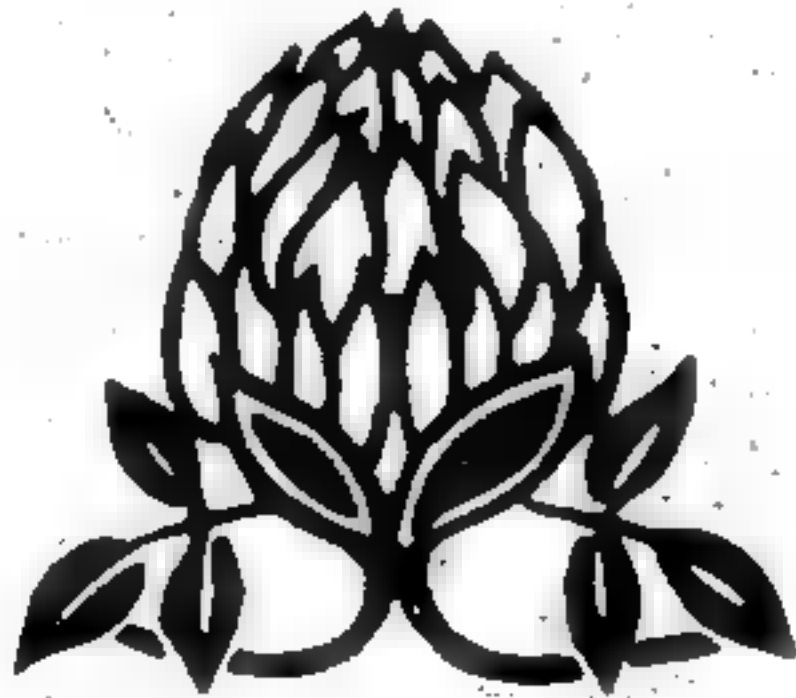
حافظ لدھیانوی

نعت بحضور ختمی مرتبتؐ

کوئی بشر مجھے ایسا نظر نہیں آیا
جو بارگاہ میں باچشمِ تر نہیں آیا

ہو کیسے اس کے دلِ مضطرب کا اندازہ
جو آج تک درِ سرکار پر نہیں آیا

جو ہر زماں کے لیے رہنمائے عالم ہو
بجز حضورؐ کوئی راہبر نہیں آیا

مجھے تو اس کے مقدر پہ رشک آتا ہے
درِ حضورؐ سے جو لوٹ کر نہیں آیا

نویدِ اذنِ حضوری سے جو کرے سرشار
دیارِ شوق سے وہ نامہ بر نہیں آیا

ہر ایک نقشِ مدینہ میں اس کا پرتو تھا
مجھے تو اس کے سوا کچھ نظر نہیں آیا

کرم کی بات ہے فیضان ہے حضوری کا
یونہی تو نعت میں رنگِ اثر نہیں آیا

سوائے عجز کے چارہ نہیں کوئی حافظؔ
کہ نعت کہنے کا اب تک ہنر نہیں آیا

مولانا الطاف حسین حالی مرحوم

عرض حال

بحضور محبوب باری صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

اے خاصۂ خاصانِ رسل وقتِ دعا ہے
امت پہ تیری آکے عجب وقت پڑا ہے

جو دین بڑی شان سے نکلا تھا وطن سے
پردیس میں وہ آج غریب الغربا ہے

وہ دین ہوئی بزم جہاں جس سے چراغاں
اب اس کی مجالس میں نہ بتی نہ دیا ہے

وہ دین کہ تھا شرک سے عالم کا نگہبان
اب اس کا نگہبان اگر ہے تو خدا ہے

فریاد ہے اے کشتیٔ امت کے نگہبان
بیڑا یہ تباہی کے قریب آن لگا ہے

ہم نیک ہیں یا بد ہیں پھر آخر ہیں تمہارے
نسبت بہت اچھی ہے اگر حال برا ہے

دولت ہے نہ عزت نہ فضیلت نہ ہنر ہے
اک دین ہے باقی سو وہ بے برگ و نوا ہے

ڈر ہے کہیں یہ نام بھی مٹ جائے نہ آخر
مدت سے اسے دورِ زماں میٹ رہا ہے

بگڑی ہے کچھ ایسی کہ بنائے نہیں بنتی
ہے اس سے یہ ظاہر کہ یہی حکم خدا ہے

کل دیکھئے پیش آئے غلاموں کو ترے کیا
اب تک تو ترے نام پہ اک ایک فدا ہے

○

الحاج حافظ مظہرالدین

منقبتِ بوتراب

ازل کی مستیٔ رقصاں، ابد کا کیفِ سرور — ظہورِ سرِّ ولایت، نمودِ عشقِ غیور

تلاطمِ یمِ ہستی - تموّجِ انوار — عرب کے مطلعِ رنگین پہ زمزموں کی بہار

جلالِ چہرۂ یزداں، جمالِ روئے رسولؐ — فروغِ صبحِ تجلّی سکونِ قلبِ ملول

قسیمِ کوثر و تسنیم کی ادائے جمیل — حریمِ قدس کا محرم نبیؐ کے گھر کا کفیل

نگاہ دارِ نبوت عناں کشِ ایام — بہ رزم قہرِ الٰہی بہ بزم لطفِ تمام

بدوشِ خواجہ ولایت کا منتہائے کمال — زمانہ لا نہ سکے گا کبھی علیؑ کی مثال

علیؑ کے نور سے مردانِ حُرّ تجلّی گیر — علیؑ کا فقر ہے بدر و حنین کی توقیر

علیؑ کا عزم ہے جرأت فزائے اہلِ حرم — علیؑ نصیر و علیؑ ناصر و علیؑ محکم

علیؑ کا زور ہے مرحب شکار و کفر شکن — علیؑ کی ضرب سے خیبر کے معرکے کی پھبن

علیؑ ہے معنیٔ ام الکتاب و نفسِ رسولؐ — علیؑ لطیف، علیؑ حسنِ علت و معلول

علیؑ علیم و علیؑ عالم و علیؑ معلوم — علیؑ قسیم و علیؑ قاسم و علیؑ مقسوم

علیؑ خبیر و علیؑ مخبر و علیؑ ہے خبر — علیؑ نظیر و علیؑ ناظر و علیؑ ہے نظر

علیؑ حسین و علیؑ احسن و علیؑ ہے حسنؑ — علیؑ خزینہ، علیؑ خازن و علیؑ مخزن

ہر اک ادا میں ہیں سو جلوے ماہتابی کے
نثار، دیدہ و دل شان بوترابی کے

سید عاشور کاظمی
جنرل سیکرٹری انجمن ترقی پسند
(برطانیہ لندن)

خضر راہ شہادت

خضرِ صراط و منزلِ راہِ وفا حسینؑ
مظلوم نینواؔ شہِ کربلا حسینؑ

تو کاروانِ زیست کا سالار ہو گیا
کہنے کو لٹ گیا تھا ترا قافلہ حسینؑ

تاریکیوں میں شمع فروزاں ہے تیرا نام
ہے سجدہ گاہ عشق ترا نقش پا حسینؑ

دُنیائے دل میں درد کا طوفاں بپا ہوا
جب بھی زباں پہ نام تیرا آ گیا حسینؑ

جو کچھ دیا ہے تو نے دیا سبطِ مصطفٰےؐ
جو کچھ ملا ہے تیرے تصدق ملا حسینؑ

اس حال میں اٹھوں سرِ محشر خدا کرے
سینے پہ ہاتھ اشک رواں لب پہ یا حسینؑ

خلد بریں کے چند ہی رستے ہیں دوستو
پیغمبرؐ و علیؑ و حسنؑ، فاطمہؑ، حسینؑ

زخموں سے چور خشک زباں حلق پر چھری
اس پر بھی شکر حق تھا، ترا حوصلہ حسینؑ

تیرا لہو گرا تھا جہاں ابن بو تراب
وہ خاک آج بن گئی خاکِ شفا حسینؑ

انسانیت کو تُو نے عطا کی حیات نو
اے نازشِ مشیتِ حق، مرحبا، حسینؑ

زاہد کو اپنے زہد و عبادت پہ ناز ہے
میرے لیے بہت ہے ترا واسطہ حسینؑ

تو نے خدا کے نام پہ سب کچھ لٹا دیا
لا ریب تو ہے مرکزِ صبر و رضا حسینؑ

مشہور عام ہیں تری بندہ نوازیاں
شاہوں سے بڑھ گیا تیرے در کا گدا حسینؑ

پل بھر میں ساری مشکلیں آسان ہو گئیں
مشکل میں ہم نے کہہ دیا جس وقت یا حسینؑ

مختار کل ہے وارث کون و مکاں بھی ہے
ہر ابتدا حسینؑ ہے، ہر انتہا حسینؑ

چونکا رہا ہے آج بھی ذہن جدید کو
انسانیت کا درس جو تو نے دیا حسینؑ

تو نے ہزار بگڑے مقدر بنا دیئے
عاشور پر بھی چشم عنایت ہو یا حسینؑ

محسن احسان
پشاور

ایک نظم

اسیر دام حریفاں ہیں آپ بھی ہم بھی
حقیقتوں سے گریزاں ہیں آپ بھی ہم بھی

فساد موسم برق و شرر گزر جائے
تو میر صبح درخشاں ہیں آپ بھی ہم بھی

اگرچہ دشمن انسانیت نہ آپ نہ ہم
مگر عدوئے دل وجاں ہیں آپ بھی ہم بھی

اب اور اپنے دکھوں میں نہ ہم اضافہ کریں
کہ دکھ سے دست وگریباں ہیں آپ بھی ہم بھی

اٹھو کہ ہم نئے سانچے میں زندگی ڈھالیں
عداوتوں سے پریشاں ہیں آپ بھی ہم بھی

محبتوں سے گریبان و آستیں سی لیں
گدائے بے سرو ساماں ہیں آپ بھی ہم بھی

ہوائے جنگ کو ہم اس طرف نہ آنے دیں
نسیم امن کے خواہاں ہیں آپ بھی ہم بھی

مزاج غنچہ وگل کو اگر سمجھ جائیں
تو پھر خدائے گلستاں ہیں آپ بھی ہم بھی

جبیں پہ کس نے ہماری کدورتیں لکھ دیں
کتاب چہرۂ خنداں ہیں آپ بھی ہم بھی

چلو ردائے محبت سے جسم وجاں ڈھانپیں
خدا گواہ کہ عریاں ہیں آپ بھی ہم بھی

مجیب خیرآبادی

غزل

پرتوِ مہر سے ذروں نے جِلا پائی ہے
تیری انگڑائی ہے یا صبح کی انگڑائی ہے

اب کہاں حوصلۂ ترکِ تمنا اے دوست
زندگی اب ہمہ تن تیری تمنائی ہے

جلوہ محتاط نہیں، دیدہ و دل ایک ہوئے
اب تماشہ ہے کوئی اور نہ تماشائی ہے

میرے نغموں میں حلاوت ہے ترے ہونٹوں کی
میرے شعروں میں ترے حُسن کی رعنائی ہے

پھول کھلتے ہی رہے صحنِ چمن میں لیکن
تیری خوشبوئے بدن ان میں کہاں آئی ہے

ساتھ لائی شبِ ہجراں تری زلفوں کی مہک
تو بہر حال، رفیقِ غمِ تنہائی ہے

رقصِ موجوں کا نہیں ہے، سرِ ساحل اے دوست
دلِ طوفاں کے دھڑکنے کی خبر آئی ہے

کوئی تو سنگ اٹھائے کہ ذرا جی بہلے
ورنہ اس شہر میں جینا مری رسوائی ہے

میں تو آوارۂ غربت ہوں، مگر ہائے مجیب
میری آوارہ مزاجی بھی اسے بھائی ہے

شاد امرتسری

غزل

اپنے گھر کو بھی ذرا آگ لگا کر دیکھو
یہ تماشا کبھی اوروں کو دکھا کر دیکھو

لذتِ وصل سے بھی بڑھ کے مزا آئے گا
اپنی تنہائی سے دل اپنا لگا کر دیکھو

ہجر کی رات شبِ وصل میں ڈھل جائے گی
پچھلی باتوں کو ذرا دھیان میں لا کر دیکھو

دل کے دریا میں اٹھی موجِ نشانِ منزل
سوچ کی ناؤ کو دریا میں بہا کر دیکھو

شادؔ تسکین کی صورت بھی نکل آئے گی
مختصر بات کا افسانہ بنا کر دیکھو

خاطر غزنوی

غزل

ہے گرم ملکوں کا سورج ترے جلال کی گرد
غرورِ کاہکشاں ہے ترے جمال کی گرد

اڑائے پھرتی ہے دن رات ہم کو شہر بشہر
غمِ زمانہ کی آندھی، ترے خیال کی گرد

محبتوں کے خرابوں پہ دھوپ کم چمکی
کبھی جدائی کے کہرے، کبھی ملال کی گرد

کبھی تو گذرے ادھر سے بھی کاروانِ بہار
کبھی تو پہنچے یہاں بھی ترے خیال کی گرد

ہمارے بالوں پہ موسم ہے برف باری کا
ہمارے چہرے پہ اڑتی ہے ماہ و سال کی گرد

تمام عالمِ امکاں ہے اک خیال میں گم
نہ پا سکے گا زمانہ کبھی خیال کی گرد

درست نامہ شمارۂ ۴۱

صفحه	سطر	درست
۲۹	۱۷	تصادفات
۳۱	۱۱	روسیه
۳۲	۱۶	طنجه
۳۸	۲۳	شهزادگان
۴۰	۲۲	مدراس
۴۸	۱۱	بزرگی
۵۰	۶	ولی دین
۵۰	۱۱	شیرین
۵۴	۲۰	شعرای
۶۳	۶	در غزلیات
۷۷	۹	یک "اے" زاید است
۹۱	۸	کےتراجم
۹۳	۱۲	تحقیقات
۹۸	۱۱	ضرورت
۱۰۳	۹	"و" زاید است
۱۱۰	۱۱	حد
۱۱۲	۷	نواب
۱۱۶	۱۱	بیشتر
۱۱۷	۱۹	کتاب خانوں
۱۱۸	۱۸	حزیں
۱۱۸	۱۹	حزیں
۱۱۸	۱۹	پر
۱۱۸	۲۶	بڑھاتی

Naz dealing with the influences of Persian poets like Bidel, Rumi and Hafiz, and a comparison between their respective thoughts.

Iranian Libraries during the Timurid period by Dr. Abbas Kaymanish: giving ■ brief account of the libraries established by the Timurid rulers and chieftains, like the libraries founded by Shahrukh, Bayasnuqur, Ulugh Beg, Khalil Sultan, Pir Muhammad Hussayn Bayeqara, Ali Sher Nawa'i, Maulana Jami, Badi'uzzaman Mirza, Faridum Hussayn Mirza and Goharshad.

The Art of Article- Writing by Iraj Tabrizi. The writer has dealt with the different stages of writing an article, right from the selection of the topic to the end.

Dr. Ali Raza Naqvi

Payam-i- Mashriq into Urdu verse.

Munshi Nawal Kishore's Services for Persian Literatue by Dr. S.Aynul Hasan. Munshi Nawal Kishore (1836 - 1895), well-known publisher of Lucknow, India, has rendered yeoman's service for Persian literature by publishing a number of important texts of Persian prose and poetry. He knew Arabic and Persian well and also composed poetry in Persian, a specimen of which is given in the article.

Evolution of Persian Prose in the Sub-continent(1707- 1857) by Dr. Mahmuda Hashemi, a summary of the writer's doctoral dissertation, covering the period of Bahadur Shah I to Bahadur Shah II, and dealing with historiography, biographical dictionaries (Tazkeras), mystical and ethical writings, essay writing, fiction, scientific and technical books,books on eastern medicine (tibb), astronomy, astrology, geomancy, geometry, arithmetic and journalism.

A Missing Leaf of Persian by Mukhtar Ali Parto Roohila, dealing with the life and works of Nawwab Abdul Aziz, son of Nawwab Sa'adat Yar Khan, a Persian poet, and grandson of Hafiz Rahmat Khan, ruler of Ruhilkhand. The writer has given several specimens from the various forms of poetry composed by Nawwab Abdul Aziz.

Reflection of Persian Poetry in Iqbal's Thoughts by Dr.Farhat

Angels also converse in this language. Ayatullah Khamene'i,Leader of Islamic Revolution, speaking at a Seminar of Persian Language in 1988, said: The Islamic faith reached the Indian sub-continent through Persian, and the people of the Eastern and South East Asian regions, including Indonesia, were taught the original Islamic texts by the Persian - speaking people. Today Persian is the language of revolution, the language of true Islam, a language that may awaken people from their deep slumber.

Persian in Tipu Sultan's Family by Dr.Umm-i-Salma and rendered into Persian by Dr. Mahmuda Hashemi. Tipu Sultan who was killed in the battle - field in 1796 while defending his country against the British, was brought up in a religious atmosphere and knew Arabic, Persian, English and French languages. His children and other members of his family not only knew Persian well but some of them also composed poetry in Persian, a few specimens of which are cited in the article.

Prof. Huzoor Ahmad Saleem by Syeda Tanwir Fatima and translated into Persian by Basharat Mahmud Mirza, dealing with the life and works of Prof. Huzoor Ahmad Saleem, formerly a Professor of Persian in the Jamshoro University , Hyderabad, Sind . His works include a Persian Reader and translations of the Quatrines of Baba Tahir and Iqbal's

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A Treatise on Persian Prosody. There is a manuscript lying in the Ganj Bakhsh Library of the Iran - Pakistan Institute of Persian Studies , Islamabad, dealing briefly with the various topics on Persian prosody, including the different forms of verse metres, etc.along with their sketches, which have presumably been abridged from Shams Qays Razi's book:"Al-Mu'jam fi Ma'aeer-i-Ash'ar-il Ajam". The name of its writer, however, is not mentioned anywhere in the manuscript.

Iqbal : Philosopher of the East and an Oustanding Sage by Jawad Rasooli. Iqbal, the thinker of Pakistan,discovered that the most important factor responsible for the backwardness of the people has been their ignorance of Islam and their culture and traditions. His message is the message of love which is addressed to humanity at large. His poetry is a source of inspiration for human soul. He adopted Persian for the expression of his ideas, and reflected the revolutionary and dynamic thougts of Rumi in modern phraseology.

Persian, the Language of Angels and Dwellers of Heaven by Iraj Tabrizi. The Holy Prophet is reported to have said that Persian is the language of the dwellers of Paradise, and the

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi
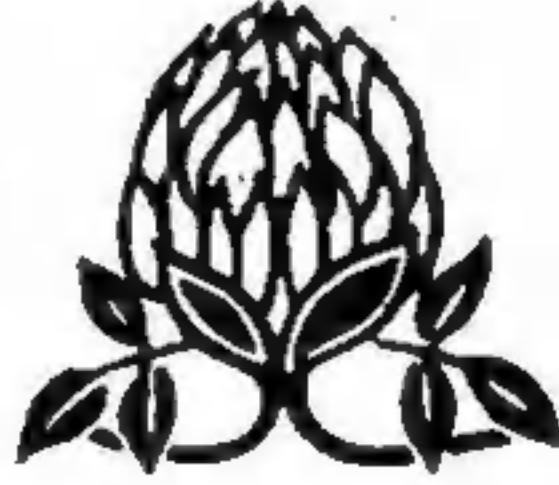
Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
210149/210204
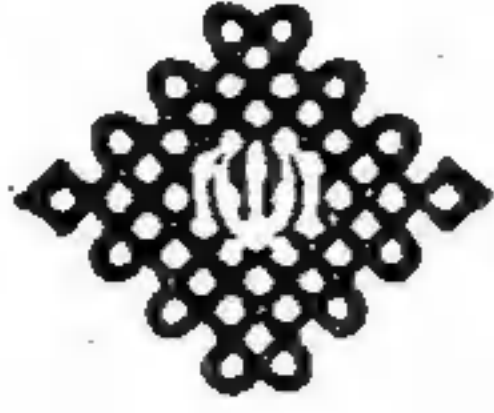
DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

AUTUMN 1995
(SERIAL NO. 42)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.